



# با کاروان نور

## با کاروان نور، ص: 7

مقدمه ناشر

بسمه تعالی

تبیین شخصیت افراد مؤثر در تاریخ، و بیان حالات آنها و بیان شخصیت و هویت و پرداختن به کنش‌ها و واکنش‌هایی که از آنها صادر می‌شود، امری بسیار ظریف، دقیق و دشوار است.

پرداختن به شخصیت‌هایی که در طول تاریخ تأثیرهای مثبت داشته‌اند تحدید مواضع و شخصیت آنها کاری دشوارتر از تاریخ‌نگاری و نگاه به حیات آنها از جنبه تاریخی است.

در شیوه علمی تاریخ‌نگاری، مورخ موظف است بر اساس مدارک و مستندات صحیح در حد بضاعتش بدون حب و بغض وقایع را بنگارد، نظر نمی‌دهد، قضاوت نمی‌کند، و صرفاً بیان می‌نماید.

لکن شخصیت‌پردازی به جهت بیان مواضع در مقامی حساس قرار خواهند داشت.

از دیر باز علمای شیعی و دانشمندان عامه و حتی مستشرقین سایر ملل، پیرامون شخصیت سید الشهداء و اصحاب او سخن‌ها گفته و مقالاتی تدوین نموده‌اند و هزاران کتاب به رشته تحریر درآورده‌اند، و هر چند بیشتر این کتب حاوی نکات ارزنده و تازه‌ای است لکن آن همه بیانگر گستره ابعاد وجودی آنان نخواهد بود.

لذا پرداختن به این موضوع بخصوص در عصر کنونی که عصر انفجار فن‌آوری‌های مادی است و تکنولوژی با سرعت هرچه بیشتر پیشرفت می‌نماید و هر لحظه در زندگی بشر پر رنگ‌تر می‌گردد بیش از هر زمان مورد نیاز می‌باشد.

چرا که امروز نیاز معنوی بشر و فقر روحی او بیش از هر زمان است.

## با کاروان نور، ص: 8

اندیشمند فرزانه و محقق متتبع حضرت استاد حسین انصاریان در مکتوب حاضر سعی نموده‌اند که شخصیت اصحاب سید الشهداء را مورد بحث قرار داده و اگر اشاره به بعضی از شخصیت‌های این حادثه به صورت خاص شده است جنبه

زندگی نامه و تاریخ نگاری مد نظر نبوده است و از این اشارات نیز برای تبیین هرچه بیشتر شخصیت و ابعاد وجودی آنان بهره گرفته است.

این اثر با توجه به اینکه برگرفته شده از قلم عالمانه ایشان می باشد در نوع خود اثری پر قیمت و تحقیقی در این موضوع خواهد بود.

امید است بر اهل تحقیق دری برای ورود به شناخت اصحاب آن حضرت و برای اهل حال و عمل اسوه ای برای آراسته شدن به فضائل آن بزرگان باشد.

واحد تحقیقات دار العرفان

با کاروان نور، ص: 9

پیشگفتار

اینجانب در رابطه با اصحاب باکرامت حضرت سید الشهداء علیه السلام، که به خاطر روح بزرگ و ایمان و اخلاق و عملشان اسوه انسان ها در همه ادوار شدند، و به فرموده سالار و مولایشان سید الشهداء علیه السلام: بهتر از آنان در همه عالم وجود ندارد؛ و به فرموده رسول حق صلی الله علیه و آله و سلم: اختران کوش تو گویی ستارگانند و در قیامت بزرگان شهدای امت من هستند؛ و به فرموده حضرت باقر علیه السلام: گذشتگان از آنان پیشی ندارند، و آیندگان به آنان نمی رسند؛ قدرت قلم زدن و بیان واقعیت را ندارم.

در عین عجز و ناتوانی نسبت به توصیف این بزرگ انسان های بی نظیر، در ده شب عاشورا به سال 1366 شمسی هجری مطالبی را در یکی از جلسات مذهبی تهران ایراد کردم. من خیر از نکات برجسته آن سخنرانی ها نداشتم. مؤسسه تحقیقاتی دار العرفان پس از توجه و دقت به محتوای آن سخنرانی ها مرا به نکات عمیق آن توجه داد، و از من خواست تا پس از پیاده شدن متن سخنرانی ها و تبدیل آن مجموعه با تحقیقی کامل به کتاب، این مجموعه را به چاپ برساند.

خداوند عزیز بر من منت نهاد تا مطالب را در حد لازم بدین صورت که پیش روی شماست درآورم. امید است برای خوانندگان عزیز قابل استفاده باشد، و بزرگوارانی که در مجالس مذهبی به خصوص ایام عاشورا برای اقامه حق سخن می گویند، مطالب این کتاب را برای مردم نقل کنند، باشد که مستمعین از پرتو وجود اصحاب حضرت حسین علیه السلام و شعاع نورانی آن بزرگواران بهره وافر معنوی ببرند و از این طریق سعادت دنیا و آخرت خود را تضمین نمایند.

## با کاروان نور، ص: 10

در این نوشتار بجز آیات قرآن و روایات و شرح حال بعضی از یاران امام آنچه می خوانید برداشت اینجانب از شخصیت ایمانی و اخلاقی اصحاب حضرت حسین علیه السلام است. در صورت مشاهده نقص، اینجانب را از طریق مؤسسه تحقیقاتی دارالعرفان آگاه، تا در چاپ‌های بعدی اصلاح شود.

در ضمن از جناب حجة الاسلام آقای حاج سید محمد جواد هاشمی سرپرست محترم نشر دار الصادقین که برای اولین بار این اثر را به زیور طبع آراستند قدردانی می‌نمایم.

امید است همه ما به گونه‌ای حرکت کنیم که خداوند متعال در دنیا و آخرت ما را جزء یاران واقعی حضرت سید الشهداء علیه السلام قرار دهد، و برای برپایی دین حق و اقامه واقعیات توفیق عنایت فرماید.

کمترین خادم حضرت حسین علیه السلام

فقیر حسین انصاریان

1375 /12 /28

## با کاروان نور، ص: 11

## حادثه‌ای بی‌مانند

سخن از برپاکنندگان حادثه‌ای بی‌مانند، واقعه‌ای عظیم، اتفاقی عبرت آموز و حقیقتی بی‌شبه و مثل است، که برای تمام انسان‌ها، در همه ادوار حیات و زندگی، منبعی سرشار از پند و موعظه و نصیحت و درس است.

اهل مُلک و ملکوت، و ساکنان زمین و آسمان، برپاکنندگان چنین حادثه‌ای را جز يك بار ندیدند و به غیر از يك مرتبه واقعه‌ای بدین صورت، و به این کیفیت در تمام فضای باعظمت حیات اتفاق نیفتاد!!

نبیند به خود آسمان و زمین

دگر تا جهان هست بزمی چنین

تحقق این واقعه بی نظیر در سرزمین کربلا بر دو طایفه تکیه داشت، گروهی زمینی محض، و قومی آسمانی خالص.

گروه آسمانی در عرصه گاه حیات خود، جز خدا محوری، عشق به حق، ادای مسؤلیت در راه رضای دوست، برپا کردن پرچم حقیقت، روشن نگاه داشتن چراغ فضیلت، برانداختن کاخ ستم و بیداد، ریشه کن کردن شجره خبیثه و سرسبز نگاه داشتن شجره طیبه، اندیشه دیگر نداشتند.

و آن گروه دیگر، یعنی طایفه مادی مسلک و قوم زمینی، در جولانگاه زندگی خویش، جز طاغوت محوری، پیروی هوای نفس، تعطیل وظایف اخلاقی، از کار انداختن چرخ اندیشه و فکر، دنبال کردن برنامه‌های شکم و شهوت و افتادن در لذات بی در و پیکر حیوانی فکر دیگر در سر نمی‌پروراندند.

### با کاروان نور، ص: 12

#### آسمانیان بی نظیر

آن چهره‌های عرشی و ملکوتی، که به رهبری حضرت حسین علیه السلام به تعداد هفتاد و دو نفر در سرزمین نینوا و عرصه گاه کربلا و سرزمین بهشتی مقام ماریه، خیمه کرامت و شرافت و خرگاه ایمان و استقامت برپا کردند، در عین این که در قالب جسم و چهارچوب بدن به سر می‌بردند، ولی در عصمت و پاکی، هم چون فرشتگان عرش نشین و بلکه به نظر رسول با عظمت اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از ملک مقرب و کعبه مشرفه برتر و بالاتر بودند.

الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ «1».

مؤمن در پیشگاه خداوند، از فرشتگان مقرب گرامی‌تر است.

و در روایت دیگر حرمت و عظمت مؤمن را از کعبه عظیم‌تر دانسته:

الْمُؤْمِنُ اعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ «2».

و چه مؤمنانی برتر و بالاتر از آنان که برای آبیاری درخت دین، و تداوم فرهنگ توحید، و پابرجایی زحمات انبیا و اولیا در سخت‌ترین شرایط، با شور و نشاطی وصف ناشدنی جان شیرین را در طبق اخلاص گذاشته، و خون مقدس قلب خود را نثار کردند.

آنان، بدون بیم و هراس از دشمن نابکار، در میدان جهاد فی سبیل اللّٰه در کنار حضرت سید الشهداء علیه السلام قیام لّٰه کردند، تا به ادای دین خود نسبت به حقّ

(1) - کنز العمال: 164 / 1.

(2) - خصال: 27 / 1، حدیث 95؛ روضة الواعظین: 386 / 2؛ بحار الأنوار: 16 / 65، باب 15، حدیث 20.

با کاروان نور، ص: 13

و حریم انسانیت موفق شوند، و کشتی به طوفان خورده آدمیت را به ساحل نجات برسانند.

آنان، از دانشگاه وحی و از آیات کتاب حقّ، به معلّمی رسول الهی و هدایت اهل بیت علیهم السلام، درس زندگی آموخته بودند، و آنچه را تعلیم گرفته بودند با کمال اخلاص در همه شؤون حیات بکار بستند.

آنان، در عرصه گاه کرامت و فقاہت و بصیرت، سرآمد تمام انسان‌های تاریخند.

آنان در صفای باطن، نورانیت دل، ایمان قلبی، اخلاق اسلامی، کردار انسانی و دلسوزی نسبت به جامعه بشری در تمام روزگار نمونه و مانند ندارند.

آنان، راست قامتان عرصه گاه هستی‌اند که نخواستند با هیچ قیمتی و تحت هیچ شرایطی کمر زیر بار سنگین مسؤولیت خم کنند، و پشت پهلوانی خود را به خاک پست در اندازند.

آنان، سایه حقّ، خمیر مایه حقیقت، پرچمدار شرافت، اصول کرم، نابغه‌های خلقت و مطلع الفجر تمام حسنات و برکاتند.

علم الهدی سید مرتضی در بخشی از اشعار عالمانه خود که در توصیف این هفتاد و دو نفر سروده می‌گوید:

این شهیدان ملکوتی و عاشقان جان باخته گرچه بر روی خاک گرم و سوزان دشت کربلا مورد بی‌اعتنایی قرار گرفتند، ولی روان و جان آنان در بارگاه الهی به مهمانداری حضرت حقّ جا گرفته و حضرت ربّ العزّه از آنان پذیرایی می‌کند.

آن که نسبت به آنان اراده زیان و ضرر داشت، گویی به سود آنان قدم برداشت،

با کاروان نور، ص: 14

و آن که با دم شمشیر تیز آنان را کشت نسبت به حیات و زندگانی آنان کوشید «1».

آنان، مردمی بودند که با تمام وجود حضرت حسین علیه السلام را یاری و نصرت دادند. به کوه آهن برخورد کردند و با سینه به استقبال سر نیزه‌ها و با رخسار به سوی شمشیرها شتافتند. در حالی که برای نجات از آن مخمصه و مصیبت و بلا و ابتلا به آنان پیشنهاد امان و مال و منال می‌شد و زیر بار نمی‌رفتند، و با روحیه‌ای عجیب از آن پیشنهادات سر بر می‌تافتند و می‌گفتند:

عذری در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما نیست اگر حسین او کشته شود و از ما مزگانی بهم بخورد  
«2»!!

آنان، دریایی بی‌ساحل از صبر و استقامت، شکیبایی و بردباری، عزت و سرفرازی و غیرت و حمیت بودند، به طوری که هزاران غدار خونخوار و دژنده پلید به قصد جان آنان، بر آنان تاختند ولی نتوانستند روح الهی آنان را بکشند، و هزاران آرزوهای تقوا سوز بر وجودشان آتش ریخت، ولی نتوانست دامن تقوای آنان را لگه‌دار نماید، و هزاران عامل اخلاق شکن بر آنان تاخت، ولی قدرت چیره شدن بر اخلاق آنان را به دست نیاورد!!

#### (1) - لهوف: 4.

و انفس فی جوار الله یقریها

لهم نفوس علی الرضاء مهملة

و انّ قاتلها بالسیف محییها

کانّ قاصدها بالضرّ نافعها

(2) - عن فضیل بن الزبیر ..... وکان حبیب من السبعین الرجال الذین نصرُوا الحسین علیه السلام ولقوا جبال الحدید واستقبلوا الرماح بصدورهم والسیوف بوجوههم وهم یرض علیهم الأمان والأموال فیأبون ویقولون: لا عذر لنا عند رسول الله صلی الله علیه و آله إن قتل الحسین ومنا عین تطرف حتی قتلوا حوله.

رجال کتبی: 78؛ بحار الأنوار: 92/45، باب 37، حدیث 33.

با کاروان نور، ص: 15



عظمت روح و بزرگی جان و رفعت شخصیت و کرامت و اصالت آنان را چه بهتر که از زبان دشمن بشنوید:

به ناپاکی دون مایه و موجودی خود فروخته که در عرصه کار زار کریلا به همراه پسر سعد حاضر شده بود به طعنه گفتند: چرا برای کشتن ذریه پیامبر حاضر شدی، خداوند با تو چه خواهد کرد؟

در جواب گفت: خاموش! اگر آنچه را ما به چشم خود دیدیم تو هم دیده بودی، بدون تردید همان کاری که ما کردیم تو می کردی!

يك دسته نیرومند، با عصبیت و غیرت دست به قبضه شمشیر برده، چون شیران درنده بر ما حمله می بردند، سواران را از چپ و راست پایمال و نابود می کردند، و خود را در آغوش مرگ می انداختند، و امان نمی پذیرفتند، و به مال و منال رغبت نشان نمی دادند، و برای افکندن خود در دریای مرگ و غوطه ور شدن در آن هیچ گونه حائلی برای خود تصور نمی کردند، می گفتند: یا مرگ یا پیروزی و استیلاء.

اگر ما اندکی دست نگه می داشتیم لشگر ما را نابود می ساختند؛ بنابراین چه می شد انجام داد، و چه می توانستیم بکنیم «1»؟!

#### زمینان بی بدیل

آن چهره های منحوس و تاریک دل، که به تعداد سی هزار نفر، در میدان نینوا به دستور يك بچه سر راهی که پدری برای او نبود، و مادرش با هر بی پدری

(1) - قيل لرجل شهد يوم الطف مع عمر بن سعد: ويحك أقتلتم ذرية رسول الله صلى الله عليه وآله؟ فقال: عضضت بالجدل إنك لو شهدت ما شهدنا لفلعت ما فعلنا ثارت علينا عصابة أيديها في مقابض سيوفها كالأسود الضارية تحطم الفرسان يمينا وشمالا وتلقي أنفسها على الموت لا تقبل الأمان ولا ترغب في المال ولا يحول حائل بينها وبين الورد على حياض المنية أو الاستيلاء على الملك فلو كففتنا عنها رويدا لأتت على نفوس العسكر بخذافيرها فما كنا فاعلين لا أم لك.

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: 263 / 3؛ عنصر شجاعت: 20 / 1.

با کاروان نور، ص: 16

هم بزم می‌شد، یعنی: عبیدالله، برای کشتن برترین مردم و پاک‌ترین انسان‌ها از شیرخواره و جوان و پیر، و آتش زدن خیمه‌های ناموس قرآن، و حرم با حرمت اولیا، و به اسارت بردن اسوه‌های عقّت و پاکی و عصمت و درستی جمع شدند، طاغوت زدگانی بودند که به پرستش هوا و هوس، و متابعت از شهوات، و دنبال کردن خوی دد منشی، و تعظیم در برابر فاسقی شرابخوار و کافری سگ باز و منافقی میمون پرست چون یزید، زندگی می‌گذراندند.

آنان، در مدرسه بنی امیه درس درندگی، غارت، بی‌رحمی، بی‌مهری، چپاول، ظلم و ستم، کینه و نفاق و منیت و خود پرستی آموخته بودند.

آنان، از پستان فسق فجور، و حرص و حسد، بخل و کبر، جهل و غفلت شیر خورده بودند، و از حلقوم وجودشان جز صدای درندگی و پارس وحشت‌آور، و ندای شرک و بت پرستی چیزی شنیده نمی‌شد.

آنان، در سایه نحس حاکمانی زندگی کردند که جز شرارت و بدکاری و مادّیگری برنامه‌ای نداشتند، و جیره‌خواران خود را جز برای تحقّق هوا و هوس خود نمی‌خواستند.

از زبان زهیر آن شیرمرد جهادگر و نظامی بابصیرت، وضع آن پست فطرت‌ها و کرم‌های لجن خوار، و گرگان در لباس میش، و سگان هار را بشنوید:

ای اهل کوفه! زنهار از عذاب خدا بر شما، زنهار. راستی، بر عهده مسلمان واجب است که هر سخنی که خیر دیگری در آن است بدون پیرایه بگوید و از او پنهان ننماید...

راستی، خداوند، ما و شما را به ذرّیه پیامبرش در معرض آزمایش در آورده، تا امتحان کند و ببیند که ما و شما چه کار خواهیم کرد.

ما شما را دعوت می‌کنیم به نصرت و یاری ذرّیه پیغمبر، این یاغی

### با کاروان نور، ص: 17

طاغی، عبیدالله پسر زیاد را واگذارید، برای آن که از طرف او و پدرش به سراسر روزگار جهاننداری آنان، جز بدی و بد رفتاری به شما عائد نشده و نمی‌شود.

آنانند که چشم‌های شما را به میل سرخ از گودی چشم بیرون کرده و می‌کنند.

آنانند که دست‌ها و پاهای شما را قطع کرده و می‌کنند.

آنانند که شما را به مُثله، گوش و دماغ می‌بُرند.

آنانند که شما را بر فراز دار کشیده، به شاخه‌های بلند خرما آویزان می‌کنند.

آنانند که خوبان شما را که باید سرمشق توده باشند، و قاریان قرآن را که نگهداران قرآنند سر از بدن جدا می‌کنند، مانند حجر بن عدی و اصحابش و هانی بن عروه و امثالش!!

چون سخن به اینجا رسید، سپاه طاغوت و آن از خدا بی‌خبران، دشنامش دادند، و بر عبیدالله و پدرش - آن فرزند بی‌پدر - ثناخوانی کرده و گفتند:

ما دست بر نمی‌داریم تا صاحبت را با همه همراهانش بکشیم، یا او را با همه یارانش نزد امیر بفرستیم.

راستی، غفلت و جهالت، و پستی و رذالت، و زمین‌گیری و ذنات را ببینید که به جای سرور جوانان اهل بهشت، دریای لطف و کرم، منبع صدق و درستی، مایه عزت و شرف، حضرت سید الشهداء علیه السلام، چه موجود پلید، و جزئومه کثیف، و متکبر مغرور، و حیوانی پست را به امیری و رهبری پذیرفته بودند؟! زهیر در مرحله دوم شروع به سخن کرد و گفت:

### با کاروان نور، ص: 18

ای مردم! اولاد فاطمه به مؤدت و دوستی و یاری، از پسر سمیه «1» زنی که خاندان او به گردن ما حقی ندارند، و خاندانی که مادران آن‌ها نام نیکی برای اعقاب ما به ارث نمی‌گذارند، سزاوارترند.

اگر یاریشان نمی‌کنید پناه بر خدا از این که به کشتن آنان حاضر باشید.

پس راه باز کنید و کار این مرد بزرگ را با یزید به خودشان واگذارید؛ زیرا قسم می‌خورم که او از شما بدون کشتن حسین هم راضی می‌شود.

سخن که به این پایه محکم رسید، جز مداخله اراذل و اوباش کار را آشفته نمی‌کند، از این جهت شمر مداخله کرد و هیمنت این سخن استوار را از خاطر سپاه جنگجو درهم شکست.

شمر تیری به جانب زهیر انداخت و گفت:

ساکت شو! خدا نفست را بگیرد، ما را به پُر گوپی خویش خسته کردی.

زهیر جهت سخن خود را گرداند و در پاسخ شمر گفت:

ای کرّه شتر که تا چشم باز کرده‌ای پدری برای خود جز آن چهار پا که به عقب بول می‌کرد ندیده‌ای! با تو من سخنی ندارم، تو بیش از يك حيوان زبان بسته‌ای نیستی، به خدا سوگند گمان نمی‌کنم که از کتاب خدا دو آیه را درست و پابرجا بدانی و یا بخوانی، بشارت و نویدت بدهم به رسوایی روز قیامت و شکنجه‌های دردناکش.

شمر در جواب گفت:

خدا تو را و صاحبیت را پس از يك ساعت دیگر خواهد کشت.

زهیر گفت:

---

(1) - زنی زانیه مادر زیاد ابن ابی سفیان.

با کاروان نور، ص: 19

مرا از مرگ می‌ترسانی؟ به خدایم سوگند که مردن به همراه او و در رکاب وی را گواراتر و محبوب‌تر دارم از زندگانی جاوید به همراه شما.

پس از آن رو به مردم کرد و گفت:

ای مردم! این دیوانه وش گستاخ و همراهانش شما را از دین و آیینتان گول زنند؛ زیرا والله به شفاعت محمد نخواهند رسید آن مردمی که خون ذریه و اهل بیتش را بریزند «1».

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب می‌گوید:

حسین علیه السلام بر سر کشته زهیر آمد و بالای سرش ایستاد، و گفت:

«خداوند تو را از ما دور نکند و کشندگان را لعنت کند آن چنان که آنان را مسخ کند، مانند دور افتادگانی که خداوند آن ها را به صورت میمون و خوک مسخ کرده!»

در کلام زهیر و مولایش ملاحظه شد که از آن سی هزار نفر تعبیر به گستاخ، گول خورده، دیوانه، کزه شتر، سوء استفاده‌چی و میمون و خوک شده، و این است معنای گروه زمینی، ولی زمینایی که در طول تاریخ در مرحله مادّیگری و دنائت و پستی نمونه نداشتند در حدّی که باید از آنان به عنوان زمینیان بی‌بدیل یاد شود!

### مکاشفه حضرت حسین علیه السلام

دیده حقّ بین حضرت حسین علیه السلام در مکاشفه‌ای در سحرگاه شب عاشورا حقیقت این دو گروه متضاد را مشاهده کرد، و بر اساس مکاشفه آن حضرت از گروه حقّ، تعبیر به گروه آسمانی، عرشی و ملکوتی، و از گروه باطل به عنوان زمینی یاد شده است:

### (1) - کامل ابن اثیر: 63/4.

#### با کاروان نور، ص: 20

حضرت حسین علیه السلام را در سحرگاه شب عاشورا خواب فرا گرفت، چون بیدار شد فرمود:

«سگ‌هایی را دیدم که بر من حمله‌ورند، در میان آن ها سگ چند رنگی بود که شدیدتر بر من تاخت. گمانم آن است که آن که مرا می‌کشد و خونم را می‌ریزد، پیکرش پیس باشد!!»

و پیکر شمر چنین بود.

سپس جدّم رسول خدا را در خواب دیدم که به من فرمود:

فرزندم! تو شهید آل محمد هستی. سماواتیان و آسمانیان دیدار ترا به يك دیگر مژده می‌دهند، فردا افطار تو نزد من خواهد بود، شتاب کن و زود بیا، درنگ روا مدار... «1» حسین علیه السلام فرمان جدّش را اطاعت کرد، درنگی نکرد و شبی نگذشت که به سوی نیای بزرگوار شتافت.

دو مکاشفه بود و دو نمایش حقیقت.

مکاشفه نخستین، پرده را برداشت و حقیقت دشمنان حسین را برملا کرد، سگان دژنده‌ای که پیشرو آن‌ها سگی متعفن و پیس بود، سگی که درونش بر برونش اثر گذارده و او را مجموعه‌ای از لگه‌های ننگ نشان می‌داد.

(1) - فلما كان وقت السحر خفق الحسين برأسه خفقة ثم استيقظ فقال: أتعلمون ما رأيت في منامي الساعة؟ فقالوا: وما الذي رأيت يا ابن رسول الله؟ فقال: رأيت كأن كلابا قد شددت علي لتنهشني وفيها كلب أبقع رأيتته أشدها علي وأظن أن الذي يتولى قتلي رجل أبرص من بين هؤلاء القوم. ثم إني رأيت بعد ذلك جدي رسول الله صلى الله عليه وآله ومعه جماعة من أصحابه وهو يقول لي: يا بني! أنت شهيد آل محمد وقد استبشر بك أهل السماوات وأهل الصفيح الأعلى فليكن إفطارك عندي الليلة، عجل.

مقتل خوارزمی: 251 / 1؛ بحار الأنوار: 3 / 45، باب 37.

### با کاروان نور، ص: 21

سگ دژنده، سمبل ظلم و بیدادگری است، سمبل تعدی و تجاوز و ستمگری است.

سگ دژنده، بجز آکنده کردن شکم از گوشت و پوست و استخوان ضعیفان، کاری دیگر از وی ساخته نیست.

اگر بخواهند مجسمه‌ای از ظلم بسازند، شایسته‌تر از سگ دژنده نمونه‌ای بهتر و برتر یافت نمی‌شود؛ به ویژه اگر مجموعه‌ای از لگه‌های چرکین ننگ باشد.

دومین مکاشفه، نمایش دوستان حضرت حسین علیه السلام و نشان دهنده راه او و تقدیرنامه‌ای از مقام مقدس حضرت حق است، که به وسیله پیامبرش برای حسین فرستاده شده است. چنین کسی شایسته است که آسمانیان، سماواتیان و ملکوتیان اشتیاق زیارتش را داشته باشند.

سطح فکر زمینی‌ها، پایین‌تر از آن است که حسین را بشناسند، زمینی حسین را به قتل می‌رساند، آسمانی حسین را بالای سر جا می‌دهد.

هنگامه کربلا، نبرد میان زمینی و آسمانی بود، حسین رهبر آسمانیان! سپاه حسین همه آسمانی و پرواز آن‌ها به سوی آسمان‌ها بود.

کربلا، دروازه و راه بهشت شد، و کاروان کربلایی به رهبری حسین بهشتی شد.

بیزید، رهبر زمینی‌ها بود، همه را با خود به زیر زمین برد و به درون دوزخ جای داد، و کربلا برای آن‌ها دروازه جهنم و بدبختی در دو جهان بود.

قرآن، برای مردم با ایمان شفا است و رحمت، و برای ظالمین دمار و خسارت، و کربلا یکی از مظاهر قرآن است.

حسین، رهبر آسمانیان بوده و هست، و کسی که راه حسین را بپیماید به آسمان خواهد رفت، به بالاتر و بالاتر، تا برسد به جایی که در وهم نیاید

## با کاروان نور، ص: 22

و حقیقتش از تصوّرش برتر باشد، زیباتر باشد، شیرین‌تر باشد «1».

### دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام

حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در قسمتی از خطبه 133 نهج البلاغه به جهل و کور دلی زمینیان که عامل شقاوت و بدبختی آنان در گذرگاه حیات و علت عذاب ابدی آخرت برای آن‌هاست، اشاره می‌کند، و به بینایی و بصیرت آسمانیان که معلول توجه آن‌ها به نبوت و امامت و دقت در آیات کتاب الهی و عاملی برای سعادت دنیا و آخرت آنان است آگاهی می‌دهد.

وَأَمَّا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى، لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئاً، وَالْبَصِيرُ يَنْقُذُهَا بَصَرَهُ، وَيَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا، فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ، وَالْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ، وَالْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ، وَالْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ «2».

و غیر این نیست که دنیا «مجموعه امور مادی و ظاهری» دیدگاه نهای انسان کوردل است، او «از دیدن غیر دنیا محجور، و» بعد از آن و بالاتر از آن را نمی‌بیند، ولی انسان بینا و بابصیرت «و آن که دلش بنور معرفت روشن است»، نگاهش از دنیا به باطن و اعماق آن نفوذ نموده، «و بعد از این امور مادی بالاتر و برتر از آن را می‌بیند» و میدانند که آرامگاه و قرارگاه ابدی در ورای این جهان است، پس بینا از دنیا به آخرت سفر می‌کند و نابینا به سوی دنیای محض در حرکت است، و بینا «برای حیات ابد» از دنیا توشه بر می‌گیرد، و نابینا برای دنیای فانی و زودگذر توشه فراهم می‌نماید.

(1) - پیشوای شهیدان مرحوم آیت الله صدر: 195، با کمی تغییر.

(2) - نهج البلاغه: 191، خطبه 133.

با کاروان نور، ص: 23

وجود آدمی با آن همه استعدادها و عظمت‌ها که در امتداد تاریخ از خود نشان داده، و ادیان الهی آن‌ها را اثبات، و حکما و دانشمندان آن‌ها را توضیح داده‌اند، نمی‌تواند سر از این خاکدان بیرون بیاورد، و مقداری از مواد پاکیزه طبیعت را به مدفوع تبدیل نموده، و مقداری البسه بپوشد و معادن و سرمایه‌های زمین را مستهلک بسازد، و لحظاتی بگذرد و لحظاتی بگریزد، و ساعت‌هایی شادان و ساعت‌های دیگر اندوهگین گردد، روزی پیروز و روزی دیگر با شکست مواجه شود، و سپس يك یا چند عدد مانند خود، موجوداتی بی‌هدف را روی این کره خاکی برای کشتن و کشته شدن و بردگی به هوا و لذت رها کند، و سپس اعضای کالبد بدن خود را با آن همه استعدادها و امکانات بدون بهره برداری از آن‌ها به عالم طبیعت که از آن گرفته بود، به خود همین عالم تحویل بدهد و برود!!

با این تفاوت که موقع سر بر آوردن از عالم طبیعت به وسیله فعالیت‌های مثبت و شکوفایی قوانین هستی وارد عرصه زندگی می‌شود، و موقع رفتن، همه اجزای موجودیت خود را بدون اختیار و دو دستی تقدیم مار و مور و سایر حشرات زمینی می‌نماید، و در بعضی جوامع همان اجزا را طعمه آتش می‌نمایند که به خطای وجود خود پی برسد، بعد از این هرگز به فکر شکوفایی وجودی نیفتد، نه! هرگز حقیقت چنین نیست که کامل به حرکت بیفتد و در پایان کار، در بدترین سرایش پستی‌ها سقوط کند «1»!

ولی زمینیان چنین تصوّر ناجما و خطرناکی دارند که بر مبنای آن تصوّر، زندگی می‌کنند و سپس به اسفل سافلین سرنگون می‌شوند.

اما آسمانیان که از بینایی و خرد بهره‌مندند، از واقعیات این دنیا وسایلی برای پرواز به رشد و کمال خود اتخاذ می‌کنند، و مطلوب‌ترین و محبوب‌ترین واقعیات

(1) - شرح نهج البلاغه جعفری: 228 / 23.



## با کاروان نور، ص: 24

دنیا را بهترین وسیله برای پرواز تلقی می نمایند.

زمینیان، خودبین و آسمانیان، خدایین هستند.

مادیگران جز شکم و شهوات نمی بینند و ملکوتیان غیر حق مشاهده نمی نمایند.

زمینیان فقط در جستجوی عناصر مادی هستند، و عرشیان در تعقیب رضای دوست.

کوردلان، فدای ابزار مادی می گردند، و فرشته خویان، فانی در حضرت یار.

زمینیان، مرده متحرک و منبع رذایل و خباثت، و آسمانیان، زنده و جاوید و آینه اسما و صفات حقند.

آسمانیان، آزاد از هوا و هوس، و زمینیان اسیر امیال و شهوتند.

عرشیان فرش نشین با تمام وجودشان سراینده حقیقت، و زمینیان کوردل، زمزمه کنندگان وهم و خیالند.

آسمانیان، خانه تن را با کار و کوشش در راه خدا و جهاد فی سبیل الله و عمل صالح به ویرانی می برند، تا کاشانه دل،

آباد شود و مرغ ملکوتی روح از این قفس خاکی به کوی محبوب به پرواز آید؛ چنان چه حسین علیه السلام و یاران باوفایش به تمام معنی این راه را طی کردند و در ساعات عرشی عاشورا، آینه تن شکستند تا جز محبوب، احدی در میانه نماند.

حکیم الهی قمشه ای در این زمینه بر اساس معارف اسلامی به صورت نظم از آخرین لحظات پیشوای عاشقان خبر می دهد:

بر رخ تو چشم تماشای من

ای دل و دلدار و دل آرای من

شمع صفت سوخت سراپای من

در رهت ای شاهد زیبای من

بر سر نی رهسپر کوی تو

ای سر من در هوس روی تو

## با کاروان نور، ص: 25

خواستیم تا به حضور آمدم	گر آرینی گوی به طور آمدم
بحر من و موج و حبابم تویی	بالله اگر تشنه‌ام آم تویی
بر لب دریای وجود آمدم	تشنه به معراج شهود آمدم
ای عجب این دل شد و دلدار ماند	آینه بشکست و رخ یار ماند
سرّهُو الله ز من فاش شد	نقش بشد جلوه نقّاش شد

آری، این هفتاد و دو نفر صبغه حقّ به خود زدند و عاقبت، حقّ شدند، خانه گِل بگذاشتند و صاحب دل شدند، بر مرگ خندیدند و حیات جاوید یافتند.

حجاب نفس به يك سو زدند و در نتیجه صاحب نفس مطمئنّه و راضیه و مرضیه شدند؛ زیرا وقتی هواهای نفسانی در کار نباشد طغیان معنا ندارد، وقتی حجاب امیال و غرایز بی در و پیکر نفسانی در صحنه نباشد دیدن غیر حقّ در کار نخواهد بود، زمانی که حکومت نفس در میان نباشد از بندگی شکم و شهوت اثری نخواهد بود.

عاشقان کوی دوست از بدن و شکم و شهوت و کسب و کار و زن و فرزند برخوردار بودند، ولی برخورد آنان با آن همه امور، برخوردی صد در صد الهی، اخلاقی، عرشی و ملکوتی بود.

آنان، از این مجموعه برای تأمین قدرت و قوّت، جهت سلوک الی الله و پرواز به کوی محبوب استفاده می کردند.

آنان، دچار حجاب منیّت، و پرده غرور، و گرفتار وساوس و هواجس نفس، و اسیر بند شیطان و شیطنت نبودند. و خلاصه از هرچه دشمنان حقّ به آن آلوده بودند، پاک و دارای باطنی روشن و ضمیری منور و وجودشان برای همه جهانیان اسوه حسنه و سرمشق الهی بود.

این بود منش حسین علیه السلام و یاران او، و آن بود کیش یزید و متابعان بدبخت و سیه‌روز او.

### با کاروان نور، ص: 26

بیباییم به اخلاق و عمل حسین علیه السلام و یاران باوفایش آراسته شویم، و از روش دشمنان حسین علیه السلام، تا جان در بدن داریم پرهیزیم، که حسین علیه السلام منبع تمام حسنات و فیوضات و برکات، و یزید انبان تمام خبائث و رذایل و پستی‌هاست.

به این حقیقت غیر قابل تردید توجه کنید که: آراستن وجود به اخلاق حسین علیه السلام و یارانش کاری است صد در صد شدنی، و به دور نگاه داشتن عرصه گاه حیات از رنگ یزید، امری است قابل تحقق، که سستی در آراستن و تنبلی در پیراستن ابداً در پیشگاه حقّ به عنوان عذر، قابل قبول نیست.

ما پس از حادثه باعظمت کربلا، چهره‌های زیادی را می‌توانیم پی بگیریم که در رفتار و کردار، اخلاق و پندار و عمل و اطوار، دنباله‌رو کاروان نور شدند، و این انقلاب حال و احوال، معلول همت بلند و اراده والای آنان بود. و عدّه زیادی را خبر داریم که به دنبال تاریکی و ظلمت رفتند و عمده ظلم و ستم، و خدام شهوات یزید زمان خود شدند، و این از جهل و غرور و سستی آنان نسبت به حقّ و ضعف اراده ایشان در جهت حقیقت بود.

حضرت حسین علیه السلام اعلام فرمود که: در همه شؤون حیات من، برای شما سرمشق هست. این مردمان هر دوره‌اند که باید با بکارگیری استعدادهای خدادادی، حیات و زندگی خود را با حیات الهی و عرشی و آسمانی حسین علیه السلام هماهنگ کنند، چنان که یاران بی‌نظیر او خود را با آن منبع خیر هماهنگ کردند، که ایجاد این هماهنگی کار دشواری نیست.

### چهره‌ای برجسته از گروه حسینیان

از جمله کسانی که با عشق و علاقه و با بصیرت و معرفت، همراه و همراز کاروان نور در زمان خود شد و آثاری برجسته و معنوی از خود به یادگار گذاشت،

### با کاروان نور، ص: 27

مرحوم آخوند ملا محمد کاشی رحمه الله است.

شخصیت‌هایی بزرگ، و مردانی سترک، هم چون آیت الله شهید مدرس، حاج شیخ مرتضی طالقانی، حاج آقا رحیم ارباب، آیت الله سید جمال الدین گلپایگانی، آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی رحمهم الله، از دست پروردهای مرحوم آخوند کاشی بودند.

سیدی کریم النفس و عالمی فرزانه برای این بنده در شهر اصفهان از قول استادش حاج آقا رحیم ارباب قطعاتی ناب از حیات آخوند کاشی را نقل کرد که مرحوم ارباب به خاطر رفت و آمد زیادش با آخوند، شاهد قسمتی از آن قطعات بود.

آخوند که بیش از هفتاد سال غوطه‌ور در علم و معرفت، تدریس و تعلیم، حال و مناجات و زهد و تقوا بود تمام مدت زندگی را در حجره‌ای متوسط در مدرسه صدر اصفهان گذراند.

او دارای روحی آزاد و سرشار از مناعت طبع و قناعت نفس بود. در تنگدستی و گاهی تهیدستی بسر می‌برد. معاش روز مره‌اش به سختی تأمین می‌شد، ولی از نظر معنی و معنویت دریایی پرجوش و خروش بود. نفس و دمی عیسوی داشت که توانست آن چنان بزرگانی را تحویل جامعه دهد.

پول و ثروت نداشت و دستش از مال و مکنت خالی بود، ولی شعاع فیوضات و برکات وجودش عجیب و غریب می‌نمود.

او در طول عمر نورانش تحت تأثیر هوا و هوس و شکم و شهوت قرار نگرفت.

امکان ازدواج برایش فراهم نیامد، ولی هجوم طوفان آمال و آرزو و تندباد شهوات، در برابر اراده الهی و اخلاق انسانی او شکست خورد.

غذایش هفته‌ای یک بار آبگوشت، و دیگر روزها نان خالی، نان و پنیر، نان

### با کاروان نور، ص: 28

و آب و یا نان و سبزی بود.

در کارهای شخصی از کسی کمک نمی‌گرفت، و اجازه کمک هم به کسی نمی‌داد.

در برابر حوادث خم به ابرو نیورد، و از علم و عمل و زهد و تقوا تا لحظه آخر حیات دست برنداشت.

از نعمت‌های الهی تا جایی که سر سفره‌اش قرار می‌گرفت به طور مطلوب و شایسته استفاده می‌کرد، تا جایی که در پاك کردن سبزی خوردن وسواس به خرج می‌داد، که مبدا پَر سبز قابل استفاده‌ای از نظر دور بماند. می‌گفت: این پَر سبز، هزاران فرسخ راه پر پیچ طبیعت را طی کرده تا به انسان برسد. و از انسان به وسیله عبادت، به حق نائل گردد!!

طلبه تازه واردی به وقت سحر برای نماز شب برخاست، گویی از تمام در و دیوار مدرسه صدای سبوح قدوس رب الملائكة و الروح به گوشش خورد. از هوش رفت. صبح به محضر آخوند داستان آن ساعت خوش را عرضه داشت، در حالی که نمی‌دانست آن ذکر نورانی که از در و دیوار به گوش می‌رسید، هماهنگی عناصر با ذکر و ورد سحر آخوند بود. آخوند کاشی به او فرمود: تسبیح موجودات جای تعجب ندارد، عجب از گوش تو است که این صدای ملکوتی را از در و دیوار شنیدی!

این است میوه شیرین حسینی شدن، و ثمره خوشگوار ایمان واقعی، و اخلاق الهی و عمل صالح که هر کس حسینی مسلک شود آسمانی شده، و هرکس روی از این کوی بگرداند زمینی می‌شود، و هم چون کرم میان لجن می‌لولد تا بمیرد.

با کاروان نور، ص: 29

«... حَسْبِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ الْحُسْرَانُ الْمُبِينُ» «1».

دنیا و آخرت را از دست داده‌اند، و این است همان زیان آشکار.

اگر حسینی نیستیم، تا مرگ ما فرا نرسیده، و فرصت در دست است همچون حرّ بن یزید، زهیر بن قین، وهب بن عبدالله، ابوالحتوف بن حرث و سعد بن حرث، خود را به این حقیقت برسانیم، و مشام جان از بوی آن کوی معطر نماییم.

ز مردان خدا اوصاف ذات کبریا آموز

صفات کبریایی را ز مردان خدا آموز

سرافرازی و سربازی ز شاه کربلا آموز

ز سربازی، سرافرازی بود آزاد مردان را

شعار آشنایی با خدا از آشنا آموز

حسین آسا به دفع فتنه بیگانگان برخیز

مروت، عاطفت، آزادگی، احسان، وفا آموز

بیا در مکتب اسلام و بشنو درس قرآن را

نخستین بار آیین ادب را از نوا آموز

چو نام شیر مردان خدا را بر زبان آری

اصحاب و یاران حضرت حسین علیه السلام - چنان که در زیاراتشان آمده - اولیای حق و اصفیای حضرت ربوبیت اند، که این دو مقام و دو مرتبه از طریق حسینی شدن، نصیب آن اسوه‌های فضیلت و کرامت شد «2».

(1) - حج (22): 11.

(2) - السلام علیکم یا اولیاء الله و احبائه، السلام علیکم یا اصفیاء الله و اودآئه...

با کاروان نور، ص: 30

به این کاروان که کاروان نور است پیوندیم، مسافر این کوی باشیم، تا از این سفر بهره‌های ابدی کسب کنیم، و به مقصد اعلی و خلاصه لقای حق و وصال دوست برسیم، که سفر اگر جز این باشد، سفر به سوی پوچی و حرکت به سوی سراب است.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فُوفًا حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ\* أَوْ كظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّي يَعْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» «1».

و کافران اعمالشان مانند سرابی در بیابانی مسطح و صاف است که تشنه آن را [از دور] آب می‌پندارد، تا وقتی که به آن رسد آن را چیزی نیابد، و خدا را نزد اعمالش می‌یابد که حسابش را کامل و تمام می‌دهد، و خدا حسابرسی سریع است\* یا [اعمالشان] مانند تاریکی‌هایی است در دریایی بسیار عمیق که همواره موجی آن را می‌پوشاند، و بالای آن موجی دیگر است، و بر فراز آن ابری است، تاریکی‌هایی است برخی بالای برخی دیگر؛ [مبتلای این امواج و تاریکی‌ها] هرگاه دستش را بیرون آورد، بعید است آن را ببیند.

و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده است، برای او هیچ نوری نیست.

پیمودن راه حسین علیه السلام و قرار گرفتن در عرصه گاه نور، جز با گسستن زنجیر علایق غلط، و رفع وابستگی به نفس اماره، و خالی شدن از منیت و آزاد شدن از

(1) - نور (24): 39 - 40.

با کاروان نور، ص: 31

شهوآت حیوانی میسر نیست.

عامل تیره‌روزی آنان که در کربلا اولیای حق را در محاصره قرار دادند، و آنان را به فجیع‌ترین وضع به قتل رساندند، انتخاب حیات فانی دنیا و زندگی زودگذر، بر حیات جاوید و ابدی آخرت بود، که این انتخاب، معلول هوای نفس و افتادن در گرداب شهوات و غفلت از حق و حقیقت بود.

قرآن مجید به زیباترین صورت وضع این حیوانات وحشی را به تصویر کشیده است.

«... وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ عَذَابٌ مِنَ اللَّهِ وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ \* ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ \* أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعَهُمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ \* لَأَجْرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» «1».

ولی آنان که سینه برای پذیرفتن کفر گشاده‌اند، خشمی سخت از سوی خدا بر آنان است و آنان را عذابی بزرگ خواهد بود\* این [خشم و عذاب بزرگ] به سبب آن است که زندگی دنیا [ی زودگذر] را بر آخرت ترجیح دادند، و مسلماً خدا مردم کفر پیشه را هدایت نمی‌کند\* اینان کسانی هستند که خدا بر دل و گوش و چشمشان مهر [شقاوت] زده، و اینان بی‌خبران واقعی‌اند\* ثابت و یقینی است که آنان در آخرت زیانکارند.

خسارت آنان در آخرت، محبوب بودنشان از رحمت و عنایت حق، و محروم

(1) - نحل (16): 106 - 109.

با کاروان نور، ص: 32

بودنشان از شفاعت اولیا، و دور ماندنشان از بهشت عنبر سرشت، و معدب بودنشان به عذاب ابد الهی است.

در هر صورت زمینیان، آن مردم تیره روز و بدبختی هستند که از ذکر حقّ - قرآن و چهارده معصوم علیهم السلام - اعراض نمودند، که این سرپیچی دامن آنان را به انواع آلودگی‌ها و پلیدی‌ها ملوث نموده، و از آن غافلان بی‌خرد، مردمی ظالم، ستمکار، غاصب حقّ، متجاوز و غارتگر بوجود آورد.

آیات سوره مبارکه طه، هم چون روز روشن، وضع آنان را نشان داده است.

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى \* قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا \* قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى \* وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنِ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى»  
«1».

و هر کس از هدایت من [که سبب یاد نمودن از من در همه امور است] روی بگرداند، برای او زندگی تنگ [و سختی] خواهد بود، و روز قیامت او را نابینا محسور می‌کنیم\* می‌گوید: پروردگارا! برای چه مرا نابینا محسور کردی، در حالی که [در دنیا] بینا بودم؟\* [خدا] می‌گوید: همین‌گونه که آیات ما برای تو آمد و آنها را فراموش کردی این چنین امروز فراموش می‌شوی.\* و کسی را که [از هدایت حق] تجاوز کرده و به آیات پروردگارش ایمان نیاورده، این‌گونه کیفر می‌دهیم، و بی‌تردید عذاب آخرت سخت‌تر و پایدارتر است.

(1) - طه (24): 124 - 127.

با کاروان نور، ص: 33

بی‌نهایت بزرگ، بی‌نهایت کوچک

اگر در تعریف یاران پاکباز سرور شهیدان، جمله بی‌نهایت بزرگ را بکار ببریم، عین حقیقت را گفته‌ایم، و اگر در باز شناساندن دد منشانی که به آن چهره‌های الهی و پاسداران حریم قرآن مجید حمله‌ور شدند، و بدن ملکوتی آنان را در این سیاره خاکی به خاک و خون کشیدند، تعبیر به بی‌نهایت کوچک کنیم، سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

آن ملکوتیان، چون به مقام لقای حقّ، وصال محبوب و عرصه‌گاه فنای فی الله و بقای بالله رسیدند، و جز حقّ از وجودشان باقی نماند بی‌نهایت بزرگند.



و ناسوتیان، چون چراغ فطرت در باطنشان خاموش شد، و قاضی وجدانشان به دهان مرگ افتاد، و دین و ایمان به شراپنجوار و سگ باز و کافری چون یزید فروختند و به تعبیر قرآن مجید دنیای دنی و پست را بر آخرت عالی و باقی اختیار کردند، و دست به عملی آلودند که در تاریخ هستی بی سابقه بود، و دلی از امامان و اولیا و پاکان سوزاندند که تا قیامت درد آن التیام‌پذیر نیست، بی نهایت کوچک شدند.

رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلم درباره آن انسان‌های ملکوتی، و آزادگان از قید ما سوی الله، و عرشیان برتر از فرشتگان، و افتخار سماواتیان، و الگوی فرش نشینان، در خطابی به عصمت کبری، مصداق ائمه فضیلت و تقوا، و منبع کرامت و صفا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمود:

وَهُوَ يَوْمَئِذٍ فِي عُصْبَةِ كَانَهُمْ جُؤْمُ السَّمَاءِ يَتَهَادُونَ إِلَى الْقَتْلِ وَكَانَ

با کاروان نور، ص: 34

انظُرْ إِلَى مُعَسِّكِهِمْ وَإِلَى مَوْضِعِ رِحَالِهِمْ وَتُرْبَتِهِمْ «1».

حسین من در آن روز در جمع گروهی غیرتمند پابرجاست، آن عاشقان وارسته، و عارفان از جان رسته، در کنار خورشید وجود حسینم گویی ستارگان آسمانند، در فداکاری و جان باختن در راه حق، و هدیه کردن هستی خویش در مقابل امام و رهبرشان بر یک دیگر پیشی می‌گیرند، و برای دست یافتن به شهادت، با هم دیگر مسابقه می‌دهند، گویی هم اکنون من لشکرگاه آنان و جای بنه و تربتشان را مشاهده می‌کنم.

اصحاب سرور شهیدان، گروهی بودند که جسم و بدن را از طریق طاعت و عبادت به مملکت عشق و معنویت بردند، و آن چنان این عنصر مادی را در بوته محبت حق، و آتش بندگی مولا گذاختند که غیر یار، دیتاری در دیار هستی آنان نماند.

آن مرغان باغ ملکوت، و اختران ملک لاهوت، و عرشیان جلوه کرده در ناسوت، همراه محبوبشان در کمتر از نصف روز، با قلبی پرشور و سوز به حریم قرب معشوق راه یافتند، و در بهشت لقا جای گرفتند، و به تمام عقلای عالم، و منصفان تاریخ، و آگاهان روشن ضمیر ثابت کردند که بی نهایت بزرگند.

دشمن دین باخته، گروه مادیگر، اسیران خاک ناقابل، غفلت زدگان شعور از دست داده، بی‌خبران بی‌خرد، دنیا زدگان وامانده، میمون صفتان گول خورده،

(1) - کامل الزیارات: 68، باب 22، حدیث 2؛ تفسیر فرات: 171، حدیث 219؛ بحار الأنوار: 264/44، باب 31، حدیث 22.

### با کاروان نور، ص: 35

اسیران کمند شیطان، زندانیان هوای نفس، افتادگان در دریای سیاه بختی، تبه روزگاران بیچاره، طعمه‌های لهیب آتش بد فرجامی دنیا و آخرت، انتخاب کنندگان حزب اموی بر اهل بیت پاک و معصوم پیامبر علیهم السلام، تحلیل برندگان استعداد‌های انسانی، حمله کنندگان به حریم اخلاق، کارمندان دولت طاغوت، حاملان شهوات پسر زیاد بی مادر، نخبگان شرارت و فساد، در پیشگاه هستی ثابت کردند که بی نهایت کوچکند.

این حسین عزیز است که با بصیرت و علم و دانش سرشار خود، در حالی که به مقام عصمت، کرامت داده، و حریم انسانیت را مفتخر فرموده، و به آبرو، آبرو داده، و بر رخسار آدمیت نشان اصالت نصب کرده، درباره آن پاک سرشت‌ها و نیک نهادها با صدایی رسا در شب عاشورا فرمود:

فَاتِّي لَا أَعْلَمُ اصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ اصْحَابِي «1».

من وفادارتر و بهتر از یاران خود، در همه هستی خبر ندارم.

که این خبر ندارم عین علم و آگاهی است نه رشته‌ای از بی خبری، یعنی: چون مانند اینان در عرصه گاه حیات وجود خارجی ندارد، پس خبری نمی‌توان گرفت.

نه این که هستند و من خبر ندارم، و هستند و من نمی‌شناسم. چون وجود عینی ندارند و نیستند خبر نمی‌توان گرفت، که لا اعلم به این معناست که چون نمونه اینان نیست لا اعلم، اگر بود و از آنان خبر نداشتیم اعلم بود، ولی همانند اینان نیست که می‌گویم لا اعلم.

«اگر گفته فیلسوف درباره «قوه و ماده» که گوید: هر ذره عبارتست از قوه‌های نامتناهی که مانند انجماد آب، یخ بسته شده است، و اگر بتوان آن ذره را بشکنیم همان قوای غیر متناهی را استخراج خواهیم کرد و مورد استفاده قرار خواهیم داد، اغراق به نظر آید، چون جسم و جسمانیات متناهی التأثير و التأثير است.

(1) - ارشاد: 91 / 2؛ اعلام الوری: 237، الفصل الرابع؛ بحار الأنوار: 392 / 44، باب 37.

با کاروان نور، ص: 36

ولی این حقیقت درباره جان و روان که قوای خود را در پیکر انسان تمرکز داده و فوج فوج بیرون همی فرستند، اغراق نیست، به خصوص در رابطه با اصحاب سرور شهیدان بدون کمترین شك و تردید قابل تصدیق است، که اینان از آثار عظمت، ملاماند، و از گریبان فعالیت آنان منطق‌هایی ابرازاتی پر از عاطفه و پر از حماسه، پر از رشادت و پر از تسلیت، با لطافت می‌جوشد و مانند آب روان، دریاوار در بستر تاریخ روی هم می‌غلطد» «1» و پایان هم نمی‌پذیرد، اگر این معنای بی‌نهایت بزرگ نیست پس معنای بی‌نهایت بزرگ چیست؟

از بنیه این شاخصان اصالت، و دریای کرامت، و حریم عظمت، آزادی ضبط نفس، حکومت بر نفس، شجاعت، قانون، محبت، صلابت، لطف و دلسوزی، قهرمانی و رزم آوری، خودداری و خود نباختن در منطقه قدرت امویان آلوده و بد طینت، و خود باختن در برابر حضرت حسین علیه السلام مرد حقیقت و فضیلت به حد کامل و سرشار توأم بیرون می‌ریزد.

این همه حقایق در دنیای روان و جان این غیرتمندان نشان دهنده این واقعیت قطعی است که: اینان در خوبی و وفاداری نمونه ندارند، و در مرحله ایمان و اخلاق و شخصیت و عظمت و شرافت و عشق و محبت، بی‌نهایت بزرگند.

و آنان که قدر این ملکوتیان با رفعت را نشناختند، و در برابر آن رجال الهی چون سگ‌ها به پارس کردن پرداختند، و دست به قتل آنان زدند، و حرم عصمت آنان را به اسارت بردند، و برای ارضای هوای نفس یزید و ابن زیاد خود را به شیطان فروختند، بی‌شک و تردید بی‌نهایت کوچکند.

اینان، اعتبار و شخصیت از کسی وام نگرفتند، و با بستن خود به دیگری کسب مقام نکردند، بلکه در سایه قرآن و اهل بیت علیهم السلام از تشخیص صحیح

(1) - عنصر شجاعت: 26.

با کاروان نور، ص: 37

برخوردار شدند، و به راه و چاه، بصیرت پیدا کردند، و حق و باطل را از هم باز شناختند، و با قوه اراده و نیروی همت به میدان آوردند، و تشخیص بر حق خود را ملاک حرکت و عمل قرار دادند، و در آن طوفان سهمگین فکری و اجتماعی و سیاسی - که پسر هند جگر خوار و عمرو عاص حيله گر و دین فروختگان پست فطرت بر جامعه تحمیل کرده بودند - به راه درست و صراط صحیح رفتند، و از وجود حضرت حسین علیه السلام قدردانی کرده پروانه وار به دور شمع وجودش گرد آمدند، و جان را در راه خدا به محضر الهی و عرشی او هدیه کردند، و کلاسی ابدی برای درس گیری جن و انس با شهادت و فداکاری خود برپا نمودند.

پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله، به شهیدان کوی جگر گوشه اش حضرت حسین علیه السلام می بالد آنجا که می فرماید:

يُرْتَجَلُ إِلَىٰ أَرْضِ مُقْتَلِهِ وَمَصْرِعِهِ أَرْضُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ تَنْصُرُهُ عِصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، أَوْلِيكَ سَادَةٌ شُهَدَاءِ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ «1».

حسین من پس از آوارگی به سرزمین قتلگاه و آرامگاه خود زمین کربلا کوچ می کند. در آنجا گروهی فداکار از غیرتمندان مسلمین به او یاری می دهند، اینان به روز قیامت سروران شهدای امت من هستند.

ملاحظه می کنید که: رسول با عظمت اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اینان را مافوق همه شهیدان قلمداد کرده است، شهیدانی که خود مافوق همه امتند؛ چرا که خیری بالاتر از شهادت نیست، و شهیدان کوی اسلام از تمام مؤمنان و مسلمانان برترند، و شهدای کربلا از همه شهیدان بالاتر و بهترند، و معنای بی نهایت بزرگ جز این نیست.

---

(1) - مثير الأحزان: 22؛ عنصر شجاعت: 8 / 1.

با کاروان نور، ص: 38

#### شهیدان منحصراً

اهل منطق و اصول می گویند: تعریف باید جامع افراد و مانع اغیار باشد وگرنه تعریف ناقص است و نمی تواند هویت تعریف شده را آن چنان که هست نشان دهد.

تعریف جامع و مانع نسبت به شهیدان کوی حسین این است که: اگر هر کدام از آنان را از جایگاه مخصوص خود برداریم، در تمام عالم هستی کسی را نمی یابیم که جای او بگذاریم.

اینان هر يك در موضع خاص خود منحصر بفرزند، فرد دیگری در بستر تاریخ همانندشان نیست تا در شخصیت و کرامت جایگزین آنان شود.

عباس، زهیر، حبیب، مسلم، بریر، حرّ، سعید، و... هر يك منحصر به فرزند. خلیفه و جانشین و مثل و مانند ندارند، و شبه و نظیر برای آنان پیدا نمی شود.

این معنی را عموم مسلمانان از قرائت سوره توحید در نمازهای واجب و مستحب دربارہ حضرت حقّ یافته اند که: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» «1».

برای حضرت حقّ کفوی نیست و شبیه و مانندی نمی باشد. احدی از موجودات هستی را در برابر او شأنی نیست تا چه رسد که شبیه او یا به جای او باشند.

یاران باوفا و نیکوکار حضرت حسین علیه السلام، که صبغه الهی دارند گویی همین معنا را- بی کفو بودن- از محبوبشان، در آسمان وجود خود طلوع داده اند، تا جایی که مولای عالم و آگاه و بابصیرتشان در حقّ آنان فرمود:

---

(1)- توحید (112): 4.

با کاروان نور، ص: 39

فَأَنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي «1».

شعاع «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» «2» را از افق وجود خود ظاهر کردند، تا به همه انسانها بفهمانند که: استعداد و نیرو و قدرت و قوت آدمی در حدی است که می تواند در معرفت و بینش و اخلاق و عمل و ایمان و فضیلت بی شبه و مثل گردد!

بر کمی عدّه آنان باکی نیست که هر کدامشان جهانی بی نهایت، و عظمتی بی مثل و مانند بودند.

آنان، در ابتدای تکون وجودشان در رحم مادر، يك نقطه جوهری بیش نبودند، ولی با تغذیه پاك از منبع پاك، به خصوص تغذیه معنوی بعد از ولادتشان از عرصه گاه نبوت و قرآن و امامت، تبدیل به شجره طیبه تنومندی شدند که:

«.. أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ \* تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ..» «3».

ریشه‌اش استوار و پابرجا و شاخه‌اش در آسمان است\* میوه‌اش را به اجازه پروردگارش در هر زمانی می‌دهد.

آنان، در راه آیین از کشته شدن نهراسیدند و برای نیل به شرف، از رنج سفر باک نکردند.

آنان، از تساهل و تغافل و آسایش و تنعم و نکبت اخلاق و عمل می‌ترسیدند!

دشمنان تیره‌بختشان، هر يك در برابر خود هزاران جایگزین از درندگان و وحشیان و دیوان و ددان داشتند؛ زیرا از هر گروهی از موجودات پست و خشن و درنده و هار، نمونه‌ای یا نمونه‌هایی در وجود خود جمع کرده بودند.

(1) - ارشاد: 91 / 2؛ اعلام الوری: 237، الفصل الرابع؛ بحار الأنوار: 392 / 44، باب 37.

(2) - شوری (42): 11.

(3) - ابراهیم (14): 24 - 25.

با کاروان نور، ص: 40

آنان، مصداق این آیه بودند:

«... هُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ» «1».

آنان را دل‌هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی‌یابند، و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه‌های حق را] نمی‌بینند، و گوش‌هایی است که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی‌شنوند، آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند؛ اینانند که بی‌خبر و غافل [از معارف و آیات خدای] اند.

آنان، قلب را از خدا خالی کردند، و به جای آن، یزید - فرزند زن نصرانیّه بیابانگرد - را گذاشتند. چشم از تماشای جمال ملکوتیان زمان بستند و به جای آن به تماشای ابن زیاد بی‌مادر مشغول شدند. گوش از شنیدن حق بستند و به جای آن، اباطیل بنی امیه ملعون را نشخوار کردند.

قلبشان برای عشق دروغین و بی‌مایه طپید.

چشمشان از چهره‌های ناپاک و آلوده پر شد.

گوششان منبع مزخرفات و قول زور شد، و در نتیجه از راه انسانیت عقب گرد کرده، به سوی پستی و کوچکی رهسپار شدند، و در این مسیر آن چنان به سرعت تاختند تا به اسفل سافلین رسیدند، و بی نهایت کوچک شدند.

به جای این که با دو بال ایمان و عمل حرکت کنند و به مقام قرب حق برسند، با دو پای بدن به حرکت آمدند تا به عمق درکات جهنم وارد شدند!

اینان، چون اسب عصّار خانه به دور تنور هوای نفس، چشم و گوش بسته،

(1) - اعراف (7): 179.

با کاروان نور، ص: 41

عمری چرخیدند، و از وجود خود برای حرارت دادن به شهوت یزید و پسر زیاد حرام زاده، روغن چراغ فراهم کردند!

ولی یاران حضرت حسین علیه السلام عزیز بر اساس آیه شریفه

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...» «1».

کسی که عزت می‌خواهد، پس [باید آن را از خدا بخواهد، زیرا] همه عزت ویژه خداست. حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه‌های صحیح] به سوی او بالا می‌رود و عمل شایسته آن را بالا می‌برد.

با دو بال روح پاک و عمل صالح به سوی معشوق و معبود خود به پرواز در آمدند و به لقای دوست نایل شده، از همه انسان‌ها تا روز قیامت دعوت کردند که با کاروان آنان که کاروان نور است پیوندند.

آنان، در به دست آوردن عزت الهی آن چنان از طالبان عزت مسابقه را بردند که مولای عاشقان، محور عارفان، امیر مؤمنان علی علیه السلام به نقل خرائج رواندی از حضرت باقر العلوم علیه السلام در حق آنان فرمود:

شُهَدَاءٌ لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ، وَلَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ «2».

شهدایی هستند که گذشتگان از آنان پیشی ندارند، و آیندگان به آنان نمی‌رسند!

آنان، از هر حسابی غیر حقّ، دل و جان و ظاهر و باطن پاك كردند، تا جایی که امیر مؤمنان علیه السلام درباره آنان خطاب به خاك كربلا فرمود:

(1) - فاطر (35): 10.

(2) - حرائج: 183 / 1، باب 2؛ بحار الأنوار: 295 / 41، باب 114، حدیث 18.

با کاروان نور، ص: 42

وَاهَا لَكَ اَيْتُهَا التُّزِيَةُ! لِيَحْشُرَنَّ مِنْكَ اَقْوَامٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ «1».

وه! شگفتا از تو ای خاك اسرار آمیز! به روز رستاخیز از بستر تو اقوامی برخیزند که به طور حتم بی حساب وارد بهشت خواهند شد!

یاران حضرت حسین علیه السلام بر اساس قطعه بسیار مهمی که سرور شهیدان از جدّش شنیده بود بنای زندگی را بنا نهادند.

انَّ اللّٰهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَيَكْرَهُ سَفْسَافَهَا «2».

خداوند امور عالی و بلند مرتبت را دوست دارد، و از امور پست و بی ارزش کراهت دارد.

آنان، با تمام وجود به امور با ارزش روی آوردند، و در نتیجه فعالیت قلبی و روحی و روانی و اخلاقی و عملی، با همه ارزش‌ها متحد شدند، و دامن حیات از ننگ آلوده شدن به امور بی ارزش حفظ کردند.

ولی دشمنان حقّ و حقیقت، و حمّالان شهوت بنی امیه، و بارکشان بار یزید و ابن زیاد بی مادر از هرچه ارزش بود روی گرداندند، و به هرچه بی ارزش و بی مایه و سست بود دامن زندگی آلوده کردند.

یاران امام، غرق در رحمت ابد شدند، و لشگریان یزید، دچار لعنت همیشگی گشتند.

(1) - امالی صدوق: 136، المجلس الثامن و العشرون، حدیث 6؛ بحار الأنوار: 255 / 44، باب 31، حدیث 4.



(2) - عوالی الآلی: 67 / 1، حدیث 117؛ جعفریات: 196؛ وسائل الشیعة: 73 / 17، باب 25، حدیث 22020؛ بحار الأنوار: 137 / 72، باب 52، حدیث 5.

با کاروان نور، ص: 43

آنان، هر کدامشان در پاکی‌ها و معالی امور منحصر بفرده شدند و اینان در زشتی و پلیدی و آلودگی بی‌مثل و مانند گشتند!

آنان، بر مبنای حدیث قدسی:

عَبْدِي اطْعَنِي حَتَّى اجْعَلَكَ مِثْلِي «1».

خداگونه شدند، و ارتش بنی امیه، حزب شیطان و منبع ناپاکی و جرثومه خطا و فساد گشتند.

یاران سالار شهیدان، تبدیل به چراغ روشنی شدند که تا ابد نورش با تندباد هیچ حادثه‌ای، و وزش هیچ طوفانی خاموش نشود، که نور آن، نور خدا است و نور خدا خاموش شدنی نیست.

«يُرِيدُونَ لِيُظْفِقُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِمْ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» «2».

می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند در حالی که خدا کامل کننده نور خود است، گرچه کافران خوش نداشته باشند.

و دوستداران بنی امیه تبدیل به ظلمت کده‌ای شدند که با هیچ نوری ظلمت آنان زدوده شدنی نیست!

وجود اصحاب حضرت حسین علیه السلام رفعت طلب شد، و وجود دشمن، پستی خواه.

آنان، با طبیعت رفعت طلبی به حق رسیدند، و اینان با اخلاق پستی طلبی به درکات جهنم پیوستند.

(1) - الجواهر السنية: 361.

(2) - صف (61): 8.

با کاروان نور، ص: 44

جنس خود را هم چو کاه و کهریاست

دژه دژه کاندر این ارض و سماست

ناریان مر ناریان را طالبند

نوریان مر نوریان را جاذبند

هر کسی بر طینت خود می تند «1»

مه فشانند نور و سگ عوعو کند

یاران امام، مجذوب حق شدند، و یاران یزید، مغلوب شیطان گشتند.

یاران امام، متصل به جنت لقا شدند، و حزب هوا، منقطع از رحمت الهی گشتند.

آنان، حسین عزیز را اسوه خود قرار دادند، و کوفیان و شامیان تیره بخت، یزید و کردارش را ملاک زندگی گرفتند.

یاران حق، شیطان را از معامله با خود برای ابد نا امید کردند، و حمالان باطل تمام راههای نفوذ شیطان را به روی خود گشودند.

اصحاب سالار شهیدان، از جان و مال و زن و فرزند و تمام هستی خود، در راه حق گذشتند، و یاران یزید به اسارت مالی اندک، و لذتی حیوانی وش در آمدند.

آن نیک اندیشان نیک پندار، تبدیل به گوهری شدند که تنها خداوند غنی می توانست خریدار آنان باشد.

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ هُمْ الْجَنَّةَ...» «2».

یقیناً خدا از مؤمنان جانها و اموالشان را به بهای آنکه بهشت برای آنان باشد خریده.

و آن بد سیرتان دیو منش، مبدل به خر مهره‌ای شدند که برای ابد بی مشتری ماندند.

(2) - توبه (9): 111.

## با کاروان نور، ص: 45

آنان که در ایمان و عمل بی‌نمونه بودند، از مرکب علایق پیاده شدند، و از محبس تن بیرون رفتند، تا در جوار رحمت حق قرار گرفتند و مورد پذیرایی محبوب و معبودشان شدند.

ولی دشمنان آن‌ها، اسیر جسم و بدن شدند، و به لجنزار شکم و شهوت نشستند، و تیره بختی ابدی را برای خود خریدند.

دشمنان، در مقابل بهای اندک - قطعه‌ای زمین، سرپناهی محدود، درهم و دیناری معدود، وعده‌هایی پوچ - خود را فروختند، اما یاران حق خود را با رضا و خوشنودی حق که اکبر از جنت و بهشت قیامت است معامله کردند.

دشمنان ایمان و عقیده، در آتش حکومت بنی امیه سوختند، و یاران حضرت حسین علیه السلام، ابراهیم وار از آتش بدر آمده تمام ملک و ملکوت را بر خود برد و سلام و تبدیل به گلستان کردند.

زن، پول، شهوت، صندلی، مقام، لذت و اعتبار ظاهری، قیمت انسان نیست؛ قیمت و ارزش انسان در جهت روحی، رضای حق، و در جهت جسمی، بهشت عنبر سرشت است.

یاران حضرت حسین علیه السلام به کمتر از رضای دوست و کمتر از بهشت جاودان خود را نفروختند، و محبان بنی امیه، به‌اندک عنصر از دست رفتنی خود را معامله کردند.

حضرت حسین علیه السلام و یارانش به حقیقت زمزمه کردند:

## با کاروان نور، ص: 46

تَرَكَتُ الْخَلْقَ طُرًّا فِي هَوَاكَا.

در هوای تو هرچه غیر بود ترك کردم «1».

و عمر سعد و یارانش نخواستند از اندک مال دنیا و مقام پوچ مادی گذشت کنند.

پسر سعد بدبخت، در برابر دعوت حضرت حسین علیه السلام از او برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت پاسخ داد:

اگر ندایت را بشنوم، و صدایت را آویزه گوش کنم، و ریاست بر این لشگر را بگذارم و به یاران تو بیبندم، خانه‌ای که به تازگی با سنگ سرخ در کوفه بنا کرده‌ام به مصادره مأموران پسر زیاد خواهد رفت «2»!

شما را به خدای بزرگ ملاحظه کنید که این بی‌خرد نادان، و این پست فطرت حیوان، خدا و قیامت و پیامبر و قرآن و اهل بیت وحی را با خانه‌ای گلی که ظاهر آن را با سنگ سرخ زینت داده بود عوض می‌کند!!

اما حضرت حسین علیه السلام و یارانش برای رسیدن به مقصد اعلی و مقام فنای فی الله و بقای بالله از همه هستی خود گذشت می‌کنند.

(1) - حافظ علیه الرحمه در وصف عاشقان حقیقت و عارفان به حقایق می‌فرماید:

سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود	تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود
بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود	حلقه پیر مغان از ازل در گوش است
که زیارتگه زندان جهان خواهد بود	بر سر تربت ما چون گذری همت خواه

(2) - بحار الأنوار: 387 / 44، باب 37.

با کاروان نور، ص: 47

این هفتاد و دو نفر به تناسب سنی که هر يك داشتند در برابر تهدید بنی امیه به کشته شدن، ترغیب دشمن به لذات مادی، تشویق حکومت به ثروت پیدا کردن، از مدار ثابت قدمی و تحمل در برابر حوادث بیرون نرفتند، تا در روز عاشورا به همراه مولای خود به حریم قدس دوست سفر کردند.

نمک حق را خوردند و پاس نمکدان را تا لحظه آخر حیات نگاه داشتند. ولی دشمن نمک خورد و نمکدان شکست و پاس نمک دهند را در هیچ يك از امور حیات نگاه نداشت.

آنان، با قدرت تقوا و احسان و نیکی، به مقام معیت با حق رسیدند و تا ابد محبوب حق شدند.

«... ثُمَّ اتَّقُوا وَاحْسِنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» «1».

سپس پرهیزکاری را تداوم بخشند و ایمان خود را ادامه دهند، و بر پرهیزکاری پافشاری ورزند و کار نیک بجا آورند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

«إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» «2».

بی تردید خدا با کسانی است که پرهیزکاری پیشه کرده‌اند و آنان که [واقعاً] نیکوکارند.

یاران حضرت حسین علیه السلام، از هر دامی با چشم باز رستند، و دوستان بنی امیه به هر دامی گرفتار شدند.

اینک ما هستیم که دو طایفه را در برابر خود می‌بینیم، طایفه‌ای الهی

(1) - مائده (5): 93.

(2) - نحل (16): 128.

با کاروان نور، ص: 48

و گروهی شیطانی، قومی آسمانی و جمعی زمینی.

اگر اصولی که طایفه آسمانی در حیات خود بکار گرفتند بکار گیریم همای سعادت ابد بر سر ما می‌نشیند، و اگر برای لذتی اندک و ناپایدار به راه دشمن رفتیم زاغ بدبختی و تیره روزی دائمی روی سرمان لانه می‌کند.

از حسین و یارانش پیروی کنیم که عین خردمندی است، و از اخلاق دشمنان او اجتناب کنیم که محض بصیرت و بینایی است، و راهی که حزب اموی رفت نرویم که سیه روزی دائمی و تیره بختی همیشگی است.

یاران حضرت سید الشهداء علیه السلام، به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سرور شهدای امت اسلام «1» و به گفته حضرت حسین علیه السلام وفادارترین و بهترین مردم تاریخ حیات هستند «2».

مردم در هر دوره‌ای اگر آنان را در هر زمینه‌ای الگوی خود قرار دهند، و از آنان درس زندگی بگیرند، هم چون آنان در حدّ ظرفیت خود از فیوضات و برکات و عنایات الهی در دنیا و آخرت بهره‌مند خواهند شد.

مردم باید از آنان درس تسلیم در برابر حقّ، عشق به حضرت ربّ، معرفت به قرآن، امتّ واقعی بودن برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، مأموم قابل قبول بودن برای امام معصوم علیه السلام و خلاصه درس ایمان و اخلاق و عمل صالح و صبر و مقاومت و ظلم ستیزی و مبارزه بگیرند.

به جهاد و عمل و حرکت آنان راضی باشند، و به وجود آنان که هستی خود را

(1) - «اولئک ساده شُهداءِ اُمّتی اِلی یومِ القِیامة»، مثير الأحران: 22؛ عنصر شجاعت: 8/1.

(2) - قال علي بن الحسين زين العابدين: عليه السلام فدنوت منه لأسمع ما يقول لهم ..... فإني لا أعلم أصحابا أوفى ولا خيرا من أصحابي .....

ارشاد: 91 / 2؛ اعلام الوری: 237، الفصل الرابع؛ بحار الأنوار: 392 / 44، باب 37.

با کاروان نور، ص: 49

هدیه حقّ کردند عشق بورزند، و متخلّق به اخلاق آنان شوند، و از دشمنان آنان در هر دوره‌ای قولاً و عملاً بیزارى جسته و راه خود را از راه آنان جدا سازند، تا در دنیا و آخرت جزء آن کاروان نور محسوب گردند.

حقیقتی عالی از زبان جابر بن عبدالله انصاری

شیخ بزرگوار «عماد الدین ابوالقاسم طبری آملی» که از شاگردان شیخ ابوعلی فرزند گرانقدر شیخ طوسی است، در کتاب با قیمت بشارة المصطفی که از کتب نفیسه است با ذکر سند از «اعمش» که از بزرگان محدّثین است و او از «عطیة بن سعد بن جنادة عوفی جدلی» که او نیز از روات بنی امیّه است و اهل سنت در رجال خود تصریح کرده‌اند که او انسانی صادق می‌باشد، روایت کرده که گفت:

با جابر برای زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام به کربلا آمدم. جابر غسل کرد و بر خود عطر زد. دستش را گرفته به روی قبر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام گذاشتم. بیهوش شد. بر صورت او آب زدم.

به حال آمد. با سوز دل سخنانی جگر سوز به محضر حضرت حسین علیه السلام عرضه داشت، سپس به شهدای گرانقدر کربلا سلام کرد و در پایان کلامش گفت که: ما نیز شریک بودیم در آن کاری که شما داخل شدید، یعنی مجادله و مقاتله و نصرت و یاری ذریه خاتم پیامبران و شهادت در محضر او.

عطیه می گوید:

به او گفتم: ما ربی نبردیم، و شمشیری نزدیم، سرهای این گروه از بدن جدا، و همسرانشان بیوه، و فرزندانشان یتیم شدند، چگونه در اجر با ایشان شریک باشیم؟

با کاروان نور، ص: 50

جابر در پاسخ گفت:

عطیه! من با دو گوش خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که: هر کس عمل قومی را دوست دارد، در ثواب آن عمل با آنان شریک است.

سپس گفت: ای عطیه! رسول حق فرمود: نیت من و اصحابم بر همان نیت حسین و اصحاب اوست «1».

اولاً: نیت خیر را ببینید از چه ارزشی برخوردار است، که باعث متصل کردن انسان به کاروان نور است.

ثانیاً: نیت و عمل حضرت حسین علیه السلام و یارانش از چه عظمتی برخوردار است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای شرکت در ثواب شهدای کربلا می فرماید: نیت من همان نیت حسین و اصحاب اوست.

چه نیکوست تمام مردم نیت خود را در همه شؤون حیات در جهت نیت شهدای کربلا قرار دهند، سپس آن نیت پاک و نورانی را به مرحله اجرا بگذارند، تا اخلاق و عملشان نیز به نور حقیقت منور شود، و در حدّ خود به فوز عظیم برسند،

---

(1) - عن الأعمش عن عطية العوفي قال: خرجت مع جابر بن عبد الله الأنصاري رحمه الله زائرین قبر الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام فلما وردنا كربلاء دنا جابر من شاطئ الفرات فاغتسل ثم اتنزر بإزار وارتدى بأخر ثم فتح صرة فيها سعد فنثرها على بدنه ثم لم يخط خطوة إلا ذكر الله حتى إذا دنا من القبر قال ألمسنيه فألمسته فخر على القبر مغشياً عليه فرششت عليه شيئاً من الماء فأفاق وقال: يا حسين! ثلاثاً ثم قال: حبيب لا يجيب حبيبه ..... والذي بعث محمداً

بالحق لقد شاركناكم فيما دخلتم فيه. قال عطية: فقلت لجابر: كيف ولم تحبط واديا ولم نعل جبلا ولم نضرب بسيف والقوم قد فرق بين رؤوسهم وأبدانهم وأولادهم وأرملت الأزواج فقال لي: يا عطية! سمعت حبيبي رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: من أحب قوما حشر معهم ومن أحب عمل قوم أشرك في عملهم والذي بعث محمدا بالحق إن نيتي ونية أصحابي على ما مضى عليه الحسين وأصحابه.

بشارة المصطفى: 74؛ بحار الأنوار: 195/98، باب 18، حديث 31؛ اربعين قاضی طباطبائی: 131.

با کاروان نور، ص: 51

و بتوانند صادقانه این قطعه از زیارت وارث را در محضر معنوی حضرت حسین علیه السلام و شهدای کربلا بخوانند.

اشْهَدُ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ وَأَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ اِنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ، وَبِأَيَابِكُمْ مُوقِنٌ، بِشَرَايِعِ دِينِي وَخَوَاتِيمِ عَمَلِي وَقَلْبِي لَقَلْبِكُمْ سَلْمٌ وَأَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ «1».

من خدا و فرشتگان و پیامبران و فرستادگان حق را گواه و شاهد می گیرم که به امامت و رهبری شما مؤمنم، و به رجعت و ظهور شما معتقدم، هر قدمی که در راه دین بردارم، و هر عملی که در زندگی به انجام رسانم به دوستی و محبت شما و در سایه امامت و هدایت شماست، دلم تسلیم قلب پاک شما و همه برنامه های تابع برنامه های شماست.

اگر این اقرارهای عرشى با نیت و عملی همسو با نیت و عمل حضرت حسین علیه السلام و یاران او نباشد، جز دروغی بس بزرگ و نابخشودنی در محضر خدا و انبیا و حضرت حسین علیه السلام و یاران او نیست؟

اصولاً این گونه چهره های پاک، و در رأس آنان حسین عزیز و یارانش از جانب حضرت حق برای تمام مردم در همه ادوار اسوه حسنه هستند. مردم اگر بخواهند از وجود پاک آنان قدردانی کنند راه قدردانی حقیقی به این است که باطن و ظاهر خویش را با آن بزرگواران هم سو نمایند، و از اخلاق و رفتار و کردار دشمنانشان قولاً و عملاً بپرهیزند؛ آن هم دشمنانی که بر اثر شقاوت در اخلاق و عمل، خود را

(1) - تہذیب الأحکام: 113/6، حدیث 17؛ بحار الأنوار: 200/98، باب 18، حدیث 32.

با کاروان نور، ص: 52



برای ابد از رحمت واسعه حقّ محروم کردند.

دشمنان امام و یاران او، مجسمه تمام نمای رذایل، شقاوت، ظلم، دد منشی، تجاوز، غارت، بی‌رحمی، غفلت، حرص، حسد، کبر و به خصوص نفاق و دو رویی بودند، و آن چنان حرکت کردند که به یقین خود را از عموم بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَّعَتْ كُلَّ شَيْءٍ استثنا نمودند، و به قول شاعر عالم محتشم کاشانی که دوازده بند او مورد قبول اهل بیت واقع شد، کاری کردند که ترس این معنا می‌رود که در قیامت چون بخواهند جزای دشمنان حضرت حسین علیه السلام و یارانش را رقم زنند، کتاب رحمت را برچینند و به هیچ انسانی رحمت نیاورند که چرا افرادی از نوع شما به چنین جنایت هولناک و بی‌سابقه‌ای دست یازیدند!!

يك باره بر جریده رحمت قلم زنند

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند

بنابراین با تمام وجود از وضع دشمنان آن حضرت کنار بمانیم، و تا آن جایی که در قدرت ماست از حسین و یارانش رنگ بگیریم که خیر دنیا و آخرت و سعادت امروز و فردا در رنگ پذیری از این جمعیت الهی و قوم آسمانی و ملکوتی است.

#### استقامت در راه هدف

در رنگ پذیری از حضرت حسین علیه السلام و یاران با وفایش، امکان دارد انسان به بلای بدنی یا مالی یا روحی و یا خانوادگی و اجتماعی دچار شود؛ چون هدف رنگ پذیر، هدف بسیار مقدّس و والایی است، و آن به دست آوردن رشد و کمال و تعالی است، و رسیدن به رضای محبوب؛ پس باید در برابر هجوم بلا استقامت ورزد، و صبر و تحمل پیشه کند، و در مدار دین و ایمان و جهاد و کوشش و عشق و معرفت ثابت قدم باشد، که بدون سپر مقاومت و صبر و استقامت، شکست و سرشکستگی حتمی است، و زیان و خسران دنیا و آخرت قطعی است.

با کاروان نور، ص: 53

آنان که در طاعت حقّ و در رنگ پذیری از اهل حقّ تا لحظه خروج از دنیا استقامت ورزند، در عرصه گاه قیامت با چهار طایفه همراه و هم نشین خواهند شد.

«وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»  
«1».

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی از پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت [ایمان، اخلاق و عمل صالح] داده؛ و اینان نیکو رفیقانی هستند.

آری، نتیجه استقامت در راه هدف و هم سو نمودن نیت و عمل با شهدای کربلا، حشر با آن ها در قیامت کبری است، که اتصال به کاروان نور بهره ابدی و نتیجه شیرین سرمدی نصیب انسان می نماید «2».

از خدا جویم توفیق ادب

یاران حضرت حسین علیه السلام این خداوندگاران فضیلت، به رفتارشان و گفتارشان معنویات اسلام را مجسم می دارند، و بسان سروشی آسمانی حقایق اسلام را به جهان ما فرود می آورند، و ما را از شکوه وحی و عظمت سروش آسمانی که در

(1) - نساء (4): 69.

(2) - توبه (9): 7. «كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ بُحْبُ الْمُتَّقِينَ»؛ فصلت (41): 30 «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»؛ احقاف (46): 13 «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ».

با کاروان نور، ص: 54

مرتبۀ اول مغزها را بجوش آورده و دلها را از عظمت فرا گرفته بود، خبردار می کنند.

کردار اینان برای هم کیشان در آماده کردن آنان برای توجّه به خدای کائنات از سروشی غیبی کمتر نیست، و انضباط اسلامی را در این افراد خردمند آیین شناس به طور کامل می توان دید.

پیام این شهیدان کوی فضیلت، و این نیک نامان عرصه گاه کرامت، به تمام هم کیشان این است که: بیایید ادب نسبت به حق را که در عبادات ما جلوه دارد، و ادب نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله را که در تسلیم ما نسبت به او دیده

می‌شود، و ادب نسبت به قرآن را که در عمل و اخلاق ما مشاهده می‌گردد، و ادب نسبت به امام و رهبر را که در هدیه کردن جانمان در راه او ملاحظه می‌شود، تماشا کنید. و شما هم در هر کجا و هر موقعیتی و هر شرایطی و هر دوره‌ای هستید همانند ما به خدا و قرآن و پیامبر و امام معصوم ادب کنید. نماز را با تمام شرایط فقهی و معنویش بپا بدارید. زکات مال بپردازید امر بمعروف کنید. و نهی از منکر نمایید.

این ادب حسین و یاران او در فضای حیات و زندگی بود، و این همه ثمره طاعت خدا و رسول تا پایان حیات بود.

أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَطَعْتَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَتَّىٰ آتَاكَ الْيَقِينَ «1».

بی‌نماز، آلوده به کبر است؛ آن هم از نوع کبری که ابلیس را از اطاعت امر حق در سجده به آدم باز داشت.

خوددار از زکات، بخیل است؛ بخلی که مانع انجام هر خیری از جانب انسان

---

(1) - جملاتی از زیارت وارث.

با کاروان نور، ص: 55

است، و عامل و علت عذاب انسان در قیامت.

«... وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» «1».

و کسانی را که طلا و نقره می‌اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، به عذاب دردناکی مژده ده.

تارك امر بمعروف سست کننده خوبی‌ها در حیات اجتماعی، و تعطیل کننده نهی از منکر تقویت کننده زشتی‌ها در خیمه زندگی است.

آن که جدای از نماز و زکات است، آن که تارك امر به معروف و نهی از منکر است، هم سو با حزب یزید و همراه با کاروان ظلمت است.

بی‌ادب محروم گشت از فیض رب

از خدا جویم توفیق ادب

بی ادب تنها نه خود را داشت بد

بلکه آتش در همه آفاق زد

از ادب پر نور گشته این فلک

وز ادب معصوم و پاک آمد ملک «2»

اوج کرامت کاروان نور، ادب آن در برابر خدا و پیامبر و قرآن و اهل بیت بود، و فریاد رسایشان از میان امواج خون پاکشان همه را به این واقعیت دعوت می کند.

بر همگان واجب شرعی و اخلاقی است که دعوت آنان را اجابت کنند، ورنه در دنیا گرفتار خزی و در آخرت دچار عذاب می شوند.

ادب یاران حسین در برابر حسین

آنچه را در رابطه با ادب یاران حضرت سید الشهداء علیه السلام در سطور ذیل ذکر می شود از امام عابدان، مولای عاشقان، زینت عبادت کنندگان حضرت

---

(1) - توبه (9): 34.

(2) - مولوی، مثنوی معنوی.

با کاروان نور، ص: 56

سجّاد علیه السلام روایت شده است.

روز تاسوعا پایان رسید و شام شد. شب عاشورا بر جهان دامن گسترد و این مرغک سیاه، سرزمین کربلا را زیر بال های پنهان در خود جای داد.

حضرت حسین علیه السلام بخشی از شب را با یاران گذراند، و بخشی را به عبادت، و قسمتی را به آماده شدن برای رزم بامداد.

در آغاز شب در جمع یاران به سخن پرداخت. نخست حمد و ثنای خدا را به جای آورد، و ذات احدیت را در تنگی و سختی درود گفت:

أَتَى عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَ أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَاءِ وَالضَّرَاءِ.

چنان چه در آسایش و خوشی سپاس می گفت، به نعمت‌هایی چند از نعمت‌های الهی اشاره کرد، نعمت‌هایی که ویژه خود او بود و نعمت‌هایی که دیگران با وی شریک بودند، باز هم خدا را سپاس گفت و بخواست که او و یارانش را در زمره سپاسگزاران قرار دهد.

نخست به نعمت رهبری و امامت اشاره کرد، که خداوند خاندانش را بدان موهبت عظمی سرفراز ساخت. نعمت دوم زادگی پیامبر بود که وجودش از آن نور پاك ریشه گرفته است. نعمت دیگر دانش و دانستن قرآن و کتاب خدای بود.

فقاہت در دین و پی بردن به حقیقت احکام و قوانین اسلام، نعمت دیگری بود که بآن اشاره کرد، و خدای را دگر باره در برابر نعمت‌های گوش و چشم و دل سپاس گذارد، آنگاه با یاران به سخن پرداخت و چنین گفت:

من یارانی باوفاتر و بهتر از یاران خود سراغ ندارم، و اهل بیتی را بهتر و حق شناس‌تر و برتر از اهل بیت خود نمی شناسم، خدای به همگی پاداشی نیکو عطا فرماید.

پر روشن است که ما را با این مردم روزی خواهد بود! و چه روزی؟

### با کاروان نور، ص: 57

روزی سیاه و خونین، من بیعت خود را از شما برداشتم و حقی بر گردن شما ندارم. شما همگی آزاد هستید، می خواهید بروید یا بمانید اینک شب فرا رسیده، و تاریکی جهان را فرا گرفته، می توانید از این تاریکی استفاده کرده و خود را از دید دشمن نمان داشته به هر سو که می خواهید بروید، و هر کدام از شما دست یک تن از اهل بیت مرا گرفته ببرید، و در بیابان‌ها و شهرها پراکنده شوید، تا وقتی که خدای فرجی کند. این مردم با من کار دارند و بس، اگر بر من دست یافتند دیگری را فراموش کرده به او کاری نخواهند داشت.

کلام حضرت که به پایان رسید حضرت عباس بن علی علیه السلام آن علمدار جوانمرد از جای برخاست و چنین پاسخ داد:

چرا برویم؟ آیا برویم که پس از تو زنده بمانیم؟! خدای چنین روزی را نیاورد.

خویشان دیگر نیز با عباس هم سخن شدند و گفته او را گفتند. حسین علیه السلام به عمو زادگانش - زادگان عقیل - روی کرده و گفت:

شماها شهید داده‌اید، بس است، شهادت مسلم برای شما کافی است اذن می‌دهم که همگی بروید و اینجا نمانید.

پاسخ عقیلیان این بود:

به خدا سوگند نخواهیم رفت، بلکه جان و مال و خاندانمان را در راه تو فدا خواهیم کرد، در پیشگاه تو نبرد کرده و با تو کشته خواهیم شد، خدای ماندن پس از ترا زشت گردانیده است.

سخن از بنی هاشم گذشت و نوبت پاسخ به یاران رسید.

نخست مسلم بن عوسجه از جای برخاست و گفت:

### با کاروان نور، ص: 58

آیا از یاری تو دست برداریم و عذری در پیشگاه خدا نداشته باشیم؟! به خدا قسم از دامان تو دست بر نمی‌دارم، تا با نیزه‌ام سینه‌های این مردم را سوراخ کنم. از دامانت دست نمی‌کشم تا شمشیر در دست دارم و قدرت نبرد در خود ببینم. اگر سلاحی در دست نداشته باشم با سنگ خواهم جنگید. از دامان تو دست بر نمی‌دارم تا خدا بداند که پس از پیامبرش عترتش را تنها و بی‌یار و یاور نگذاشته‌ایم. اگر بدانم کشته می‌شوم سپس زنده می‌شوم، دوباره کشته می‌شوم و سوزانده می‌شوم و خاکستر را بر باد می‌دهند و هفتاد بار با من چنین کنند، از یاری تو دست بر نمی‌دارم تا در راه تو جان دهم، در حالی که بجز يك مرگ بیش نیست و پس از مرگ، بهشت خدای، بهشتی که پایان ندارد.

آنگاه زهیر از جای برخاست و گفت:

اگر می دانستم که هزار بار مرا می کشند و زنده می کنند و بدین وسیله می توانم مرگ را از تو و حیوانات دور کنم آماده هستم که هزار بار کشته شوم.

دیگر یاران متفق القول گفتند:

به خدا قسم که از تو جدا خواهیم شد، جانهای ما همگی فدای تو باد، از تو با دست و سر دفاع می کنیم وقتی که کشته شدیم کاری نکرده ایم و بر تو منتی نداریم فقط انجام وظیفه بوده است.

به ابن بشیر حضرمی خبر دادند: پسر در مرزی اسیر شده.

گفت: می دادم و پای خدا حسابش می کنم و جان خود را نیز نمی خواهم که پسر اسیر باشد و من زنده بمانم.

### با کاروان نور، ص: 59

حضرت حسین علیه السلام فرمود: خدا تو را رحمت کند، برو برای نجات پسرت کوشش کن. بیعتم را از تو برداشتم.

ابن بشیر گفت:

درندگان مرا بدرند، و زنده زنده بخورند اگر از تو جدا بشوم «1».

(1) - آنچه در کتاب کامل ابن اثیر: 57 / 4، از حضرت زین العابدین علیه السلام نقل شده است چنین است که:

قال علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام: فدنوت منه لا سمع ما يقول لهم وأنا إذ ذاك مريض. فسمعت أبي يقول لأصحابه:

أثنى على الله احسن الثناء واحمده على السراء والضراء، اللهم إني احمدك على ان اكرمتنا بالنبوة وجعلت لنا اسماعاً وابصاراً وافئدةً وعلمتنا القرآن وفقهتنا في الدين فجعلنا لك من الشاكرين، أما بعد إني لا اعلم اصحاباً اوفى ولا خيراً من اصحابي ولا اهل بيت ابر ولا اوصل من اهل بيتي فجزاكم الله عني خيراً الا واني لا اظن يؤمننا من هؤلاء الأعداء عداءً واني قد اذنت لكم جميعاً فانطلقوا في حل ليس عليكم مني ذمام، هذا الليل قد غشيكم فالتخوذ جملًا وليأخذ كل رجلٍ منكم بيد رجلٍ من اهل بيتي فجزاكم الله جميعاً ثم تفرقوا في البلاد في سوادكم ومدائلكم حتى يفرج الله فان القوم يطلبوني ولو اصابوني هو عن طلب عيري.

علی بن الحسین علیه السلام می فرماید: من نیز خدمت پدرم رفتم تا گفتار او را بشنوم در حالی که بیمار بودم، پدر به اصحاب خود فرمود:

خدای را ستایش می کنم بهترین ستایش ها و او را سپاس می گویم در خوشی و ناخوشی. بار خدایا! تو را سپاسگزارم که ما را به نبوت گرامی داشتی و علم قرآن و فقه دین را به ما کرامت فرمودی و گوشه شنوا و چشمی بینا و دلی آگاه به ما عطا کردی، ما را از زمره سپاسگزاران قرار بده. من یارانی بهتر و با وفاتر از اصحاب خود سراغ ندارم و اهل بیتی فرمانبردارتر و به صله رحم پای بندتر از اهل بیتم نمی شناسم، خدا شما را بخاطر یاری من جزای خیر دهد! من می دانم که فردا کار ما با اینان به جنگ خواهد انجامید، من به شما اجازه می دهم و بیعت خود را از شما برمی دارم تا از سیاهی شب برای پیمودن راه و دور شدن از محلّ خطر استفاده کنید و هر يك از شما دست يك تن از اهل بیت مرا بگیرید و در روستاها و شهرها پراکنده شوید تا خداوند فرج خود را برای شما مقرر دارد. این مردم، مرا می خواهند و چون بر من دست یابند با شما کاری ندارند.

این روایت در ارشاد: 91/2؛ روضة الواعظین: 138/1؛ بحار الأنوار: 392/44، باب 37 با کمی اختصار نقل شده است.

و مرحوم علامه مجلسی کامل این جریان را مقتبس از کتب معتبره مانند: أمالی صدوق، ارشاد شیخ مفید، لُوف سید بن طاووس، مثير الاحزان ابن نما، مقاتل الطالبین أبي الفرج اصفهانی، مناقب ابن شهر آشوب، مروج الذهب مسعودی و کشف الغمّه در بحار الأنوار: 392/44، باب 37 نقل فرموده است.

با کاروان نور، ص: 60

آنگاه حسین همگی یاران را مخاطب قرار داده گفت:

من فردا کشته خواهم شد و شما همگی کشته خواهید شد و يك تن از شما زنده نخواهد ماند. یاران گفتند: حمد خدای را که چنین متّی بر ما نهاد که حضرتت را یاری کرده، و به شرف شهادت با تو نائل شویم، ای فرزند رسول خدا! دریغ مدار که در بهشت با تو باشیم و در درجه تو بسر بریم.

حسین علیه السلام گفت: خدا به همه شما پاداشی بزرگ عطا کند.

قاسم جوان نورس، برادر زاده حسین از عمو پرسید: آیا من هم فردا کشته خواهم شد؟



حسین پرسید: پسرم کشته شدن نزد تو چگونه است؟

پاسخ داد: از عسل شیرین تر.

حسین علیه السلام گفت: آری، تو هم کشته خواهی شد، کودک شیرخوار من عبدالله نیز کشته خواهد شد.

قاسم گفت: شیرخوار! شیرخوار هم کشته خواهد شد؟! مگر این مردم به زنان و کودکان نیز حمله می کنند و از آن ها دست بردار نیستند «1»؟!

(1) - فرسان الهیجاء: 32 / 2، محدث خیر مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه الله در کتاب نفس المهموم: 230 ادامه

جریان را چنین نقل می فرماید:

امام علیه السلام فرمود: عمویت به فدای تو باد! عبدالله کشته خواهد شد هنگامی که دهانم از شدت عطش خشک شود و به خیمه ها آمده آب یا شیر طلب کنم و چیزی نیام، فرزندم عبدالله را طلب می کنم تا از رطوبت دهانش بنوشم، چون او را نزد من آورند قبل از آن که لبانم را بر دهان او بگذارم، شقاوت پیشه ای از لشگریان دشمن، گلوی فرزند شیرخوارم را با تیر پاره کند و خون او بر دستام جاری شود، آنگاه است که دست به آسمان بلند کنم و از خدا طلب صبر نمایم و به ثواب او دل بندم، در این حال نیزه های دشمن مرا به سوی خود خواند و آتش از خندق پشت خیمه ها زبانه کشد و من بر آن ها حمله خواهم کرد و آن لحظه، تلخ ترین لحظه دنیاست و آنچه خدا خواهد، واقع شود.

علی بن الحسین علیه السلام فرمود: قاسم با شنیدن این سخنان زار زار گریست و ما نیز گریستیم و بانگ شیون و زاری از خیمه ها بلند شد.

### با کاروان نور، ص: 61

این بود ادب یاران حضرت حسین علیه السلام و سلامت و صفای روح آنان که تحت هیچ شرایطی حاضر به جدا شدن از حق نبودند. گرچه حضرت حسین علیه السلام به آنان فرمود: من بیعتم را از شما برداشتم و حقم را بر شما حلال کردم می خواهید بروید آزادید. ولی آن قوم باعزت و آن آسمانیان باکرامت، عاشقانه در کنار حضرت حسین علیه السلام ماندند و عاشقانه به شرف شهادت در رکاب او نائل آمدند.

بیاییم در حالات و افعال و اخلاق، و معاشرت و برخورد با دین و آیین و برخورد با عمر و وقت، و خلاصه در همه امور، به خصوص نسبت به حق و قرآن و پیامبر و امامان معصوم هم چون اصحاب حضرت حسین علیه السلام ادب را رعایت کنیم، تا گوهر سعادت دنیا و آخرت را در این معامله نصیب خود کنیم؛ معامله‌ای که در آن تا ابد اقاله‌ای وجود نداشته باشد.

خیر و شر

در سرزمین الهی کربلا دو جمعیت مقابل یک دیگر قرار گرفتند:

با کاروان نور، ص: 62

\* يك جمعیت نماینده حق و حقیقت، شرف و کرامت، ایمان و فضیلت، درستی و صداقت، عبادت و طاعت و در يك کلمه نماینده خیر به معنای مطلق آن بودند.

آنان با تمام وجود مجسمه قدس و تقوا، صفا و وفا، قرب و لقا و مصداق عینی کتاب الله و معارف آل الله بودند.

سلمان محمدی معروف به سلمان فارسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق او فرمود:

خدا مرا به محبت داشتن بر چهار نفر امر فرموده: علی بن ابیطالب، مقداد بن اسود، ابوذر غفاری و سلمان فارسی «1».

سلمان فارسی که امیرالمؤمنین علیه السلام در حق او فرمود:

ای ابوذر! سلمان، باب حق در زمین است، کسی که به او معرفت پیدا کرده مؤمن، و هرکس به انکار او برخیزد کافر است «2»!

شخصیتی که متکلم بزرگ شیعه و مؤلف کم نظیر، فضل بن شاذان، در حق او گفته:

(1) - قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إن الله أمرني بحب أربعة قالوا: ومن هم يا رسول الله؟ قال: علي بن أبي طالب عليه السلام ثم سكت. ثم قال: إن الله أمرني بحب أربعة، قالوا: ومن هم يا رسول الله؟ قال: علي بن أبي طالب والمقداد بن الأسود وأبوذر الغفاري وسلمان الفارسي.

رجال کشی: 10، حدیث 21؛ اختصاص: 9؛ بحار الأنوار: 22 / 353، باب 10، حدیث 82.

(2) - عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال ... فقال أمير المؤمنين عليه السلام: يا أباذر! إن سلمان لو حدثك بما يعلم لقلت رحم الله قاتل سلمان. يا أباذر! إن سلمان باب الله في الأرض من عرفه كان مؤمناً ومن أنكره كان كافراً.

رجال کشی: 14، حدیث 33؛ بحار الأنوار: 22 / 373، باب 11، حدیث 12.

با کاروان نور، ص: 63

ما تَشَأُ فِي الْأِسْلَامِ رَجُلًا مِنْ كَافَّةِ النَّاسِ كَانَ أَفْقَهُ مِنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ «1».

در اسلام در میان تمام مردم مردی به دانایی و فهم سلمان فارسی بوجود نیامد.

سلمانی که رسول حق صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت باقر علیه السلام در حق او فرمودند:

إِنَّ سَلْمَانَ مِمَّا أَهْلَ الْبَيْتِ «2».

یقیناً سلمان از ما اهل بیت است.

سلمانی که امام صادق علیه السلام در حق او فرمود:

سَلْمَانُ عَلِمَ الْأَسْمُ الْأَعْظَمَ «3».

سلمان اسم اعظم را یافته بود.

این سلمان با این عظمت و دانش و بصیرت و نورانیت و ایمان، زمانی که در طریق سفر به مدائن، در زمین عراق به کربلا رسید اشاره به زمین فرمود و گفت: این قتلگاه برادران من است. این جای زمین نهادن بنیه آن هاست، و این خوابگاه سواران آنان است. شتران خود را در آن برای ابد خواهند خوابانید. این محل ریزش خون آنان است در اینجا پسر بهترین پیامبران «که خود از بهترین خوبان است» کشته می شود، و در این منطقه بهترین بازماندگان از انسانها به قتل می رسد.

«4».

(1) - رجال کشی: 16.

(2) - رجال کشی: 18، حدیث 42؛ بحار الأنوار: 22/385، باب 11، حدیث 25.

(3) - رجال کشی: 13، حدیث 29؛ اختصاص: 11؛ بحار الأنوار: 22/346، باب 10، حدیث 59.

(4) - عن المسيب بن نجة الفزاري قال: لما أتانا سلمان الفارسي قادمًا تلقيناها فيمن تلقاه فسار حتى انتهى إلى كربلاء فقال: ما تسمون هذه قالوا كربلاء فقال هذه مصارع إخواني هذا موضع رحلهم وهذا مناخ ركابهم وهذا مهراق دمائهم يقتل بها خير الأولين ويقتل بها خير الآخرين ..... رجال کشی: 19، حدیث 46؛ بحار الأنوار: 22/386، باب 11، حدیث 28.

### با کاروان نور، ص: 64

\* جمعیت دیگر نماینده کفر و شر، خسران و ضرر، پستی و دنائت، شرک و نفاق، کبر و حرص، بخل و منیت، تجاوز و غارت، ظلم و ستم و فساد و بیداد بودند.

گروهی از آنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیده بودند، و معجزات آن حضرت را مشاهده کرده بودند، ولی عملاً به انکار نبوت برخاستند، و بر حرم او تاختند، فرزندان را سر بریدند، و پرده نشینان عصمت و عفت را به اسارت گرفتند.

گروه دیگر ایام مولای عاشقان، امام عارفان، اسوه صادقان امیر مؤمنان و حضرت مجتبی علیهما السلام را درک کرده بودند، ولی با کار و کردار و افعال و اخلاقتشان نشان دادند که با بودن منبع نور جز با ظلمت سر و کار نداشتند، و از هر خیری مهجور و محجوب بودند.

آنان عملاً به انکار وحی برخاستند و به جای توحید و نبوت و امامت و توجّه به قیامت، یزید شرا بخوار، سگ باز، میمون باز و منافق، و ابن زیاد بی مادر را انتخاب کردند تا با تمام وجود منبع شرّ شوند، و مصداق بدترین مردم روزگار و پلیدترین موجودات جهان هستی گردند.

آری، آنان با تمام وجود نماینده شرّ شدند، به طوری که در هر کجا و در هر موقعیت بخواهیم از شرّ سخن بگوییم باید شرّ را بوجود آنان ترجمه کنیم.

آری، موجود زنده‌ای که استعدادهای خود را در مسیر ضلالت بکار گیرد، تحصیل عقل را تعطیل کند و وجدان را سرکوب نماید، خلاف واقعیات حرکت کند و به جنگ حقّ و حقیقت برود، بدترین موجود است.

با کاروان نور، ص: 65

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» «1».

قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا، کران [از شنیدن حق] و لالان [از گفتن حق] هستند که [کلام حق را] نمی‌اندیشند!

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» «2».

یقیناً بدترین جنبندگان نزد خدا کسانی هستند که کافرنند و [به سبب لجبازی و عنادشان] ایمان نمی‌آورند.

این جمعیت از خدا بی‌خبر، تمام امکاناتی را که در اختیار داشتند در راه غیر خدا، یعنی: در مسیر هوا و هوس و شیطان و طاغوت و نظام شرک و جاهلی قرار دادند، و نفهمیدند، یا نفهمیدند و خود را به نفهمی زدند که در کویر و شوره زار بدر افشانی کردند، کویر و شوره زاری که بدر را در دل تاریک خود فرو می‌برد و می‌پوشاند و می‌پوساند، و هیچ محصولی به دست صاحب بدر نمی‌دهد!

مسئولیت عظیم ما در برابر حادثه کریلا

دو جمعیتی که در سرزمین کریلا گرد آمدند، یکی نماینده تمام خیر، و دیگری نماینده تمام شرّ برای ما درس و عبرتند.

بر ما وظیفه و لازم و واجب است که از یاران حضرت حسین علیه السلام درس ایمان و درستی و فضیلت و اخلاق بگیریم، و خود را از آنچه یاران یزید به آن آلوده بودند حفظ کنیم.

(1) - انفال (8): 22.

(2) - انفال (8): 55.

با کاروان نور، ص: 66

آری، از بی‌ادب هم می‌توان درس گرفت که:

ور نوشته است پند بر دیوار

مرد باید که گیرد اندر گوش

باطل است آنچه مدعی گوید

خفته را خفته کی کند بیدار

معروف است که به لقمان گفتند ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان. گفتند:

چگونه؟ گفت: آنچه در آن دیدم همه شرّ و نادرستی و ضلالت بود، و این همه برای مردم جز رنج و زحمت فراهم نمی آورد، سعی کردم آنچه در آنان است در عرصه گاه حیات خود نپذیرم و به میدان زندگی راه ندهم.

بر ما لازم است با بکارگیری فضایل یاران حضرت حسین علیه السلام و تکرار و تمرین آن واقعیات، خود را در مدار حقّ قرار دهیم، و با تداوم دادن ترک آنچه در گروه یزیدی بوده خود را به روح تقوا و پرهیز از پلیدی آراسته کنیم.

ما در نزدیک شدن به واقعیات، و دور شدن از رذایل نفسی گرچه همانند و هم عرض یاران حسین نخواهیم شد، ولی در طول آنان قرار خواهیم گرفت و بدون شك جزء کاروان نور محسوب خواهیم شد؛ و چه کاری در این دنیا بهتر و بالاتر از این که در ایمان و اخلاق و عمل خود را به این کاروان برسانیم.

استقامت یاران حسین علیه السلام

از جمله خصوصیتی که در یاران حضرت سید الشهداء علیه السلام بود و این خصوصیت در حدّ اعلی جلوه داشت، روح استقامت و پایداری و ثبات قدم بود.

قواعد و قوانین نظامی و رزمی می گوید: در هیچ شرایطی فرمانده نظامی نباید با قول و عمل خود، و اخبار واقعی و غیر واقعی، دل سربازان خود را خالی کند و قلب آنان را آلوده به ترس از دشمن کند.

فرمانده اگر عدد لشکر خود را کمتر از دشمن دید، و تدارکات خود را ضعیف تر از

با کاروان نور، ص: 67

دشمن مشاهده کرد، و احتمال داد به وقت جنگ و درگیری با شکست مواجه خواهد شد، نباید این واقعیات را در اختیار نیروی تحت فرماندهی اش قرار دهد.

او باید برای سربازان آن چنان سخن بگوید که روحیه آنان تقویت شود، و آنگونه وانمود کند که فتح و پیروزی از آن ماست، و شکست و افتضاح برای دشمن است.

ولی حضرت سیدالشهداء علیه السلام در شب عاشورا این قاعده نظامی را بکار نگرفت و با توجه به کمی عدد یاران خود و کثرت دشمن و تدارکات و امکانات اندک خود و امکانات فراوان دشمن به یاران خود فرمود:

يَا لَأُظْنَ أَنْ آخِرَ يَوْمٍ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ «1».

نه این که ترس بر قلوب یاران باوفایش حاکم نشد، بلکه همه آنان از خبر کشته شدن خویش شاد شدند و به يك ديگر تبریک گفتند و پشت خیمه‌ها نشاط و سرور خود را از این خبر به يك ديگر نشان دادند، و همه آنان با شور و هیجان، استقامت و ثابت قدمی خود را نسبت به حضرت، اعلام، و روز عاشورا همین معنا را عملاً به اثبات رساندند.

آری، آنان حاضر نشدند يك لحظه بعد از امام زنده بمانند، آنان شب عاشورا با صدای رسا اعلام کردند:

تَقْدِيكَ بِأَنْفُسِنَا وَأَمْوَالِنَا وَآهْلِنَا وَنُقَاتِنَا مَعَكَ حَتَّى نَرِدَّ مَوْرِدَكَ، فَقَبِّحِ اللَّهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ «2».

ما با جان و مال و زن و بچه خود را فدای تو می‌کنیم، در کنار تو

(1) - ارشاد: 91 / 2؛ بحار الأنوار: 392 / 44، باب 37.

(2) - اعلام الوری: 238، الفصل الرابع؛ بحار الأنوار: 393 / 44، باب 37.

با کاروان نور، ص: 68

و همراه تو تا رسیدن به مقام تو با دشمن می‌جنگیم، خداوند زندگی بدون تو را زشت گرداند، و حیات بدون تو را هرگز برای ما نخواهد.

آن بزرگواران در چه شرایطی این گونه اعلام وفاداری و استقامت و پایداری کردند؟!

این شرایط در هیچ زمانی برای يك بار دیگر برای قومی اتفاق نخواهد افتاد، آنچه اتفاق بیفتد مادون شرایط آن روز است، اگر مردم مسلمان در شرایطی مادون شرایط یاران حضرت حسین علیه السلام برای حفظ دین و کرامت انسانی و سرکوب کردن دشمن استقامت نورزند و پایداری نشان ندهند در دادگاه قیامت بدون شك محکومند.

آنان بر این عقیده و باور بودند، که زندگی به اندازه يك چشم بهم زدن بعد از حضرت سید الشهداء علیه السلام حرام است «1».

بنابراین اگر مأموم، امام خود را تنها بگذارد، و از او جدا شود، آلوده به حیات حرام شده، و در فضای این حیات بدون شك عبادات باطل و کار خیر، بی ثمر است.

این حقیقتی است که اصحاب روشن ضمیر حضرت حسین علیه السلام با تمام وجود به آن معتقد بودند. ما باید این واقعیت را از آن بزرگواران درس بگیریم، به این معنا که يك چشم بهم زدن زندگی را بدون امامت امام معصوم نگذرانیم، که

---

(1) - عن فضیل بن الزبیر، قال ... وكان حبيب من السبعین الرجال الذین نصرُوا الحسین علیه السلام ولقوا جبال الحدید واستقبلوا الرماح بصدورهم والسیوف بوجوههم وهم یعرض علیهم الأمان والأموال فیأبون ویقولون لا عذر لنا عند رسول الله صلی الله علیه و آله إن قتل الحسین ومنا عین تطرف حتی قتلوا حوله ...

رجال کشتی: 78، حدیث 133.

با کاروان نور، ص: 69

حیات بدون امامت امام معصوم حرام، و عبادت در فضای آن حیات، باطل، و هر خیری در عرصه گاه آن زندگی، بی نتیجه و بدون اجر الهی است.

امام صادق علیه السلام به نقل شیخ صدوق به معلی بن خنیس فرمود:

لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ مِائَةَ عَامٍ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يَصُومُ النَّهَارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ حَتَّى يَسْتَقِطَ حَاجِبَاءَ عَلَى عَيْنَيْهِ وَتَلْتَقَى تَرَاقِيهِ هَرَمًا جَاهِلًا لِحَقَّنَا لَمْ يَكُنْ لَهُ ثَوَابٌ «1».



اگر بنده‌ای یکصد سال میان رکن و مقام خدا را عبادت کند به روزه گرفتن روزها و راز و نیاز شب‌ها، در حدی که از شدت پیری ابروانش روی دیدگان قرار گیرد، و استخوان‌های گردنش در سینه‌اش فرو رود اما در شناخت حقّ ما جاهل باشد و امامت ما را نشناسد هرگز برای او ثوابی نخواهد بود.

دنیا دریایی است عمیق و پر طوفان، راه عبور از این دریا راهی است بسیار خطرناک، سالک این راه اگر بدون دست گذاشتن در دست امام تعیین شده از جانب خدا و پیامبر این راه را طی کند غرق شدنش در میان امواج طوفان حتمی و قطعی است.

یاران حضرت حسین علیه السلام که به مقام والای آنان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌بالد، در پرتو امامت حضرت حسین علیه السلام، در این راه پرخطر با تحمل همه مشکلاتش حرکت کردند. و این مسیر را قدم به قدم دنبال طی کردند.

و این است مهم‌ترین پیام زنده آنان به هم‌کیشان خود در بستر تاریخ، که: ای

---

(1) - ثواب الاعمال و عقاب الاعمال: 455؛ محاسن: 90 / 1، باب 16، حدیث 40؛ وسائل الشیعة: 122 / 1، باب 29، حدیث 309؛ بحار الأنوار: 177 / 27، باب 7، حدیث 24.

با کاروان نور، ص: 70

هم‌کیشان ما! راه حیات را با در دست داشتن چراغ امامت طی کنید تا در پایان این راه به رضای حقّ و جنّات نعیم برسید.

انَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَسَفِينَةُ النَّجَاةِ «1».

آری، بیایم هم چون یاران حسین نیروی بدن و مالی، اهل و فرزند، علم و آبرو و قدرت و قوّت را همگام و همسو با امامت امام معصوم خرج کنیم تا دخل ابدی نصیب ما گردد؛ و از انجام هر کاری که همسویی با امامت امام ندارد پرهیزیم که حیات و زندگی گرچه يك چشم بهم زدن باشد بدون امامت امام حرام است.

اگر در گذشته از عمر اهل گناه بودیم، و جدای از امامت امام زندگی می‌کردیم، هم اکنون مانند حرّ بن یزید آزاده به امام برگردیم، و با حضرتش پیمان توبه ببندیم، و بر پیمان خود تا افتادن به کام مرگ وفادار باشیم، که هر توبه‌کننده‌ای توبه‌اش مانند حرّ باشد بدون تردید مقبول درگاه حضرت حقّ است.

حر بن یزید ریاحی

حرّ توبه کرد، یعنی به رهبری یزید و یزیدیان پشت پا زد، و امامت حضرت حسین و پدر و جدّش علیهم السلام را پذیرفت، با این که یقین داشت دست برداشتن از

(1) - این جمله مقتبس از روایتی است به این مضمون:

... الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: دخلت على رسول الله 9 وعنده أبي بن كعب. فقال لي رسول الله صلى الله عليه وآله: مرحبا بك يا أبا عبد الله! يا زين السموات والأرضين! قال له أبي: وكيف يكون يا رسول الله زين السموات والأرضين أحد غيرك؟ قال: يا أبي! والذي بعثني بالحق نبيا إن الحسين بن علي في السماء أكبر منه في الأرض، وأنه مكتوب عن عرش الله عز وجل: مصباح هدى وسفينة نجاة وامام خير ومن وعز وفخر وعلم وذخر...

عیون أخبار الرضا عليه السلام: 62 / 2، حدیث 29 و...

با کاروان نور، ص: 71

یزید و روی آوردن به حضرت حسین علیه السلام که انقلابی کامل و جامع در حیات او بود، به قیمت کشته شدنش تمام می شود.

او توبه کرد و در کاروان نور قرار گرفت و مدال اولیاء الهی و اصفیاء الهی و احباء الهی را به سینه جان گرفت، و جزء انصار دین و انصار رسول الله و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و امام مجتبی و حضرت سید الشهداء علیهم السلام شد.

بر ما واجب است اگر در گذشته عمر آلوده بودیم همانند حرّ از رهبری هوا و هوس و شهوات و امیال و بت بی جان و جاندار دست برداریم، و به رهبری امام معصوم گردن نهیم تا به سعادت دنیا و آخرت و آزادی از خزی دنیا و عذاب آخرت برسیم.

حرّ با این که از فرماندهان لشکر یزید بود و اجیر بنی امیه، ولی در برخورد با حضرت حسین علیه السلام در دو مرحله ادب نشان داد، و همین ادب که بارقه الهی است، برای او زمینه ساز توبه و انابه و جبران گذشته و روشنی آینده تا ابد شد.

اول، امام به وقت ظهر به مؤذن خود - حجاج بن مسروق - فرمود: اذان بگو.

امام به حرّ فرمود: آیا نمازت را به همراه یاران خود خواهی خواند؟ حرّ گفت: نه، بلکه نماز را با تو می‌خوانم.

به هر حال با هزار گونه ملاحظیات و حیثیات مبارزه، باید خود و هزار نفر را به این گونه تواضع رهبری نماید.

این ادب بارقه‌ای است از توفیق و منشأ توفیق نیز خواهد شد، چیرگی بر نفس، توانایی‌های تازه به تازه به او خواهد داد، و به اندازه‌ای او را نیرومند می‌دارد که هنگامی که در بحران انقلاب است و سی هزار برابر قوه خود را بر ما فوق خود می‌بیند، توانا باشد حیثیت خود را نبازد، و به توانایی اراده، پیروز و چیره بر قوای خارج، و ثقل و فشار آن ها گردد.

گویی در وجود حرّ دو حوزه قوه - یکی از قدرت ادب و دیگر از توانایی -، فراهم

### با کاروان نور، ص: 72

است که هر يك جامع جهان خود، و هر يك به تنهایی صاحب خود را مجتمع و خداوندگار آن جهان می‌کند، و از اجتماع مجموع، محیطی قهار و زورمند به نظر می‌آید.

دوم، امام علیه السلام، پس از نماز عصر رو به جانب مردم کرد و فرمود:

«ای مردم! شما اگر خدا ترس باشید و حقّ را برای خداوند حقّ بشناسید خدا از شما بختر خشنود خواهد بود. ما که اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستیم به ولایت این امر اولی می‌باشیم تا مردم دیگر، که ادّعا می‌کنند آنچه را حقّ ندارند، و در میان شما به گناه و به ظلم و تعدّی رفتار می‌کنند، اما اگر حاضر نیستید جز به کراهت و بی‌میلی از ما و به جهالت حقّ ما و رأیتان اکنون غیر از آن است که فرستادگان شما به من رساندند و نامه‌ها و مراسلات شما برای من آمد، اینک منصرف می‌شوم و از پیش شما برمی‌گردم».

حرّ مسئله مراسلات و نامه‌ها را منکر شد و گفت:

به خدا قسم ما نمی‌دانیم این مراسلات که ذکر می‌کنی چیست؟

حسین فرمود:

«ای عقبه بن سمرعان! آن خورجین را که نامه‌ها و مراسلاتشان میان آن است بیرون آر».

او رفت و خورجین را بیرون آورد، مملوّ از نامه‌ها بود، همه را در مقابلشان ریخت.

حرّ عرض کرد:

ما از آن‌ها نیستیم که مراسله به تو نوشته‌اند، ما امر داریم که همین‌که تو را ملاقات کردیم از تو مفارقت نکنیم تا تو را به کوفه برده بر

با کاروان نور، ص: 73

عبید الله وارد کنیم.

امام فرمود:

«مرگ به تو از این آرزو نزدیک‌تر است».

و بعد از آن رو به یارانش فرمود: و امر کرد سوار شوید. آن‌ها سوار شدند و منتظر ماندند تا زنها نیز سوار شوند. فرمود: برگردانید. رفتند که برگردند. سپاه حرّ جلو آمد و مانع از بازگشتن آنان به سوی مکه یا مدینه شد.

امام به حرّ فرمود:

«مادرت به عزایت بنشیند چه می‌خواهی؟»

حرّ گفت:

هان، به خدا اگر دیگری از عرب این کلمه را به من می‌گفت، من واگذار نمی‌کردم و مادرش را به شیون و فرزند مردگی نام می‌بردم. و حتماً پاسخ او را می‌دادم هرچه باداباد و لکن به خدا من حقّ ندارم که مادر تو را ذکر کنم مگر به نیکوترین وجه که مقدور باشد.

در هر صورت حرّ با مانع شدن از حرکت امام، آن حضرت را به محاصره ارتش بنی امیه انداخت. او در روز عاشورا با اندکی تأمل به خود آمد و بر زشتی کار واقف شد و عزم بر ترك فرماندهی و سروری و مال و منال و حکومت و زن و بچه و همه هستی خود جزم کرد و به خود گفت: به خدا قسم چیزی را بر مینوی بهشت اختیار نمی‌کنم و بر نمی‌گیریم اگرچه قطعه قطعه شوم، اگرچه سوخته شوم.

سید بن طاوس می گوید: بسان آن کس که روی به وادی ایمن برود می رفت و می نالید و می بالید.

در حالی که قصدش رسیدن به حسین بود دست بر سر گذاشت و به ناله گفت:

بار خدایا! به سوی تو انابه دارم، دست توبه بر سرم گذار که من دل اولیای تو و اولاد

### با کاروان نور، ص: 74

دختر پیامبرت را آزردم.

همینکه نزدیک شد بر حسین علیه السلام سلام کرد و گفت:

خدا مرا فدایت کند، ای پسر رسول خدا! من آن همراهت هستم که تو را حبس کرده، از مراجعتت مانع شدم، در راه پا به پای تو آمدم تا خود را به پناهگاهی نرسانی و بعد به تو سخت گرفتم تا پیادهات کردم و در این مکان هم تو را دچار مضیقه کردم، اما به حق خدایی که جز او خدایی نیست گمان نمی کردم که این مردم سخن و پیشنهادهای تو را قبول نکنند و کار را با مثل تویی به این پایه برسانند...

اکنون براسستی آمده‌ام ولی توبه کار و فداکار، تا پیش رویت همیرم، اکنون برنامه مرا توبه می بینید؟

امام فرمود:

«آری، خداوند توبه پذیر است، توبهات را قبول می کند و تو را مورد عفو و آمرزش قرار می دهد. تو همان حرّی چنان که مادرت نامت نهاده تو حرّی در دنیا و آخرت» «1».

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«حرّ به فرزندش بکیر اشاره کرد که در پی من باش. امام فرمود:

کیست؟ عرض کرد: فرزندم. فرمود: خدا از من به شما جزای خیر بدهد. آنگاه حرّ به فرزندش فرمان حمله داد و گفت: بر اینان که جرثومه نفاقند و قاتل ذریّه پیامبر حمله کن «بارک الله فیک» که من

ونعم الحر مختلف الرماح

لنعم الحرّ حرّ بنی رباح

فجاد بنفسه عند الصباح

ونعم الحر از نادى حسيناً

### با کاروان نور، ص: 75

نیز در پی توام».

پسر رشیدش پس از آن که دست و پای امام را بوسید با امام و پدر وداع کرد و به دشمن حمله برد.

پدر، خدا را شکر کرد و از پسر هم سپاسگذاری نمود، که خداوند توفیقشان داد از گروه ستمکاران جدا شدند.

پسر، حمله شدیدی کرد و تعدادی را به خاک انداخت، سپس به پدر مراجعه کرد و طلب آب نمود. پدر گفت: صبر و شکیبایی پیشه کن، برگرد به لشکرگاه.

بازگشت تا به شرف شهادت رسید. حرّ به کشته او نظر انداخت و گفت: خدا را حمد که بر تو منت نهاد شهید پیش روی امام خود شدی و در کوی شهیدان آرمیدی «1».

این است آن درسی که تمام مردم باید از این پدر و پسر بگیرند. این است پند و موعظه‌ای که برای تمام جهانیان عملاً بیان شده است.

خود را با یاران حضرت حسین علیه السلام همراه و همسو و همراز کنیم، تا به خیر دنیا و آخرت برسیم، که جدا زیستن از این چهره‌های آسمانی، غیر خزی دنیا و عذاب آخرت برای انسان باقی نمی‌گذارد.

در این مرحله از نوشتار چه نیکوست که نمونه‌ای چند از آن عرشیان فرش نشین، و ملکوتیان به صورت انسان، و غرق شدگان در دریای عشق حضرت جانان، معرفی شوند.

لازم است قبل از تماشای چهره معنوی آن فداکاران بی بدیل، و جانبازان بی نظیر، و آراستگان به تمام حسنات، و به دور از همه سیئات به آیاتی چند از سوره مبارکه صف که اصول و اساس حیات آنان را تشکیل می‌داد و مزدی که

(1) - جوهر الثمین: تألیف حسین بن علی بغدادی به سال 1019 هجری.

با کاروان نور، ص: 76

حضرت دوست در برابر عمل به آن اصول وعده داده، اشاره کنیم.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ \* تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» «1».

ای اهل ایمان! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک نجات می‌دهد؟\* به خدا و پیامبرش ایمان آورید، و با اموال و جان‌هایتان در راه خدا جهاد کنید؛ این [ایمان و جهاد] اگر [به منافع فراگیر و همیشگی آن] معرفت و آگاهی داشتید، برای شما [از هر چیزی] بهتر است.

از ایمان به خدا و رسول الهی، و جهاد با مال و جان در راه خدا تعبیر به تجارت شده؛ زیرا در این تجارت بهره و سود است، آن هم بهره و سود ابدی و منفعت جاوید و همیشگی.

سود این تجارت در دنیا حیات طیبه و در آخرت جنّات نعیم است.

سود این تجارت اصلاح عقیده و عمل و اخلاق در دنیا و خشنودی و رضای حقّ در آخرت است. این تجارتی است که وجود مقدّس حضرت حقّ به آن دلالت فرموده، و اصول آن را از باب رحمت و لطف در اختیار عباد و بندگان قرار داده است.

ایمان، یعنی باور داشتن خدا و رسول، آن باور داشتنی که قیچی هیچ حادثه‌ای نتواند بین انسان و خدا و رسولش جدایی بیندازد.

ایمان، یعنی نفی بت هوا، و در هم شکستن بت وجود طاغوت، و خلاصه

(1) - صف (61): 10 - 11.

با کاروان نور، ص: 77

تحقق مفهوم لا اله الا الله در تمام شؤون حیات.

جهاد با مال و جان، یعنی مال و ثروت و جان و روان را سخاوتمندانه در راه خدا در طبق اخلاص گذاشتن، و با قدرت مال و جان، از حقّ و حقیقت دفاع کردن.

این چهار واقعیت یعنی یقین داشتن به حقّ و رسول حقّ و جهاد با مال و جهاد با جان، که معلول انصاف و بصیرت و کرامت و تواضع و خاکساری و روشن بینی است، در یاران حضرت سید الشهداء علیه السلام جلوه کامل و جامع داشت.

امام و یارانش در ایمان و جهاد سرآمد مردم عالم و اسوه همه جهانیانند.

امام و اصحابش در میدان امتحان و آزمایش ایمان و جهاد عالی‌ترین نمره قبولی از حضرت ذوالجلال گرفتند و در تمام برنامه‌هایی که بر اساس قرآن داشتند سرفراز و پیروز شدند.

در نبرد حقّ و باطل سرفراز آمد حسین

عاقبت بر ظلمت شب چیره شد نور سحر

کاخ ایمان از شهادت‌های او شد استوار

نخل دین از جانفشانی‌های او شد بارور

مرد میدان شجاعت آن که در مردانگی

سینه سازد پیش تیغ و تیر نامردان سپر

قامت مردانگی افراشت سبط مصطفی

تا بیاموزد فداکاری به افراد بشر

فرق بین حقّ و باطل بین که بعد از قرن‌ها

جلوه حقّ مانده جاویدان و باطل بی‌اثر

آستانش کعبه حاجات ارباب یقین

بارگاهش قبله گاه مردم صاحب نظر



با کاروان نور، ص: 78

خواست تا خاموش سازد نور یزدان را یزید	کاخ بیدادش ز باد فتنه شد زیر و زیر
گفت: من آزاد مردم یادگار حیدرم	میوه بستان زهرا زاده خیر البشر
مظهر ناموس و غیرت آیت مردانگی	کی شوم تسلیم حکم غاصب بیدادگر
گر کند پیکان زهر آلود قلبم را نشان	گر بسوزد تشنه کامی تشنه کامان را جگر
من نه آن باشم که آرم پیش دشمن سر فرود	کی ز جان بازی بود آزاد مردان را حذر
عزت و مردانگی را یاد گیرید از حسین	تا چو جان گیرید در بر شاهد فتح و ظفر
خاک خوشبویش روان را خرمی بخشد «رسا»	خرم آن روزی که خاکش را چو جان گیرم بیر

آری، اگر چشم بصیرت مردم باز باشد هم چون هفتاد و دو نفر کربلا شاهد ایمان و جهاد را به آغوش جان می گیرند، و همان راهی را در زندگی طی می کنند که آنان با يك جهان شور و نشاط و عشق و محبت طی کردند.

به دنبال تحقق ایمان و جهاد است که حضرت حقّ وعده می دهد:

«يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِينٍ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ\* وَأُخْرَى تُحِبُّوهَا

با کاروان نور، ص: 79

نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَيَسِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» «1».

تا گناهتان را ببامرز، و شما را در بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است و خانه‌های پاکیزه در بهشت‌های جاویدان درآورد؛ این است کامیابی بزرگ. \* و نعمت‌های دیگری که آن را دوست دارید [و به شما عطا می‌کند] یاری و پیروزی نزدیک از سوی خداست. و مؤمنان را مژده ده.

آری، آن چهره‌های جاودانه و همیشه زنده، با ایمان و جهاد همه جانبه به فوز عظیمی که حضرت حق در آیات سوره مبارکه صف وعده داده رسیدند و میلیاردها نفر در بستر تاریخ در پیشگاه خود آرزومند رسیدن به آن درجه اختصاصی شدند، چنان که در جملات آخر زیارت وارث می‌خوانند:

يَا كَيْتِنَا كُنَّا مَعَكُمْ فَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا.

ابتلاء آزمایش الهی

آنان به آزمایشی بسیار سخت و ابتلایی جانکاه مبتلا شدند، ولی محض ایمان و بصیرتی که داشتند در آن طوفان آزمایش و ابتلا که چون آنان کسی در همه تاریخ به آن کیفیت امتحان نشده بود، دشمن را با شکست سختی روبرو کردند، و خود به فتح و پیروزی ابدی رسیدند.

عارفی صمدانی و حکیمی فرزانه در زمینه ابتلا می‌فرماید:

(1) - (صف 61): 12 - 13.

با کاروان نور، ص: 80

ای عزیز! قدم در نه که آدمی صنیع خداست و قوتی در او هست که روی به هر چه آورد و سست نشود از پیش برد

چه عیش‌هاست که در ملک تن مهیا نیست

اسیر لذت تن گشته‌ای و گزنه ترا

و تا به بلا و آلام و مصایب او را امتحان نمایند و خالص نگرداند به آن لذات روحانیّه نمی‌رسد.

طلا با آتش آزموده می‌شود، و بنده صالح با بلا. حکمت آزمایش خدای متعال بندگان صالح خود را اظهار صدق و کذب ادعایی است که در باطن دارند.

امام صادق علیه السلام بنا به نقل باب 94 مصباح الشریعه می‌فرماید:

و مدعی ناگزیر از وی دلیل خواهند، و چون از داشتن دلیل تمیّد است رسوا خواهد شد، ولی به راستگو نمی‌گویند  
دلیل چیست؟

به این خاطر گفته‌اند: هر کس خدا را بر بساط رنج و گرفتاری عبادت کند برتر است از کسی که او را بر بساط نعمت عبادت نماید؛ زیرا پیامبران از نظر مرتبه و منزلت برتر و بالاتر از دیگران بودند، و خداوند همه آنان را با انواع گرفتاری‌ها و بلاها آزمایش فرموده است.

و نیز به دلیل این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که: شدیدترین بلاها برای انبیاست، سپس برای هر که بهتر دارای منزلتی بالاتر است «1».

و هب بن منبه گوید: ما در کتاب‌های آسمانی می‌یابیم که: بندگان صالح خدا چنین بودند که چون خداوند آنان را به راه نعمت و آسایش می‌برد اندوهگین شده و دلهره داشتند، و از غافلگیری خداوند می‌هراسیدند، و چون آنان را به راه بلا و سختی ببرد خوشحال و مسرور شده می‌گفتند: اکنون پروردگاران ما به سراغ ما آمده و از ما تفقّد می‌کند!! روی این حساب اگر ناملامم به انسان نرسد خام است

---

(1) - مصباح الشریعة: 183، باب 87.

با کاروان نور، ص: 81

و خام بماند و شایسته بساط خداوندی نگردد، و اگر گوشت خام بی‌حرارت آتش پخته شود شاید که آدمی نیز بی‌تعب مصایب پخته گردد.

گاه هست که به شخصی مکروهی رسد و او دعا کند که: خدایا! بر من رحم کن و این مکروه را از من بگردان و خدای عزّ و جل فرماید: «از رحم من است که این مکروه را بر تو گماشته‌ام»؛ پس باید مکروه را با نشاط و خوشی و عشق و محبت بپذیرد که عارف را ادعا و محب را شکایتی نباشد «1».

اینک به ابتلای یاران امام بنگرید، و عظمت روح و ثابت قدمی آنان را در راه حق تماشا کنید.

منبع و مأخذ ما در شرح مختصر حیات نورانی و زندگی ملکوتی بعضی از اصحاب حضرت سیدالشهداء علیه السلام که در کتب مختلف کمتر از آنها نامی برده شده است عبارتند از: رجال کشی، اعیان الشیعه، ارشاد شیخ مفید، ابصار العین، بصائر الدرجات، مقتل خوارزمی، مقتل ابو مخنف، تاریخ طبری، رجال مامقانی، عنصر شجاعت علامه کمره‌ای و فرسان الهیجاء محدث خبیر شیخ ذبیح الله محلاتی و...

### نافع بن هلال

نافع سید و سرور و آقا، از اشراف، شجاع، قاری قرآن، نویسنده معارف، از حمله حدیث محمد و آل محمد، از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام، و در جنگ‌های سه گانه حضرت حاضر در معرکه و در اوج جهاد فی سبیل الله بود.

پیش از کشته شدن مسلم بن عقیل، از کوفه رو به حسین علیه السلام آورد. سفارش کرده بود که اسبش را به نام کامل غلامش از دنبال او بیاورد. آن عاشق وارسته با

---

(1) - بحر المعارف: 317 / 2.

### با کاروان نور، ص: 82

پای پیاده چندین فرسخ راه به استقبال امام آمد تا به امام رسید، و به همراه حضرت برگشته به کربلا آمد.

ابن شهر آشوب می‌گوید: وقتی که حرّ بن یزید کار را بر حضرت حسین سخت گرفت، آن حضرت در برابر یارانش به سخن ایستاد و فرمود:

اما بعد، پیش آمد کار این شد که می‌بینید، با آن که باور کردنی نبود، دنیا خود را به ناشناسی زده، روی گرداند و این روش ناستوده، خود را ادامه خواهد داد، از عمر ما هم چیزی باقی نمانده، زندگانی جز پیشیزی نمی‌ماند، یا جز چراگاهی پر وزر و وبال و زهراگین نیست.

آیا نمی‌بینید حق را که به آن عمل نمی‌شود، و باطل را که از آن جلوگیری نمی‌گردد؛ پس مؤمن باید به دیدار خدا رغبت داشته باشد.

من مرگ را سعادت می‌دانم و بس! و زندگی با ستمگران را خستگی می‌دانم و بس.

إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بِرَمًا «1».

نافع، در برابر سخنان امام سخنی می‌پردازد که شعاعی مانند برق از آن می‌جهد. تیره‌گی‌ها و کدورت‌هایی را که در آن هامون هولناک زندگی، همراهان را احاطه نموده از بین می‌برد، راه و روش بزرگان جهان و خط سیر آزاد مردان را می‌نماید و می‌گوید: باید این راه را بی‌دغدغه پیش گرفت و رفت. چون معنی

(1) - الحلیة روی محمد بن الحسن أنه لما نزل القوم بالحسين وأيقن أنهم قاتلوه قال لأصحابه قد نزل ما ترون من الأمر وإن الدنيا قد تغيرت وتنتكرت وأدبر معروفها واستمرت حتى لم يبق منها إلا كصباة الإناء وإلا خسيس عيش كالمرعى الوبيل ألا ترون الحق لا يعمل به والباطل لا يتناهى عنه ليرغب المؤمن في لقاء الله وإني لا أرى الموت إلا سعادة والحياة مع الظالمين إلا برما.

مناقب: 68 / 4؛ تحف العقول: 245؛ بحار الأنوار: 192 / 44، باب 26، حدیث 4.

با کاروان نور، ص: 83

و معنویّت در بنیان آن شخص شریف کامل بود، در ابراز و پرداخت سخن، او را در ردیف اوّل قرار می‌داد.

برای تسلیت دل سردار، از ناحیه يك تن فداکار، تنها این گونه گفتار می‌باید که کدورت‌ها را از خاطر محو کند و اطمینان بدهد، و در عین آن که رشادت و شجاعت به درجه خلّاقیت در آن یافت شود، لطافت نیز از آن، قطره قطره بچکد و مهر و عاطفه در آن موج زند.

نافع بدینگونه داد سخن داد:

ای فرزند رسول خدا! تو خود آگاهی و می‌دانی که جدّ تو رسول خدای مقدورش نشد شاهد محبتش را به این مردم بنوشاند، و به آن پایه که دوست داشت به امر و فرمان او برگشت کنند. تحقیقاً کسانی از این مردم دو دل و منافق بودند که به یاری، وعده‌اش می‌دادند، و در دل خیال غدر و مکر می‌داشتند، پیش رو می‌آمدند با سخنانی و قیافه‌ای شیرین‌تر از عسل، و در پشت سر به رفتاری می‌پرداختند تلخ‌تر از حنظل، تا این که خدای او را از میان ما برای خویشتن برگرفت و برد.

و باز میدانی و آگاهی که پدر تو علی که ما در رکابش بودیم، تا بود، در گرفتاری‌هایی بمانند این گرفتاری‌ها بود، به همان تفصیل که مردمانی جداً به یاریش برخاسته به اتفاق، يك دل و يك جهت شدند، و به همراهش با پیمان شکنان جمل «ناکثین» و کجروان صفین «قاسطین» و از بیرون شدگان نُهروان «مارقین» جنگیدند، و مردم دیگر خلاف ورزیدند تا این که اجل به سراغش آمد و به سوی رحمت و رضوان خدا رفت و تو امروز نزد ما، به چنان وضع گرفتاری، لکن

### با کاروان نور، ص: 84

هر کس پیمان خود را شکست و نیت و اراده را که لباس مردانگی است از خود دور کرده و از قامت خود بدر آورده، با جان خود دشمنی کرده و جز به نفس خود ضرر نمی‌زند، و خدا ما را از او بی‌نیاز می‌کند «تو با چنین کس کاری نداری و بماند او نیازمند نیستی». اینک ما را بردار و با رشد و سربلندی بی‌درد سر و منت، بی‌سنگینی و زحمت ببر اگر خواستی به مشرق و اگر هم خواستی به مغرب؛ زیرا به خداوندی خدا ما از مقدّرات خدا هراسی نداریم، و از دیدار خدا روگردان نیستیم، بد نکرده‌ایم که روی دیدار نداشته باشیم؛ بنابراین بر سر نیات خود ایستاده و به پای بینش خود استواریم. طرح دوستی می‌ریزیم با هر که با تو سر دوستی داشته باشد، دشمنی می‌کنیم با هر که با تو دشمنی کند.

نافع در روز عاشورا با شور و شوقی خاص به دشمن حمله برد، علاوه بر تعدادی زخمی دوازده تن از مردان عمر سعد را کشته و بر زمین انداخت و به خاک مذلت کشید.

لشگر به قصد جان او از جا کنده شدند، بر سرش ریختند، به دورش چرخیدند، سنگ اندازه‌ها سنگباران و تیراندازها تیر بارانش کردند، تا آن که دو بازوی او را شکستند، پس از آن او را دستگیر کرده به اسارت گرفتند، شمر او را نگاه داشت و با همراهی یاران آلوده‌اش او را خواهی نخواهی بردند تا نزد عمر سعد رسانند.

عمر به او گفت: ای نافع! خدایت بفریاد رسد چه وادارت کرده که با خود چنین کردی؟ به چه خیال و برای چه این وضع را به روزگار خود آوردی؟

نافع با رشادت گفت: پروردگار می‌داند که چه مراد و مقصودی داشتم.

مرد دیگری از همراهان عمر سعد چون نگاه کرد به خون‌هایی که سیل آسا بر

### با کاروان نور، ص: 85

صورت و موی نافع روان بود، به طور دلسوزی گفت: آیا خودت را نمی بینی که چه به سرت آمده؟

نافع، آن مرد رشید، گویی عجز را نمی فهمید و رقت دشمن را به خود نمی دید، غیرتمندانه به پاسخ او گفت: به خدایم قسم کوشش خودم را کرده‌ام، دوازده مرد از شما کشته‌ام به جز آنان که زخمی کرده‌ام، خودم را در کوشش ملامت نمی کنم، اگر بازو و دست برایم باقی مانده بود اسیرم نمی گرفتید.

شمر به عمر سعد گفت: اصلحك الله او را به قتل برسان.

عمر گفت: تو او را آورده‌ای اگر می خواهی تو بکش.

شمر شمشیر از غلاف کشید. نافع به او گفت: هان به خدا قسم اگر تو از مسلمانان بودی البته بر تو بزرگ می آمد که نزد خدا قاتل ما باشی، خداوند را سپاس می گویم که مرگ ما را به دست اشرار خلقش قرار داد. سپس به دست شمر آن رو سیاه ازل و ابد شهید شد!

#### داستانی بسیار عجیب از نافع بن هلال

خبری است از شیخ مفید، آن فقیه بزرگ و متکلم برجسته و شخصیت کم نظیر:

وقتی که حضرت حسین علیه السلام در کربلا نزول اجلال کرد، در میان یارانش نافع بن هلال بیشتر از همه به ملازمت حضرت اختصاص داشت، به ویژه در مواقعی که بیم غافل گیری می رفت؛ زیرا آن سرو بینا، احتیاط کار و آگاه به سیاست می بود.

حضرت حسین علیه السلام شی از خیمه گاه بیرون آمده به سوی هامون قدم می زد تا دور شد. نافع، شمشیر خود را به خود آویخته و پیاده شتاب کرد تا خود را از پشت سر به حضرت رسانید، دید که امام پیچاپیچ صحرا و گردنه‌ها و تپه و ماهوری که بر

#### با کاروان نور، ص: 86

اطراف خیمه گاه مشرف است رسیدگی می کند.

نافع می گوید: آن حضرت به پشت سر نگاهی کرد مرا دید فرمود: کیست این مرد، هلالی؟

گفتم: آری، خدایم به قربانت کند بیرون آمدن تو این ناهنگام، رو به سمت لشکرگاه این یاغی سرکش، مرا بیقرار ساخت.

فرمود: نافع! من بیرون آمدم که به این تل‌ها رسیدگی کنم، مباد آن روزی که شما به آن‌ها و آن‌ها به شما حمله می‌کنند، از این برآمدگی‌ها کمین‌گاهی برای خیمه‌گاه ما و هجوم دشمن شود.

سپس مراجعت کرد با وضعی که دست چپ مرا میان دست خود گرفته بود و همی فرمود: همانست، همانست به ذات خدا سوگند، وعده‌ای است که خُلف در آن نیست.

سپس فرمود: ای نافع! آیا این راه را نمی‌گیری و بروی؟ مابین این دو کوه را بگیر و جان خود را نجات ده، از همین وقت شروع کن.

نافع خود را در قدم‌های امام انداخت و گفت: در این صورت باید مادر برای نافع شیون کند. یعنی مگر نافع مرده باشد و زنده نباشد، آقای من این شمشیر و این اسب که با من است از این کار سرپیچ است، من به حقّ آن خدایی که به وجودت بر سرم منت گذاشته از تو مفارقت نمی‌کنم و جدا نخواهم شد تا شمشیر و اسب من از سرد و گرم من هر دو خسته و وامانده شوند.

سپس امام از من جدا شده و در سراپرده خواهرش داخل شد. من پهلوی چادر ایستادم به امید این که زود از آنجا بیرون آید. خواهرش از او استقبال کرده برایش متکاپی گذاشت. آن حضرت نشست و به گفت و گوی آهسته و سخن سَری با او شروع کرد، اما قدری نگذشت که گریه گلوگیر خواهرش شد، و به او گفت: ای وای

### با کاروان نور، ص: 87

برادرم! من قربانگاه تو را مشاهده کنم و به پاسبانی این زنان ضعیف مبتلا باشم؟! این مردم را می‌شناسی و آگاهی که چه کینه دیرینه با ما دارند؟ این پیش آمد امر بس بزرگی است، به من سنگین است قربانگاه این جوانان و ماه‌های بنی هاشم.

بعد گفت: ای برادر! آیا از اصحاب خود نیت آنان را استعلام کرده‌ای؟ من از آن می‌ترسم که در هنگام از جا جستن و اصطکاک سر نیزه، تو را واگذارند.

امام به گریه افتاد و فرمود: آگاه باش! هان به خدایم قسم! آن که می‌باید در آن‌ها هست، رسیدگی کرده‌ام، در آنان جز مردان مرد، سرفراز، سربلند، پُر غیرت، بی‌اعتنا به مظاهر دنیوی، مملوّ از غضب به دشمن، خورده‌بین، دوراندیش، پُر عمق، گردن فراز، سینه سپرکن نیست! به آن اندازه پیش پای من به مرگ مأنوسند که طفل به پستان مادر.



وقتی که نافع این را شنید از سوز به گریه افتاد و برگشت. راه خود را به سمت خیمه حبیب بن مظاهر قرار داد، حبیب را دید نشسته، به دستش شمشیری است که از غلاف کشیده.

به حبیب سلام داد و بر در خیمه او نشست.

حبیب گفت: نافع! چه تو را از منزل بیرون آورده؟ می گوید: آنچه شده بود برای حبیب بازگو کردم.

حبیب گفت: آری، به خدایم سوگند اگر انتظار فرمان خودش در بین نبود، این لشکر را هر آینه مهلت نمی دادم و همین امشب با این شمشیر به چاره آن ها می پرداختم.

نافع گفت: ای حبیب! من از حسین جدا شدم با وضعی که وی نزد خواهرش می بود و خواهرش در رنج و اضطراب بود، گمان می کنم زن ها متوجه شده باشند،

### با کاروان نور، ص: 88

و در فغان و ناله با او در همراهی اند، آیا تو راهی داری که همین امشب یارانت را جمع آوری کنی و روبروی زنان حرم سخنانی به دلداری آنان بگویی که دل آنان آرام گیرد؟ زیرا من چنان از دختر علی بی قراری دیدم که من نیز بی قرارم.

حبیب گفت: مطیعم هر چه خواهی.

پس حبیب از میان چادر بیرون آمده و به يك ناحیه ایستاد که هویدا باشد.

نافع پهلویش ایستاد. همراهان را صدا زد. آنان نیز از منزل هایشان سر بیرون آوردند. وقتی که جمع شدند به بنی هاشم گفت: چشم شما بیدار مباد.

پس یاران را مخاطب کرده و گفت:

ای اصحابِ حمیت، شیران روز سختی! این نافع است که همین ساعت مرا با خبر از چنین و چنان کرده، خواهر و اهل حرم و باقی عیالات آقای شما را به این وضع دیده که اشک می ریخته و گریه می کرده اند، و گذاشته آمده، خبرم کنید شما به چه خیالید؟

آنان شمشیرها را برهنه کرده، عمامه‌ها را بر زمین زدند و گفتند: ای حبیب! آگاه باش هان به حق آن خدایی که به واسطه این مهبط، ما را اسیر منت خود کرده، اگر این مردم بخواهند خود را پیش بکشند سرهاشان را درو می‌کنیم، و آنان را با خواری به مرده‌های گذشته‌شان ملحق می‌نماییم، و وصیت پیامبر را درباره پسران و دخترانش حفظ می‌کنیم.

حبیب گفت: بنابراین از پی من بیاید.

خود روان شده و زمین را ندیده و دیده در نوردید، همی زیر پای گذاشت و آنان به دنبالش می‌دویدند، تا مابین طناب‌های خیمه‌های حرم ایستاده صدا برداشت:

ای اهل حرم پیامبر! ای بانوان ما! ای معاشر آزادگان پیامبر خدا! این است شمشیرهای بران، جوانمردان شما عهد و پیمان بسته‌اند که غلاف نکنند مگر در

### با کاروان نور، ص: 89

گردن هر کس که خیال اذیت شما را داشته باشد، و این است سر نیزه‌های غلامان شما، قسم خورده‌اند جای ندهند مگر در سینه آن که بخواد انس شما را بهم زند.

حضرت حسین علیه السلام فرمود: یا آل الله! شما هم برای تشکر از آنان در برابر ایشان قرار بگیرید.

اهل حرم بیرون آمدند. ندبه می‌کردند و همی می‌گفتند: ای پاکان و پاک مردان! اگر دست از حمایت دختران فاطمه بکشید چه عذر دارید؟ آن وقتی که ما به دیدار جدمان پیامبر برسیم و به او از این پیش آمدی که بر ما نازل شده شکایت کنیم، و او پرسد که: آیا حبیب و یاران حبیب حاضر نبودند، نشنیدند، ندیدند؟

گفت: قسم به خدا که جز او خدایی نیست اصحاب آماده شدند که اگر موقع سواری است سوار شدند و اگر جنگ، جنگ کنند! «1»!

اصحاب گویا با زبان حال به اهل بیت علیهم السلام عرضه می‌داشتند:

وعده‌گاه کریلا را چون منا خواهیم کرد

از منای کعبه گر امروز رخ برتافتیم

کریلا را رکن ایمان از صفا خواهیم کرد

گر وداع از زمزم و رکن و صفا بنموده‌ایم

تا که بشناسند مخلوق جهان خلاق را

خویش را آینه ایزد نما خواهیم کرد

از پی درمان درد جهل انبای بشر

نینوای خویش را دار الشفا خواهیم کرد

---

(1) - مقتل الحسین مقرر: 218 با کمی اختلاف.

با کاروان نور، ص: 90

از پی آزادی نوع بشر تا روز حشر

پرچم آزاد مردی را پیا خواهیم کرد

ظلم را معدوم می سازیم و پس مظلوم را

با شهادت از کف ظالم رها خواهیم کرد

کاخ استبداد را با خاک یکسان می کنیم

پس بنای عدل را از نو بنا خواهیم کرد

انقلاب مذهبی تا در جهان آید پدید

از ندای حقّ جهان را پُر صدا خواهیم کرد

یزید بن ثبیط عبقرسی

او از شیعیان پاک دل و از دوستان ابو الاسود دوئلی و در قبیله خود از بزرگان بوده و مورد سلام حضرت مهدی (عج) در قائمیات است.

ماریه سعدیه دختر سعد، در شهر بصره از شیعیانی بود که در تشیع سخت و استوار بود. همواره خانه او مجمعی برای شیعه بود که در آن گرد آمده الفت می گرفتند و حدیث بازگو می کردند و سخن می شنودند و می سرودند.

به پسر زیاد در کوفه خبر رسید که: حسین آهنگ عراق دارد و اهالی عراق با او در مکاتبه‌اند.

به کارگزار خود در بصره فرمان داد که دیده‌بانان بگمارد و راه را بر آینده و رونده بگیرد.

ابن ثبیط عقبسی تصمیم گرفت که به قصد حضرت حسین علیه السلام از بصره بیرون بیاید. ده پسر داشت، آن‌ها را دعوت کرد که با او همراه شوند و فرمود: آیا کدام یک از شما با من پیشاپیش بیرون خواهید آمد؟

### با کاروان نور، ص: 91

دو نفر از آن‌ها «عبدالله و عبیدالله» دعوت او را پذیرفتند. پس با یاران و همگنان خود که با او در خانه ماریّه سعدیه بودند گفت: من عزم جزم کرده‌ام و خواهم رفت. از شما که با من خواهد آمد؟

آنان گفتند: ما از اصحاب پسر زیاد هراس داریم.

این مرد بزرگ به آنان فرمود: اما من به خدا قسم همین که بینم پای شترم به سر زمین سخت استوار و آشنا شود دیگر باکی از تعقیب نخواهم داشت، هر که خواهد گو مرا دنبال کند.

این بزرگ مرد با ادهم بن امیه و بلند همتان دیگر از بصره بیرون شتافتند، و به سوی مکه رفتند. محبوب خود را آنجا ندیدند. از مکه بیرون آمده راه بیابان‌های دور دست را پیش گرفته تا خود را به حضرت حسین علیه السلام رساندند.

یزید بن ثبیط پس از استراحت در بنه خود، قصد دیدار امام کرد و به کوی حضرت حسین روان شد. از طرف دیگر امام هم به جستجوی او رفته تا در بنه و آسایشگاه او وارد شد، و آنجا به انتظار او نزول اجلال فرمود. به عرض حضرت رساندند که یزید به دیدن شما رفته. امام در بنه او به انتظار بازگشت وی نشست «زهی مهر و یگانگی، زهی بزرگی و بزرگاری».

باری ابن ثبیط به منزل حضرت که رسید و شنید که امام به سراغ او بیرون رفته است به منزل خود بازگشت تا وقتی به منزل رسید و چشمش به جمال کشتی نجات افتاد این آیه را خواند.

«بَفَضْلِ اللَّهِ وَرِحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا...» [1]

[این موعظه، دارو، هدایت و رحمت] به فضل و رحمت خداست،

(1) - یونس (10): 58.

با کاروان نور، ص: 92

پس باید مؤمنان به آن شاد شوند که آن از همه ثروتی که جمع می کنند، بخت است.

خواندن این آیه بدان ماند که به خود گوید: من و این دولت!

خیمه سلطنت آنگاه سرای درویش

باور از بخت ندارم که تو مهمان منی

خلاصه این که نه از بخت ماست، بلکه فقط از فضل خداست که یار در منزل ماست.

پس از قرائت آیه به امام سلام کرد و روبروی حضرت نشست و قصدش را از آمدن که جانفشانی در محضر حضرت است بیان کرد.

امام او را دعای خیر فرمود سپس بنه و خرگاهش را ضمیمه خیمه های حسینی کرد.

از امام جدا نشد تا در فضای ملکوتی جانبازی قرار گرفت. دو پسرش در حمله اول شهید شدند و خودش در مبارزه تن به تن به وصال جانان رسید.

این مرد بزرگ از دعوتی که در ابتدا از هم قطاران کرد و از پافشاری خود و سر بر شتافتن از کوی حقیقت و از سفر دور و دراز خود به سوی حضرت حسین علیه السلام و از تربت آرام خود پیامی می دهد که: من چون منش اشرافیت را در دریای حقیقت انداختم، به دولت هم قطاری با شهیدان کوی حسین رسیدم. در راه قدر دانی از آن سرچشمه نور و منبع فضیلت آن قدر کوشیدم که هفت نفر را به همراه خود به توفیق دولت شهادت رساندم. هان ای مردم! نباید هراس و وحشت جلوگیری راه مقصد شود، بیابان دور و دراز و بی آب و آبادانی را در راه حقیقت بزرگ بشمارید.

و بمانند سروشی می گوید: برای موقع شناسی موقعی بخت از فداکاری و صدق در راه حقیقت نیست.

سر غیرت فرو نازند مردان پیش نامردان	اگرچه از قفا از من جدا سازند آن سر را
زهی مردان که اندر بیعت فرزند پیغمبر	گر افتد دستشان از تن دهند آن دست دیگر را
زهی اصحاب باهمت که پیش نیزه و خنجر	براندازند از تن جوشن و از فرق مغفر را
هنگانی که بھر تشنه کامان تا برند آبی	شکافند از دم شمشیر صد دریای لشگر را
شهادت بود صهبایی درون ساغر خنجر	زهی مستان که بوسیدند و نوشیدند ساغر را

عابس بن شیبب شاکری

این بزرگ مرد حق و حقیقت، از رجال شیعه و رئیس قبیله خود و شجاع بمعنی الکلمه و سخنور و خطیب و پارسا و شب زنده‌دار بود.

ابوجعفر طبری می‌گوید: مسلم وقتی وارد کوفه شد رجال شهر و مردم شیعه برای ملاقات او به خانه مختار گرد آمدند. او هم نوشته امام را بر آن‌ها قرائت می‌کرد. آنان از شوق می‌گریستند. عابس در یکی از آن جلسات از جای برخاست و بدین صورت داد سخن داد:

ای فرستاده حضرت حسین علیه السلام! راستی را من نه از این مردمان خیرت می‌دهم و نه از اندیشه ایشان آگاهی دارم و نه از طرف آن‌ها وعده فریب آمیزت می‌دهم، ولی به خدا قسم من خبری که از خودم می‌دهم و می‌گویم بر آن دل نهاده‌ام و آخرین تصمیم را گرفته‌ام، هرگاه

با کاروان نور، ص: 94

و بیگاه که مرا صدا زنید اجابتان می‌کنم. به همراهتان با دشمنانتان می‌جنگم. برای آن که نگذارم هیچ صدمه‌ای به شما نزدیک شود، تا دم مرگ و نفس آخر که خدا را ملاقات کنم در برابرتان شمشیر می‌زنم و مراد و مقصودی هم از این کار ندارم و چیزی نمی‌جویم جز آنچه نزد خداست.

این گونه سخنرانی عابِس در برابر مسلم در آن انجمن، هم خدمت به مافوق است و هم به مادون و هم به همگان وظیفه می آموزد و زبان به دهان آنان می گذارده، دستور به آن ها می دهد و حرارت می بخشد.

برای مافوق همین گونه سخن، کار چندین داعی و مبلغ را انجام می دهد.

معلوم است خطیب لشکر بلکه کشور، اگر اعتماد به نفس را به پایه ای رساند که گفت: با تنهایی هم باید پیش رفت، و اکتفا به حقیقت را به پایه رسانید که گفت:

این گونه هدف برای جان نثاری کافی است، در منطقه مردانگی و برزندگی جو اعتماد به نفس را ایجاد می کند، و به اهتزاز این جو از امواج شجاعت و هنر و رشادت، دیگران و خود را در عالم زندگی جدیدی وارد می کند و بر حسن اعتماد می افزاید و گوینده را در فداکاری پیشرو خواهد کرد. یعنی کم یا بیش مردم را به دنبال خود می کشاند، و اگرچه خود او نظری به این گونه اغراض نداشته باشد به ناچار، آن ها را وادار می کند که آنان نیز بر رشادت برخیزند، سخن بگویند و اقدام کنند.

اینجا چون عابِس تکیه به حقیقت داشت برای اقدام خود جز اعتماد به نفس را لازم نشمرد، گفت: اعتماد به دیگری در مقام خدمت به حقیقت لازم نیست و نباید هم باشد، برای اقدام، در آغاز اعتماد به نفس باید و بس، و در بهره برداری از وجود در انجام، اکتفای به احراز حقیقت باید و بس. رشیدانه گفت: در اقدام،

### با کاروان نور، ص: 95

کمکی لازم نیست جز نفس، و در بهره برداری از عمر، جز به فضیلت نظری نباید داشت.

وقتی مردم با مسلم بیعت کردند و زمانی که از خانه مختار به خانه هانی منتقل شد نامه ای برای حضرت حسین علیه السلام نوشت و همراه عابِس به مکه فرستاد.

در هنگامه عاشورا که تنور جنگ گرم شده و بعضی از اصحاب شهید شدند، عابِس شاکری همراه شوذب آماده دفاع از حق شد. با شوذب گفتاری عجیب دارد.

در آتش فشان جنگ تو گویی انفجار آتش فشانی از حکمت است. در میان جنگ های هوایی و دریایی و خشکی و سواره و پیاده، جنگ تن به تن از همه خطرناک تر است، و آن هنگامی رخ می دهد که کارد به استخوان رسیده باشد و در آن

موقع عقل از سر می‌پرد، و ضبط نفس و حکومت داخلی از بین می‌رود، و اگر حکمی مختصر در نفرات باقی بماند از دایره حفظ جان بیرون نیست ولی اصالت رأی باقی نخواهد ماند.

اینک بنگریم گوینده يك نفر حکیم است در پیراهن سلحشور، یا سلحشوری در پیراهن حکمت؟

گویا کوه حکمت منفجر شد، عابس فرمود: ای شوذب! امروز می‌خواهی چه کنی، چه بسازی؟

به پاسخ گفت: چه می‌سازم؟ به همراه تو پیش روی پسر دختر پیامبر جنگ می‌کنم تا کشته شوم.

عباس گفت: گمانم به تو همین‌گونه بود، حالیا که تکلیف معلوم شد، پیش افتاده در مقابل ابوعبدالله فداکاری کن، تا با کشته شدن چون تو احتساب کند، هم چنان که به جان نثاران دیگرش احتساب کرده و من نیز به کشته دادن چون تو احتساب کنم.

### با کاروان نور، ص: 96

احتساب یعنی چه؟ مرگ عزیزی را ببند و داغ او را در حساب خدا آورد و از خدا عوض بگیرد.

عباس بعد از آن گفت و گویی که با شوذب کرد، رو به امام آمد، پیش روی حضرت ایستاده و به قصد وداع سلام کرد و با جوشش وفا خطاب به حضرت عرضه داشت:

ای ابوعبدالله! آگاه باش به حقّ خدا در پشت زمین، نه خویش و نه بیگانه، نه دور و نه نزدیکی دارم که عزیزتر یا محبوب‌تر از تو باشد، اگر مقدور بود که برای دفع ظلم و دفاع از این ستم و جلوگیری از کشته شدن، چیزی عزیزتر از جان و خونم صرف کنم البته می‌کردم.

شاهد باش که من همانا بر هدایت تو و هدایت پدرت استوارم و بر آن رفتم.

سپس پیاده با شمشیر برهنه به جانب آن مردم رفت. احدی را جرأت آمدن به میدان او نبود.

این معنی برای پسر سعد سنگین بود.

فرمان سنگ باران داد و فریاد زد: با سنگ بدنش را درهم بشکنید.



پس از آن فرمان از هر جانب سنگ بارانش کردند. او وقتی چنین دید، زره را از تن و کلاه خود را از سر به عقب انداخت و سپس بر آن دیوانگان جهنمی حمله کرد.

راوی می‌گوید: به خداوندی خدا دیدمش که بیشتر از دویست نفر از این مردم را در جلوی شمشیرش پراکنده می‌کرد و می‌تاراند، بالاخره در میانه‌اش گرفتند، جنگ سختی در گرفت تا او را کشتند و سرش از تن بریدند.

محدث سماوی می‌گوید: از سرهای بریده اصحاب امام، سه سر بریده را

### با کاروان نور، ص: 97

پیش پای حسین پرتاب کردند:

اول: سر عبدالله بن عمیر.

دوم: سر عمر بن جناده که مادرش آن را برگرفت و گفت: احسنت ای میوه دلم!

سوم: سر سریند عابس، چون آن هنگام که کشته شد سرش از تن بریده شد، جمعی گرد سرش با هم منازعه کردند و عمر سعد کشمکش آن‌ها را فیصل داد، سپس سر را نزد حسین پرتاب کرد!!

### ابو ثمامه صائدی

نام مبارکش عمرو بن عبد الله صائدی و از دلاوران و شجاعان قبیله همدان، و از پیروان و شیعیان خاص امیر مؤمنان علیه السلام بود؛ و در همه امور و مشاهد و مجاهدت‌ها با ولی الله الاعظم، صاحب ولایت کلیه و جانشین بلافصل رسول اسلام صلی الله علیه و آله همراهی داشت؛ و ملازم رکاب سرور عارفان و امام عاشقان و چراغ روح پاکان بود.

پس از شهادت امیر مؤمنان با همه وجود و خالصانه و عاشقانه در محضر حضرت مجتبی علیه السلام قرار گرفت و جانانه از آن حضرت در امور دین و دنیا متابعت کرد.

پس از هلاکت معاویه و قرار گرفتن آن نابکار در چاه هاویه شیعیان از جمله ابو ثمامه در خانه سلیمان بن سرد خزاعی گرد آمدند و به وسیله نامه از حضرت حسین علیه السلام برای آمدن به کوفه برای مبارزه با امویان و تشکیل حکومت اسلامی دعوت کردند تا به دل گرمی نامه‌های آنان، نماینده ویژه آن حضرت، جناب مسلم بن عقیل در کوفه مستقر شد.

## با کاروان نور، ص: 98

به روایت فقیه بزرگ و محدث سترگ و دانشمند کم نظیر، شیخ مفید در کتاب ارشاد، ابوثمame برای مسلم بن عقیل اسلحه می‌خرد و ابزار جنگ فراهم می‌ساخت و در این کار کوششی چشم‌گیر و سعی کامل و تلاش جامع داشت، و اموالی که برای مسلم می‌آوردند به دستور جنابش به وسیله ابوثمame، هزینه تهیه اسلحه و ساز و برگ جنگی می‌شد.

ابن اثیر در کتاب خود معروف به کامل می‌گوید: چون ابن زیاد وارد کوفه شد و یاران مسلم به سرپرستی او آماده مبارزه با آن جرثومه پلیدی و فساد شدند، مسلم بن عقیل ابوثمame را به سرپرستی يك بخش از چهار بخش لشکر خود به سوی آن غدار نابکار گسیل داشت و پرچمی به نام ابوثمame برافراشت و او را سردار قبیله همدان و تمیم نمود.

ابوثمame دلاور، آن رزمنده جنگ‌آور عبیدالله بن زیاد را در قصر دارالاماره محاصره کرد، و چندان که توانست در این محاصره پافشاری ورزید. و نیت و اراده‌اش این بود که آن دشمن خدا را با همه عوامل و دست‌یارانش از پای در آورد، ولی حيله‌گری ابن زیاد و ترس مردم کوفه، مسلم را غریب و تنها گذاشت، و او را به ناچار در تاریکی شب به خانه طوعه کشانید، و ابوثمame هم پس از بی‌وفایی مردم و عقب نشینی آنان، از مبارزه با دشمنان خدا در قبیله خود پنهان شد.

ابن زیاد به جستجوی ابوثمame برخاست، و در این زمینه اصرار و پافشاری داشت؛ و اگر به او دست می‌یافت بی‌درنگ آن انسان والا را به سخت‌ترین مرحله دچار شکنجه و سپس او را قطعه قطعه می‌کرد. ولی آن عارف عاشق، و صادق پاک دل و وضو گرفته از چشمه عشق، در کمال شجاعت و بدون واهمه به صورتی پنهان از راه و بیراه از کوفه بیرون آمد و خود را میان راه به معشوق ابدی و امام

## با کاروان نور، ص: 99

حقیقی و مطلوب واقعی‌اش حضرت حسین علیه السلام رسانید و دل از غم دنیا و آخرت رهانید، و به همه جهانیان ثابت کرد که در هر شرایطی، و در هر موقعیتی می‌توان صراط مستقیم را طی کرد، و به دامان معشوق آویخت، و گوی سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت با کوششی اندک و زحمتی خالصانه و بی‌درنگ به دست آورد.

طبری و دیگران روایت کرده‌اند: چون عمر سعد با ارتش نحس خود به کریلا رسید، می‌خواست فرستاده‌ای را نزد حضرت حسین علیه السلام گسیل دارد، تا راز آمدن آن حضرت را به آن سرزمین بفهمد، ولی افراد لشکر از رفتن نزد آن جناب

امتناع می کردند و عذر و بهانه می آوردند که ما با نامه نوشتن از او دعوت به کوفه کردیم و حیا می کنیم به عنوان سفارت نزد او رویم!

کثیر بن عبدالله شعبی به پا خاست و گفت: مرا انتخاب کن تا نزد حسین بروم و پیغامت را به او برسانم و اگر بخواهی سر بریده اش را نزدت بیاورم!

عمر سعد گفت: نمی خواهم سر بریده اش را بیاوری فقط نزد او برو و بگو برای چه به این سرزمین آمده ای؟

او به جانب حضرت حسین علیه السلام روانه شد. ابو ثمامه وقتی چشمش به کثیر بن عبدالله افتاد روی به حضرت حسین علیه السلام کرد و گفت:

یا ابا عبدالله! همانا شیرترین و بی باکترین مردم به سوی شما می آید، سپس به سرعت به سوی کثیر بازگشت و سر راه بر او گرفت و به او فرمان داد:

شمشیرت را بگذار آنگاه نزدیک بیا.

کثیر گفت: نه به خدا سوگند تو را نمی رسد که این سخن با من گویی، من هرگز اسلحه خود را از خود جدا نمی کنم، من پیام آوری از سوی ابن سعد هستم، اگر می خواهی با همین صورت پیامم را برسانم وگرنه بازگردم.

### با کاروان نور، ص: 100

ابو ثمامه گفت: من اجازه نمی دهم با اسلحه به محضر مولایم برسی، پیامت را به من بگو تا من به مولایم برسانم، تو مرد فاسق و فاجر و خونریزی هستی و لیاقت رسیدن به محضر حسین را نداری.

کثیر برآشفتم و دشنام داد و مراجعت کرد.

در بیشتر کتاب های مقتل آمده: در گرما گرم روز عاشورا، در حالی که دو بخش از یاران حضرت حسین علیه السلام به شرف شهادت رسیده بودند و جز اندکی باقی نبودند ابو ثمامه وسط میدان جنگ و کنار شهیدان به خون خفته به محضر حضرت حسین علیه السلام آمد و گفت:

یا ابا عبدالله! نَفْسِي لَكَ الْغَدَاءِ. إِنْ أَرَى هَؤُلَاءِ قَدْ أَقْتَرُوا مِنْكَ وَلَا وَاللَّهِ لَا تُقْتَلُ حَتَّى أَقْتَلَ دُونَكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَاحِبٌ أَنْ أَلْقَى رَبِّي وَقَدْ صَلَّيْتُ هَذِهِ الصَّلَاةَ قَدْ دَنَى وَقْتُهَا.

ای ابا عبدالله! جانم فدایت، اگر چه پرچم مقاتلت افراخته‌اند، و تنور جنگ افروخته‌اند، به خدا سوگند تو کشته نشوی تا من به خون خود نغلطم، دوست دارم خدایم را دیدار کنم در حالی که این نمازی که وقتش رسیده با جماعت با تو بگذارم!!

قَالَ: فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمَصَلِّينَ الذَّاكِرِينَ، نَعَمْ هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا. ثُمَّ قَالَ سَلُوهُمْ أَنْ يَكْفُوا عَنَّا حَتَّى نُصَلِّيَ.

امام علیه السلام سر به جانب آسمان برداشت و فرمود: ابوثمامه آری، هنگام ظهر است خدا تو را از نمازگزاران به حساب آورد که وقت نماز را متذکر شدی، اکنون از این مردم بخواهید که مهلت دهند تا ما به نماز قیام کنیم، سپس جنگ را ادامه دهیم.

حیب بن مظاهر در برابر لشکر یزید آمد و فریاد برداشت: آیا شرایع اسلام را از

### با کاروان نور، ص: 101

یاد برده‌ای؟ آیا از جنگ و قتال باز نمی‌ایستی تا ما اقامه نماز کنیم؟ و پس از نماز جنگ را ادامه دهیم «1»؟

حصین بن نمیر فریاد برداشت: یا حسین! هر چه می‌خواهی نماز به جای آر که نماز تو مورد پذیرش خدا نیست!!

حیب فریاد برداشت: ای فرزند زن شراب خوار! آیا نماز تو پذیرفته می‌شود و نماز فرزند رسول خدا به درگاه خدا قبول نمی‌شود؟!

دیگر اصحاب نیز پاسخی دندان شکن به دشمن دادند، از بی این گفتگو جنگ سختی درگرفت که حیب بر اثر آن به شرف شهادت نایل آمد.

ابو ثمامه پس از ادای نماز خوف آماده جان فشانی شد، به محضر حضرت حسین علیه السلام عرض کرد:

إِنِّي قَدْ هَمَمْتُ أَنْ الْحِقُّ بِأَصْحَابِي وَكَرِهْتُ أَنْ أَتَخَلَّفَ وَأَرَاكَ وَحِيداً مِنْ أَهْلِكَ قَتِيلاً، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَقَدَّمَ يَا أَبَا ثَمَامَةَ فَإِنَّا لَأَحِقُّونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ:

همانا من آماده شده‌ام که خود را به یارایم برسانم و به آنان ملحق شوم، و دوست ندارم که از راهی که آن بزرگواران رفتند باز بمانم و مرا طاققت نیست که تو را این گونه غریب و بی‌مدد کار یا مقتول بینم، حضرت فرمود: ای ابو‌ثمّامه! قدم پیش بگذار که ما هم به همین نزدیکی به شما ملحق خواهیم شد.

در این هنگام ابو‌ثمّامه چون سیل سراسیب و شیر مهیب خود را به سپاه دشمن زد و از چپ و راست بر آن روبهان بی‌ریشه و اساس حمله برد و گروهی را به خاک

---

### (1) - مقتل الحسین ابو مخنف: 142.

#### با کاروان نور، ص: 102

هلاک انداخت، تا بر اثر جراحت زیاد به لقاء الله پیوست.

در زیارت ناحیه مقدسه آمده:

السَّلَامُ عَلَيَّ أَبِي ثَمَامَةَ عَمْرُو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصَّائِدِي.

آری، او ثابت کرد که می‌توان نماز واجب را در میدان هر حادثه سنگین و خطرناکی گرچه پای از دست دادن جان باشد حتی با جماعت به جای آورد.

و ثابت کرد که در دل همه سختی‌ها می‌توان شیعه واقعی و پیرو امام زمان خود بود. و ثابت کرد که می‌توان در سخت‌ترین موقعیت‌ها از حق دفاع کرد، و در برابر دشمن غدار ایستاد، و با او تا فروش جان به حضرت جانان و رسیدن به لقای حضرتش، و قرار گرفتن در جنت ذات مقابله کرد.

#### فرزند برادر حذیفه بن اسید غفاری

شیخ جلیل محمد بن حسن صفار قمی در کتاب معتبر و با ارزش بصائر الدرجات به سند خود از حذیفه بن اسید که از اصحاب رسول خدا بود، و از بیعت کنندگان زیر درخت که خدا از آنان اعلام رضایت کرد، و در قیامت از حواری حضرت حسن علیه السلام است روایت می‌کند: چون حضرت مجتبی پس از صلح با معاویه که مایه بقای درخت دین و حافظ اسلام تا قیامت بود به سوی مدینه حرکت کرد، من با حضرت همراه شدم.

در طور مسیر ملاحظه می‌کردم شتری با بارش پیش روی حضرت در حرکت است و آن بزرگوار از آن شتر جدا نمی‌شود! من از بار آن شتر خبر نداشتم، ولی می‌دیدم شتر به هر طرف می‌رود حضرت مجتبی متوجه اوست! به حضرت گفتم: پدر و مادرم فدایت، مگر بار این شتر چیست که شما چشم از آن بر نمی‌دارید، و از آن جدا نمی‌شوید؟

### با کاروان نور، ص: 103

فرمود: نمی‌دانی بارش چیست؟ گفتم: نه. فرمود: بارش دیوان و دفتر است.

گفتم چه دیوان و دفتری؟ فرمود: دیوان و دفتری که نام شیعیان و پیروان ما در آن ثبت است.

حدیفه می‌گوید: به حضرت گفتم: ای فرزند رسول خدا! من دوست دارم نام خود را در این دیوان بینم، حضرت فرمود: فردا بیا تا به تو نشان دهم.

حدیفه می‌گوید: چون صبح دمید با فرزند برادرم به محضر حضرت رسیدم، فرمود: حاجت چیست؟

عرض کردم وفا به وعده‌ای که دیروز به من دادید فرمود: این جوان کیست؟

گفتم: فرزند برادر من است. او با سواد است و من بی‌سواد. وی را همراه خود آورده‌ام تا اسامی را در آن دیوان بخواند. حضرت فرمان داد دیوان و دفتر اوسط را بیاوردند. چون آوردند پسر برادر حدیفه شروع به مطالعه کرد، ناگهان در حال قرائت گفت: ای عمو! این نام من است که در این دیوان ثبت است و نور می‌دهد و از آن روشنائی تالکؤ دارد!

حدیفه گفت: بنگر به بین نام من در کجای دفتر است؟ فرزند برادرش نام او را در آن دیوان ملکوتی پیدا کرد، هر دو مسرور و خوشحال شدند که نامشان به عنوان شیعه در دفتر اهل بیت ثبت است «1».

پسر برادرش که نور ایمان و اخلاق و عمل صالحش از افق نامش در دیوان نام شیعیان می‌درخشید و از نوریان و ملکوتیان بود در حادثه بی‌نظیر کربلا کنار حضرت سید الشهداء علیه السلام ثابت قدم ماند تا به درجه رفیع شهادت رسید و ثابت کرد که: نوریان مر نوریان را جاذبند. و ثابت کرد که:

«الطَّيِّبِينَ لِلطَّيِّبَاتِ».

(1) - بصائر الدرجات: 192، نادر من الباب، حدیث 6.

با کاروان نور، ص: 104

و ثابت کرد که انسان خاکی با تحقق دادن مقام خلافت اللّهی می‌تواند انسان نوری شود و از پهن دشت ناسوت به عرضه گاه ملکوت برسد و آوازه‌اش را در همه هستی پایدار و جاودان سازد.

ابوالحتوف بن حرث وسعد بن حرث

رجال مامقانی و اعیان الشیعه والکنی واللقاب از کتاب حدائق الوردیه نقل می‌کنند که: این دو برادر از خوارج نهروان بودند، و با عمر سعد برای جنگ با حضرت حسین علیه السلام و مقاتله با امام معصوم به سرزمین کربلا آمدند و تا روز عاشورا در لشکر عمر سعد بودند.

چون یاران حضرت حسین علیه السلام در کمال معرفت و اخلاص به جهاد برخاستند، و با جانفشانی از تنگنای زندگی موقت دنیا رستند و به لقای حق پیوستند، آن دو برادر صدای غربت امام و یاری خواهی او را با جمله:

هل من ناصر ینصرنی و هل من معین ینعیننی

شنیدند، و اضطراب و ناله و فریاد اهل بیت و زنان و دختران حرم را دیدند، با اندکی تأمل و اندیشه در کار خود و در کار حضرت حسین علیه السلام دریافتند که مسیرشان باطل و مسیر حضرت حسین علیه السلام حق است، و این تفکر و اندیشه پاک سبب شد که رحمت حضرت محبوب آنان را دریابد، و دست لطف و عنایت حق از آنان دست‌گیری کند.

روی به یکدیگر کردند و گفتند: ما شعارمان این است:

لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَى اللَّهَ.

حکومت جز ویژه خدا نیست، و هرگز اطاعت و پیروی از کسی که بر خدا عصیان ورزیده جایز نمی‌باشد.

با کاروان نور، ص: 105

آیا یزید و ابن زیاد و عمر سعد مطیع خدایند تا اطاعت از آنان جایز باشد، و حسین عاصی بر خدا تا پیروی از او حرام و ممنوع باشد؟!

این حسین است که فرزند پیامبر ماست، و از افق وجودش جز بندگی و عبادت و دانش و بصیرت طلوع نمی کند. این عمر سعد است که به خواسته حرام زاده‌ای چون ابن زیاد برای کشتن حسین فرزند پیامبر - آن پیامبری که فردای قیامت به شفاعت حضرتش در عرصه محشر امید داریم - آمده!

چگونه و با چه دلیل عقلی در این حالی که یگه و تنهاست و دچار غربت و بی‌یاری است و هدفی جز حق ندارد با او بجنگیم و فریاد هل من ناصر او را پاسخ نگوئیم؟!

پس هر دو که از برق بصیرت دلشان روشن شده بود، و به عروة الوثقی هدایت خاص حق چنگ زده بودند، و از چاه ضلالت بدر آمده و به قلّه هدایت رسیده بودند، و این معنا را عملاً به اثبات رسانیدند که می‌توان با کمترین وقت به تجارت پرسود ابدی دست زد، و ساختمان بی‌پایه گمراهی را با توبه و بازگشت به حق و چنگ زدن به دامان امام هدایت تحریب و به جایش ساختمان با بنیان هدایت و فضیلت را ساخت، شمشیر از غلاف کشیدند و به سوی حضرت حسین علیه السلام آمده، پیش روی حضرت با دشمن به مقاتله برخاستند و گروهی را به چاه هاویه در دوزخ پر عذاب فرستادند، و هر دو با کمال اخلاص و معرفت و بینش و بصیرت در برابر دیدگان حضرت حسین علیه السلام آن منبع شرافت و عزت به شرف شهادت نائل شدند، تا به جهانیان ثابت کنند که توبه و بازگشت، و اندیشه و تفکر و از خودگذشتگی، و پیروی از مقام امامت و ولایت گرچه در زمانی اندک می‌تواند مایه به دست آوردن سعادت دنیا و آخرت و سبب نیک نامی در فضای گنبد دوار، و پاک شدن زشتی‌های پرونده گردد.

با کاروان نور، ص: 106

اسلم بن عمرو برده‌ای برتر از همه آزادگان

اسلم بن عمرو برده‌ای بود که حضرت حسین علیه السلام او را پس از شهادت برادرش حضرت مجتبی علیه السلام خرید و وی را به حضرت زین العابدین علیه السلام بخشید. محمد بن یوسف گنجی شافعی، و ابونعیم اصفهانی، و محدث قمی از اسلم بن عمرو در کتاب‌های خود یاد کرده‌اند و بزرگان دین هم چون صاحب کتاب فرسان الهیجا او را از قاریان قرآن شمرده‌اند.



شغل او کتابت برای حضرت حسین علیه السلام بود، و چون حضرت از مدینه به سوی مکه حرکت کرد ملازم رکاب آن حضرت شد، و با آن بزرگوار از مکه به کربلا آمد تا در روز عاشورا به شرحی که می‌آید به شرف شهادت نایل آمد و بر کرامت همه آزادگان جهان افزود.

در کتاب بحر اللثالی و روضة الاحباب آمده: چون این غلام وفادار و برده خریداری شده که از همه آزادگان برتر بود در طلب اذن جهاد به محضر حضرت حسین علیه السلام آمد.

حضرت فرمود: از فرزندم سید سجاد علیه السلام اجازه جهاد بخواه.

آن سعادت‌مند دنیا و آخرت از امام سجاد علیه السلام اذن جهاد خواست و با اهل حرم وداع گفت و به میدان جنگ شتافت، و هفتاد نفر را به شمشیرش که در راه دفاع از امامت به کار گرفته بود به دوزخ فرستاد.

حضرت سجاد علیه السلام با بالا زدن دامن خیمه به تماشای کارزار آن مرد الهی نشست، و از این که برده‌ای زر خرید به دفاع از امامت برخاسته مسرور و شاد بود.

برده وفادار پس از کارزاری عظیم و جنگی نمایان و جهادی خالص، دوباره به محضر حضرت سجاد علیه السلام شتافت و با آن حضرت وداع گفت و به میدان بازگشت.

### با کاروان نور، ص: 107

این بار از کثرت کوشش و سعی و مقاتله سنگین و شدت عطش و جراحت زیاد، به خاک افتاد.

حضرت حسین علیه السلام به بالین او حاضر شد و سخت گریست و صورت مبارک برگونه غلام گذاشت تا به جهانیان بفهماند که ارزش معنوی این برده هم چون ارزش فرزندش علی اکبر است، و ثابت کند که او از همه تعلقات برای خدا و در راه خدا رهید و از مصادیق بارز

فانی لا اعلم اصحاباً خیراً من اصحابی

شد.

آری، حضرت حسین علیه السلام یارانی را در جهان به خوبی آنان و بهتر از آنان سراغ نداشت.

وهب بن وهب

طریحی در کتاب با ارزش منتخب از این جوان کم نظیر و عارف بی بدیل یاد کرده است و محدث قمی در نفس المهموم از روضة الواعظین قتال نیشابوری و امالی حضرت صدوق نقل می کند که: وهب بن وهب مردی نصرانی بود و در مسیر راه با کاروان نور برخورد کرده و خود و مادر و همسرش به دست حضرت حسین علیه السلام به شرف اسلام مشرف شدند و به کاروان نور پیوستند و دل از هرچه بود جز حضرت حسین علیه السلام گسستند.

روز عاشورا برای رفتن به میدان کارزار و جهاد فی سبیل الله از معشوق طلب رخصت کرد، و چون از شب زفافش با همسرش بیش از هفده روز نگذشته بود مفارقت او بر همسرش گران آمد.

زن در آن وضعیت شگفت، به شوی خود گفت: ای وهب! برای من روشن

### با کاروان نور، ص: 108

است که چون تو در رکاب حضرت حسین علیه السلام به شهادت رسی در بهشت عنبر سرشت جای گیری، و با حور بهشت هم آغوش شوی، واجب و فرض است که در محضر حضرت حسین علیه السلام با من عهد استوار و پیمان پایدار بندی که فدای قیامت جدای از من در بهشت اقامت نمایی.

پس هر دو به محضر حضرت حسین علیه السلام رسیدند زن به امام ملکوتیان و هادی خاکیان عرضه داشت: مرا از حضرت تو دو خواسته است: نخست این که این جوان برومند و شوی نیکو صورت و زیبا سیرت به زودی شهید می شود، و مرا در این معرکه هیچ فریادرسی نیست بنابر این مرا به اهل بیت خویش سپار تا هم چون یکی از خودشان از من محافظت نمایند. و دیگر این که: امروز وهب شما را گواه گیرد که فدای قیامت مرا فراموش نکند.

امام از شنیدن این سخنان به شدت گریست و هر دو درخواست او را اجابت فرمود و خاطر آن زن با معرفت و وفادار را مطمئن ساخت.

وهب برای دفاع از دین به میدان شتافت. در گرمای کارزار دو دستش از بدن جدا شد. همسر مهربان و گران قدرش عمود خیمه را بر گرفت و به رزمگاه آمد و فریاد زد: ای وهب! پدر و مادرم فدایت باد، چندان که در توان داری و قدرت و نیرویت اجازه می دهد به رزم و جهاد ادامه ده، و دشمن را از حریم رسول خدا دور کن.

وهب گفت: همسر با وفایم! چه شده که مرا به جنگ ترغیب می کنی و به جهاد تشویق می نمایی؟

زن گفت: من خود وقتی صدای

وَاعْرَبْتَاهُ وَأَقْلَعَهُ نَاصِرَاهُ وَوَاوَحَدَاتَاهُ هَلْ مِنْ ذَابٍ يُدْبُ عَنَّا.

را از حسین شنیدم دل از حیات شستم و به زندگی دنیا پشت پا زدم و با خود گفتم:

با کاروان نور، ص: 109

زندگی پس از اهل بیت به چه کار آید؟ اکنون عزم جزم کرده‌ام تا با این نابکاران بجنگم و جان بر سر این کار دربارم!

وهب گفت: ای زن! به خیمه‌ها باز گرد که تو را جهاد بر عهده نیست.

همسر شیر دلش گفت: من روی از جهاد نتامم تا همراه تو به خون درغلطم و جان ناقابل فدای حسین علیه السلام کنم.

وهب چون دست در بدن نداشت که او را باز دارد، با دندان جامه همسر برگرفت و از حمله به دشمن باز داشت.

زن خود را از دست وهب رها کنید. وهب فریاد برداشت و از حضرت حسین علیه السلام برای بازگرداندن همسرش یاری خواست.

امام به میدان آمد و فرمود: خدایتان پاداش خیر دهد، شما را از سوی اهل بیت من جزای نیکو باد. ای زن! به سراپرده زنان بازگرد؛ زیرا مقاتلت بر زنان روا نیست.

زن گفت: مولای من! بگذار تا بجنگم چون کشته شدن بر من آسانتر از اسارت به دست بنی امیه است.

حضرت فرمود: برگرد تو با زنان ما به يك حال خواهی زیست و نهایتاً او را به زیان نصیحت و موعظت بازگردانید.

از طرف دیگر دشمن به وهب حمله کرد و او را دستگیر نمود و نزد عمر سعد گسیل داشت. عمر سعد گفت: ما اشد صولتک! حمله‌ات در این میدان رزم چه سخت و دشوار بود! و آنگاه فرمان داد تا سر از بدن وهب جدا کردند و آن سر را به سوی سپاه حسین پرتاب کرد. مادر وهب سر بریده دل بندش را گرفت و بوسید و گفت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَيَّضَ وَجْهِي بِشَهَادَتِكَ بَيْنَ يَدَيِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ».

با کاروان نور، ص: 110

خدا را سپاس که به سبب شهادت در پیش روی حسین مرا آبرومند ساخت.

سپس روی به دشمن کرد و گفت: ای امت نکوهیده، و جمعیت عاری از شرف! و ای مردمان ناخلف! گواهی می‌دهم که نصاری در کلیسا و یهود در کنیسه بر شما شرف و برتری دارند.

و سپس از روی خشم سر بریده را به سوی سپاه عمر سعد پرتاب کرد، و آنگاه عمود خیمه را برگرفت و به میدان تاخت و دو نفر از نفرات دشمن را به خاک هلاک انداخت.

حضرت حسین علیه السلام به میدان رفت و او را بازگردانید و گفت: بر جای بنشین که جهاد بر زنان روا نیست تو و فرزندت وهب با جد من پیامبر در بهشت جای دارید.

آن مادر نیکو سیرت به فرمان امام بازگشت و گفت:

الهي لَا تَقْطَعْ رَجَائِي.

خدایا! امیدم را به رحمت و عنایات و به لطف و کراماتت ناامید مکن.

امام به او فرمود: خدا هرگز امید تو را قطع نخواهد کرد.

### جابر بن حجاج

مامقانی در کتاب رجال خود از او یاد کرده، و ارباب تاریخ در باره او گفته‌اند:

او سوارکاری بسیار شجاع و انسانی والا و از مردم کوفه و شیعه‌ای ناب و خالص بود.

وی در کوفه با کمال صلابت با مسلم بن عقیل به عنوان نایب خاص حضرت حسین علیه السلام دست بیعت داد، و هنگامی که مردم سست پیمان آن شهر، مسلم را رها کردند، جابر میان قبیله خود پنهان شد تا زمانی که شنید حضرت حسین علیه السلام به کربلا آمده است.

او با ترفندی شگفت و با حيله‌ای کارساز و نقشه‌ای عجیب و تدبیری غریب، خود را به لباس دشمن آراست و وارد لشکر عمر سعد شد و در کمال آرامش خود را به کربلا رسانید. آنگاه از صف دشمن جدا شد و به صف دوست پیوست و روز عاشورا به فیض با عظمت شهادت نایل شد، تا ثابت کند اگر انسان بخواهد صراط الهی را طی کند و به دوست بیوندد می‌تواند، گرچه مسیرش از لابلای هزاران دشمن و انواع فتنه‌ها و بلاها بگذرد.

### جابر بن عروه غفاری

شرح شافیه از مقتل خوارزمی روایت می‌کند:

جابر بن عروه مردی سالخورده و پارسا بود، و در جنگ بدر و دیگر جنگ‌ها در رکاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای اعتلای دین شمشیر زد.

روز عاشورا دستمالی بر پیشانی بسته بود که ابروانش را از فرو افتادن بر چشم حفظ کند تا از دیدار چهره مبارک و نورانی حضرت حسین علیه السلام باز نماند.

امام چون نگرست جابر با آن سالخوردگی و پیری - که هنگام استراحت و بازنشستگی است - با کمال رغبت و شوق آهنگ رزم با دشمن را دارد تا با خون درخت دین را آبیاری نماید، و چراغ اسلام را روشن نگاه دارد، و از حریم اهل بیت دفاع نماید، فرمود:

شَكَرَ اللَّهُ سَعْيَكَ يَا شَيْخ.

ای پیرمرد! خدا به کوشش و جهادت پاداش فراوان دهد.

او ثابت کرد که انسان برای دفاع از اسلام و کیان انسانیت زمانی به نام بازنشستگی ندارد.

با کاروان نور، ص: 112

### جنادة بن حرث انصاری

ابن عساکر در تاریخ خود از ابن مسعود روایت می‌کند که: رسول خدا برای جنادة بن حرث نامه‌ای به این مضمون نوشت:

این نوشته‌ای است از محمد رسول خدا برای جناده و قوم او و کسانی که زیر مجموعه او هستند و از وی پیروی می‌نمایند به این که: نماز را بر پا بدارند، و زکات بپردازند، و از خدا و رسول اطاعت کنند که هر کس چنین کند، در امان خدا و رسول است.

نصر بن مزاحم در کتاب وقعه صفین می‌گوید: جناده در جنگ صفین در محضر امیرمؤمنان علیه السلام جهاد کرد، و داد مردانگی داد.

در ابصار العین آمده: جناده از مشاهیر شیعه بود و در کوفه با مسلم بیعت کرد، و هنگامی که مردم مسلم را رها کردند، جناده با عمرو بن خالد صیداوی و نافع بن هلال و مجمع بن عبدالله در سرزمین غریب هجانان به حضرت حسین علیه السلام ملحق شدند.

از شگفتی‌های برنامه این چهار یار خالص حضرت حسین علیه السلام این است که حر بن یزید که در آن هنگام سردار لشکر دشمن بود به حضرت حسین علیه السلام گفت:

این چهار نفر از کوفه آمده‌اند و بر من است که آنان را حبس کنم یا به کوفه بازگردانم.

حضرت حسین علیه السلام در پاسخ حر فرمود: اینان از یاران من هستند و به منزله مردمی می‌باشند که با من آمده‌اند، از ایشان چنان حمایت می‌کنم که از خود حمایت می‌نمایم؛ پس هرگاه بر این قرار هستی که کاری با تو ندارم وگرنه با تو برای حفظ اینان می‌جنگم.

### با کاروان نور، ص: 113

حر با دیدن این وضع و ایستادگی حضرت حسین علیه السلام در دفاع از یارانش، از تعرض به آن چهار نفر باز ایستاد.

اینان نشان دادند که باید آن گونه شد که امامی چون حضرت حسین علیه السلام برای حفظ انسان در برابر دشمن از جان مایه بگذارد و به دفاع از کیان و کرامت آدمی حاضر به جنگ با دشمن شود.

جناده در ابتدای جنگ همراه عمرو بن خالد و سعد مولی عمرو بن خالد و مجمع بن عبدالله، به ارتش شیطانی حمله بردند و در محاصره دشمن غدار قرار گرفتند. وجود مبارک قمر بنی هاشم با حمله خود به دشمن، حلقه محاصره را شکست و آنان را نجات داد. دیگر باره که لشکر به آن بزرگواران حمله کردند همگی يك جا و در يك مکان به شرف شهادت دست یافتند.

امام زمان علیه السلام در زیارت ناحیه مقدسه به جنادة بن حرث سلام داده است.

### حبیب بن مظاهر اسدی

شیخ طوسی در رجال خود او را از اصحاب امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام به شمار آورده است.

طریحی در منتخب می گوید: پیامبر اسلام با گروهی از یاران و اصحاب از راهی عبور می کردند. جمعی از اطفال مشغول بازی بودند. پیامبر در آن میان کودکی را گرفت و نزد خود نشانید و میان دیدگانش را پیوسته بوسه داد، و نسبت به او کمال ملاحظت و مهربانی را روا داشت. یاران سبب این همه لطف و محبت پیامبر را به آن کودک جویا شدند.

حضرت فرمود: دیدم این کودک همراه حسین قدم برمی داشت، هرگاه حسین بر خاک راه عبور می کرد او خاک زیر قدم حسین را برمی داشت و به صورت خود

### با کاروان نور، ص: 114

می مالید، به این خاطر او را دوست دارم و مورد محبت قرار می دهم، امین وحی به من خبر داد که این کودک در حادثه کربلا خواهد بود و به یاری حسین من خواهد شتافت!!

و آن کودک به روایت تحفة الحسینیه حبیب بن مظاهر اسدی بود، که نشان می دهد انسان از نظر معنویت و ارزش های باطنی می تواند به جایی برسد که امین وحی گزارش گر وضع مثبت او گردد.

رجال کشی به سند خود از فضیل بن زبیر روایت می کند که: روزی میثم تمار در حالی که سوار بر مرکب بود مورد استقبال حبیب قرار گرفت هر دو با هم مشغول صحبت شدند.

حبیب گفت: من مردی را می نگرم که جلوی پیشانی اش مو ندارد، خربزه و خرما می فروشد، او را در خانه الزرق بر دار می کشند و به پهلویش نیزه می زنند.

کنایه از این که: میثم! در آینده در راه عشق علی با تو اینگونه رفتار خواهد شد.

میثم هم گفت: من مردی را می نگرم که دارای صورت سرخی است و از برای او دو گیسو است، برای یاری پسر دختر پیامبر از کوفه خارج می شود و به شهادت می رسد و سر بریده اش را در کوفه می گردانند!

آنگاه از هم جدا شدند، گروهی که سخنان آن دو را شنیدند گفتند: مردمی دروغگوتر از این دو ندیدیم. در این حال رشید هجری به طلب آنان از راه رسید و سراغشان را گرفت. گفتند: اینجا بودند و چنین و چنان گفتند. رشید گفت: خدا برادرم میثم را رحمت کند که دنباله حدیث را نگفت که آورنده سر بریده حبیب عطایش از دیگران صد درهم بیشتر است.

آن جماعت گفتند: این از آن دو نفر دروغگوتر است.

راوی می گوید: به خدا سوگند روزگاری نگذشت که میثم را بر دار زدند، و سر

### با کاروان نور، ص: 115

حبیب را به کوفه آوردند و آنچه هر دو خبر دادند واقع شد!!

کشی در رجال خود می گوید: حبیب از هفتاد نفری است که حسین را یاری می دادند و با کوه‌های آهن ملاقات کردند، یعنی با سوارانی که غرق آهن و فولاد بودند و به قصد کشتن حسین علیه السلام آمده بودند روبرو شدند. آنان با سینه‌ها و صورت‌های خود از تیرها و شمشیرها با کمال شجاعت استقبال کردند، در حالی که دشمن امانشان می داد و با مال و ثروت به تطمیع آنان دست می یازید؛ ولی نه امان دشمن را پذیرفتند، و نه به قبول مال و ثروت تن دادند، و نه به وعده‌های دشمن رغبت نمودند. و می گفتند: ما را در پیشگاه خدا در تنها گذاردن حسین علیه السلام عذری نخواهد بود، و اگر حسین علیه السلام را واگذاریم تا کشته شود و ما زنده بمانیم به رسول خدا در قیامت چه جواب دهیم، به خدا سوگند تا مژگان چشم ما حرکت می کند دست از یاری حسین علیه السلام برنداریم. سپس جهاد کردند تا همگی شهید شدند.

کشی می گوید: چون حبیب از خیمه بیرون شد شادان و خندان بود. بریر که سید قاریان قرآن بود گفت: ای حبیب! این زمان ساعت خنده زدن نیست. حبیب گفت: کدام وقت سزاوارتر از این زمان به خوشحالی و خنده است؟ به خدا سوگند میان ما و معانقه حور همین است که این کافران بر ما حمله کنند.

آیت الله سید محسن جبل عاملی در اعیان الشیعه در جلد بیستم در ترجمه حبیب می گوید: او حافظ همه قرآن بود، و هر شب پس از نماز عشا تا طلوع فجر يك ختم قرآن داشت!!

حبیب در جنگ جمل و صفین و نهروان در رکاب امیرمؤمنان علیه السلام حاضر بود.



و او را از خواص اصحاب آن حضرت و از حاملان علوم و اسرار شاه ولایت و اصفیای آن حضرت شمرده‌اند.

### با کاروان نور، ص: 116

حضرت حسین علیه السلام هنگامی که وارد کربلا شد، نامه‌ای به اهل کوفه به طور عام و نامه‌ای ویژه به این مضمون برای حبیب بن مظاهر نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى الرَّجُلِ الْفَقِيهِ حَبِيبِ بْنِ مَظَاهِرِ الْأَسَدِيِّ، أَمَا بَعْدَ فَقَدْ نَزَلْنَا كَرْبَلَاً وَأَنْتَ تَعْلَمُ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فَإِنْ أَرَدْتَ نُصْرَتَنَا فَأَقْدِمِ الْيَتَا عَاجِلًا.

بنام خدای بخشاینده مهرگستر. از حسین بن علی به آن مرد فقیه فهیم حبیب بن مظاهر اسدی، ما در کربلا اقامت گرفته‌ایم، تو نزدیکی مرا به رسول خدا می‌دانی، اگر قصد یاری ما را داری به سرعت به سوی ما بشتاب.

حبیب پس از خواندن نامه با عبور از مقدماتی که بیشتر جنبه حفظ اسرار و تقوای سیاسی داشت به همسرش گفت: مطمئن باش که این محاسن سپیدم را در یاری و نصرت حسین به خون گلویم رنگین خواهم کرد. سپس از خانه بیرون شد که راه فرار از کوفه را به دور از چشم دشمن ارزیابی کند. در مسیر راه با مسلم بن عوسجه مصادف شد که می‌خواهد از مغازه عطاری جهت خضاب محاسن خود حنا بخرد.

حبیب گفت: ای مسلم! مگر خبر نداری که مولایمان حسین علیه السلام به سرزمین کربلا وارد شده بیا به یاری او بشتابیم. مسلم بن عوسجه بی‌درنگ مهبای خارج شدن از کوفه شد!

حبیب غلام خود را طلبید و اسبش را به او سپرد و گفت: این اسلحه را زیر لباس خود پنهان دار و از فلان راه عبور کن و در فلان منطقه منتظر من باش، و اگر کسی از تو احوال پرسید بگو: بر سر فلان مزرعه می‌روم.

غلام به فرمان حبیب عمل کرد. سپس حبیب خود را از راه و بی‌راه به طور

### با کاروان نور، ص: 117

ناشناس به غلام رسانید. شنید غلام با آن اسب به این گونه سخن می‌گوید: ای اسب! اگر آقام حبیب نیامد من خود بر تو سوار می‌شوم و برای یاری حسین علیه السلام به کربلا می‌روم.

این سخن دل حبيب را لرزانید و سیلاب اشك از دیدگانش جاری کرد و گفت:

یا ابا عبدالله! پدر و مادرم فدایت کنیززادگان برای تو غیرت به خرج می دهند وای بر آزادگان که دست از یاری تو باز دارند!

سپس سوار بر اسب شد و به غلام گفت: تو در راه خدا آزادی به هر کجا که می خواهی برو. غلام روی دست و پای حبيب افتاد و گفت: ای سید من! مرا از این فیض محروم مکن، مرا هم همراه خود ببر که دوست دارم جانم را فدای حسین کنم!

حبيب درخواست او را پذیرفت و با غلام روانه کربلا شد.

یاران حسین به استقبال حبيب شتافتند. زینب کبری پرسید: چه خبر است که یاران به هم برآمده اند؟ گفتند: حبيب بن مظاهر به یاری شما آمده است.

حضرت فرمود: سلام مرا به حبيب برسانید.

چون سلام زینب کبری را به حبيب رسانیدند، حبيب کفی از خاک برگرفت و بر فرق خود پاشید و گفت: من کیستم که دختر کبری امیر عرب به من سلام رساند!!

از برنامه های بسیار مهم حبيب، درخواست وصیت در آخرین لحظات عمر مسلم بن عوسجه از مسلم بود:

هنگامی که حبيب با حضرت حسین علیه السلام بر سر مسلم بن عوسجه آمدند، او را رمقی در بدن بود، حبيب خطاب به مسلم گفت: ای مسلم! بر من سخت است که تو را اینگونه آغشته در خون ببینم، تو را به بهشت بشارت باد.

با کاروان نور، ص: 118

مسلم با صدایی ضعیف گفت:

بَشِّرْكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ.

خدا تو را به خیر مژده دهد.

حبیب گفت: اگر نبود که ساعت دیگر به تو ملحق می‌شوم یقیناً دوست داشتم که اگر وصیتی داری با من در میان بگذاری! که من با جان و دل در انجام آن کوشش لازم نمایم.

مسلم به سوی امام اشاره کرد و گفت: وصیت من با تو این است که از یاری این غریب دست باز نداری!

حبیب گفت: به پروردگار کعبه جز این عمل نکنم و دیده‌ات را به اجرای این وصیت روشن سازم.

و در کتاب مهیج الاحزان گوید: هنگامی که حبیب آماده شهادت شد، حضرت حسین علیه السلام به او فرمود: تو از جد و پدرم یادگاری، پیری تو را دریافته، چگونه راضی شوم به میدان بروی؟

حبیب گریست و گفت: می‌خواهم نزد جدت روسپید باشم و پدر و برادرت مرا از یاری‌کنندگان شما به حساب آورند.

در مقتل ابو مخنف آمده:

لَمَّا قُتِلَ حَبِيبٌ بَانَ الْاِنْكَسَارِ فِي وَجْهِ الْحُسَيْنِ وَقَالَ: لِيْلَهُ دَرِكٌ يَا حَبِيبَ لَقَدْ كُنْتَ فَاضِلًا تَحْتِمُ الْقُرْآنَ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ!!

هنگامی که حبیب شهید شد، در چهره حضرت حسین علیه السلام شکستگی نمایان گشت، و گفت: حبیب خدا تو را پاداش نیک دهد، تو مرد دانشمند و بافضلی بودی و در یک شب يك ختم قرآن می‌نمودی!

با کاروان نور، ص: 119

حنظله بن اسعد شباسی

حنظله، از جوان مردان روزگار و شجاعان نامدار، و از انسان‌های برجسته بود.

ارباب رجال و مقاتل و محدثین، نام نامی و اسم گرامی و نورانی او را زینت کتاب‌های خود کرده‌اند، و او را از بزرگان کم‌نظیر شیعه به شمار آورده‌اند، و وی را به شجاعت و فصاحت زبان، و قرائت قرآن ستوده‌اند.

او در دل فتنه و ناامنی، و جوّ ارباب و وحشت، و فضای جاسوسی و ترس، خود را از کوفه به کربلا رسانید، تا با دفاع از دین و اهل بیت علیهم السلام گوی سعادت دنیا و آخرت را به دست آورد.

حنظله از جمله کسانی است که حضرت حسین علیه السلام او را برای گفتگو با سردار سپاه دشمن، ابن سعد عنید، گسیل داشت.

در کتاب شریف منتهی الآمال آمده: حنظله قَدّ مردی برافراشت و پیشاپیش امام ایستاد و در حفظ و نگهداری آن حضرت، خود را سپر تیر و نیزه و شمشیر ساخت، و هر زخم شمشیر و سنانی که به قصد امام می‌رسید آن را عاشقانه به جان خود می‌خرید؛ و همی ندا در می‌داد که:

ای قوم! من می‌ترسم بر شما همانند آن عذاب‌هایی که بر امت‌های گذشته وارد شد وارد شود، و مانند عذاب‌های قوم نوح و عاد و ثمود، و آنان که پس از ایشان راه کفر و انکار گرفتند بر شما نازل گردد، من بر شما از روز قیامت می‌ترسم، روزی که از صحرای محشر رو به دوزخ گردانید و شما را از عذاب الهی نگاه‌دارنده‌ای نباشد.

ای قوم! حسین را مکشید که خدا شما را به سبب عذاب، مستأصل و هلاک کند.

### با کاروان نور، ص: 120

مطابق برخی از روایات، حضرت حسین علیه السلام فرمود:

ای حنظله بن اسعد! خدا تو را رحمت کند. بدان که این گروه مستوجب و مستحق عذاب شدند. تو اینان را به سوی حق دعوت کردی ولی آنان از پذیرش دعوت امتناع کردند، و بر تو و یارانت تاختند و به تو و اصحاب تو ناسزا گفتند.

حنظله گفت:

فدایت شوم سخن به صدق گفتم، آیا من به سوی پروردگارم نروم، و به برادرانم ملحق نشوم؟

حضرت فرمود:

چرا ای حنظله! شتاب کن و به سوی آنچه از جانب حق برایت مهیا شده برو که از دنیا و آنچه در دنیاست بخت است. آری، برو به سوی سلطنتی که هرگز کهنه نشود و زوال نپذیرد.

پس حضرت را وداع کرده و گفت:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ! صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أَهْلِ بَيْتِكَ وَعَرَفَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ فِي الْجَنَّةِ.

حضرت حسین دعای حنظله را آمین گفت، سپس حنظله به میدان شتافت و سر در راه جانان داد و جان به جان آفرین از طریق شهادت تسلیم کرد.

مردی با بصیرت از قبیله خزیمه

در مقتل ابومخنف آمده: عمر سعد مردی از قبیله خزیمه را به رسالت نزد حضرت حسین علیه السلام فرستاد که به آن حضرت بگو: قصد تو از آمدن به این سرزمین چیست؟

با کاروان نور، ص: 121

آن مرد تا کنار خیمه امام آمد، حضرت به یارانش فرمود: او را می شناسید؟

گفتند: آری، وی اهل خیر و صلاح است و جای شگفتی است که در چنین موقعیتی شنیع و فظیح و خطرناک و پر فتنه پیدا شده است.

حضرت فرمود: از او پرسید چه می خواهد؟

به او گفتند: چه قصدی داری؟

گفت می خواهم خدمت حضرت حسین برسم.

زهیر بن قین گفت: سلاح خود را زمین بگذار و وارد شو.

گفت: اطاعت می کنم. سلاحش را بر زمین گذاشت و وارد شد. پس از سلام به محضر حضرت حسین علیه السلام، دست و پای آن بزرگوار را بوسید و گفت: مولای من! چه چیز شما را به این صحرا کشانید؟

حضرت فرمود: نامه های شما مردم کوفه که پی در پی فرستادید.

گفت: پسر پیامبر! مردمی که به سوی شما نامه فرستادند امروز از خواص ابن زیادند.

حضرت فرمود: برگرد و صاحب خود را از آنچه شنیدی خبر ده.

گفت: مولای من! کدام عاقل و خردمند بهشت را می گذارد و آتش دوزخ را انتخاب می کند، به خدا سوگند از تو جدا نمی شوم تا جانم را فدایت کنم.

حضرت فرمود:

وَاصَلِّكَ اللَّهُ كَمَا وَاصَلَّتْنَا بِنَفْسِكَ.

خدا تو را از مقربین قرار دهد چنان که با همه وجودت با ما پیوند برقرار کردی.

با کاروان نور، ص: 122

سعید بن عبدالله حنفی

کتاب‌های رجال و تاریخ و مقاتل از سعید به عنوان انسانی شایسته، شیعه‌ای کامل، جوانمردی وفادار و عبدی صالح یاد کرده‌اند.

شب عاشورا هنگامی که امام پس از خطبه معروفش فرمود: تاریکی شب شما را فرو پوشانده، برخیزید و بروید و خود را از این مهلکه برهانید.

سعید بن عبدالله از جای برخاست و گفت:

ای پسر پیامبر! به خدا سوگند ما دست از یاریات بر نداریم و تو را رها نکنیم، تا خدا بداند که ما وصیت پیامبر را در حق ذریه‌اش حفظ کردیم، به خدا سوگند اگر بدانم کشته می‌شوم سپس زنده می‌گردم، آنگاه به آتش سوخته خواهم شد و خاکسترم را بر باد می‌دهند و هفتاد بار با من چنین کنند از تو جدا نخواهم شد تا جانم را فدایت کنم.

چگونه از تو جدا شوم در حالی که يك بار کشته شدن بیشتر نیست و پس از آن کرامت و عزت سرمدی و نعمت ابدی است، نعمتی که هرگز برای آن زوال و فنايي نمی‌باشد!

سعید به صورتی ویژه شهید شد، و آن به هنگام ظهر عاشورا بود که امام با یاران باقی‌مانده به نماز جماعت ایستادند ولی دشمن شروع به تیراندازی کرد.

سعید پیش روی امام خود را سپر قرار داد، و از هر طرف تیر آمد، او از آن تیر استقبال کرد، و به سر و صورت و سینه و دست و پا نمی‌گذاشت تیرها به حضرت اصابت کند، و در حال خریدن تیرها به بدن می‌گفت:

خدایا! این قوم را چون قوم عاد و ثمود لعنت کن.

پروردگارا! سلام مرا به پیامبرت برسان، و به او ابلاغ کن که من از درد زخم‌هایی

## با کاروان نور، ص: 123

که به سبب تیرهای دشمن به بدنم رسید چه دیدم و چه کشیدم.

خدایا! من از این که بدنم را سپر این همه تیر قرار دادم قصدی جز پاداش و ثواب تو در یاری فرزند پیامبرت نداشتم.

هنگامی که قدرت و توانایی از سعید برفت و بر زمین افتاد، روی به حضرت حسین نمود و گفت: یا بن رسول الله آیا من به عهده وفا کردم؟ حضرت فرمود آری تو پیشاپیش من به سوی بهشت می روی.

سويد بن عمرو

شیخ طوسی، آن فقیه و رجالی بزرگ و استاد بسیاری از فقها در کتاب رجال خود سويد را از اصحاب حضرت سید الشهداء شمرده است.

علامه سماوی در ابصارالعین از طبری روایت می کند که: سويد پیرمردی شرافتمند و عابد و بسیار نمازگزار بود، و از نظر شجاعت انسانی فوق العاده و در جنگها تجربه زیادی آموخته بود. روز عاشورا پس از شهادت بشر بن عمرو حضرمی به سوی دشمن تاخت و جنگی نمایان کرد تا جراحت زیادی برداشت و به رو در خاک در افتاد. دشمن خیال کرد او شهید شد و ی را رها کردند تا وقتی شنید دشمن عربده می کشد که حسین علیه السلام به شهادت رسید، او کاردی نزد خود پنهان کرده بود با همان کارد تا جایی که توان داشت کنار بدن حضرت حسین جنگید و از حریم قرآن و اهل بیت علیهم السلام دفاع کرد. دشمن بر او تاخت و وی را محاصره کرد تا به ضربت اسلحه عروه بن بکار و زید بن ورقا به شرف با عظمت شهادت نایل شد و به جهانیان این درس را داد که هیچ زمانی برای دفاع از حق دیر نیست و هیچ گاه انسان بازنشسته از مسئولیت نمی شود!

## با کاروان نور، ص: 124

عبدالله بن عمير

مامقانی گوید: عبدالله بن عمير مکتی به ابووهب، مردی دلاور و شجاع و در شهر کوفه نزدیک بئر الجعده که در قبیله همدان است منزل داشت و همسرش از قبیله بنی نمرین قاسط بود.

روزی از خانه بیرون شد، مشاهده کرد سپاهی انبوه و لشگری فراوان به طرف نخيله، سان می دهند. پرسید این لشگر برای چیست و عزم کجا دارد و به جنگ چه کسی عازم است؟  
گفتند عازم کربلا برای جنگ با حسین علیه السلام هستند.

عبدالله گفت: به خدا سوگند من بی تردید و شك به جنگ با کفار بسیار حریصم، و جنگ با این قوم را که برای ریختن خون پسر پیامبر بیرون می روند ثوابش را کمتر از جنگ با کافران نمی دانم و به ثوابش امیدوارم.

آنگاه به خانه درآمد و همسرش را از آن ماجرا خبر داد. آن زن صالحه شایسته گفت: اندیشه خوبی کردی و به فکر مناسی افتادی، مرا هم با خود ببر. عبدالله شبانه با همسرش به سوی کربلا حرکت کرد و شب هشتم به محضر حضرت حسین علیه السلام مشرف شد.

هنگامی که روز عاشورا رسید اول کسی که به سوی لشگر حضرت حسین علیه السلام تیر انداخت عمر سعد بود، و اول کسی که قدم به میدان مبارزه بر ضد لشگر حق گذاشت و مبارز طلبید یسار، آزاد کرده پدر ابن زیاد بود.

حبيب بن مظاهر و بریر بن خضیر خواستند به میدان او روند حضرت حسین علیه السلام فرمود: شما در جای خود باشید. عبدالله بن عمیر پیش آمد و از حضرت رخصت میدان رفتن خواست.

### با کاروان نور، ص: 125

حضرت به او نظر کرد، مردی دید گندم گون، بلند قامت، دارای بازوانی قوی، فرمود: گمان دارم که عبدالله، قرین و حریف مناسی برای این دشمن خداست.

سپس او را برای مبارزه رخصت داد.

عبدالله به میدان تاخت. یسار گفت: کیستی که به مبارزه با من بیرون شدی؟

عبدالله خود را معرفی کرد. یسار گفت: بازگرد که توهم کفو و حریف من نیستی حریف من حبيب یا زهیر است. عبدالله گفت: حرام زاده مگر مبارزه و جنگ به فرمان توست که هر که را بخواهی بیاید و هر که را نخواهی برگردد. این بگفت و با يك ضربت کاری، یسار را به خاک هلاک انداخت.



این زمان همسر صالحه و وفادارش ستون خیمه را برگرفت و به سوی شوهر شتافت و گفت: پدر و مادرم فدایت برای ذریه پاک محمد صلی الله علیه و آله فداکاری کن. شوهر به سوی او نظر کرد، خواست او را به خیمه بازگرداند نپذیرفت، او جامه شوهر را می کشید و می گفت تو را رها نمی کنم تا با تو یکجا شهید شوم.

در ابصارالعین آمده: عبدالله چون نتوانست همسر خود را از میدان جنگ دور کند و او را به خیام حرم برگرداند به حضرت حسین علیه السلام متوسل شد. امام علیه السلام به میدان آمد و به آن زن شیردل فرمود: خدا شما را از جانب خاندان پیامبر پاداش خیر دهد، به سوی حرم برگرد. خدای رحمت کند جهاد بر زنان مقرر نیست.

زن اطاعت نموده به خیمه ها بازگشت، عبدالله در مبارزت همی کوشید تا شربت شهادت نوشید.

زن وقتی از شهادت شوی خود آگاه شد به سوی کشته شوهر شتافت و بر بالین او نشست و خاک و خون از چهره اش پاک می کرد و می گفت: بهشت بر تو گوارا باد.

من از خدایی که بهشت را روزی تو گردانید درخواست می کنم که به زودی مرا به تو ملحق سازد.

### با کاروان نور، ص: 126

شمر به غلام خود گفت برو این زن را به شوهرش ملحق کن. آن نابکار غدار، و مطرود از رحمت پروردگار پیش آمد و عمودی بر فرق آن زن صالحه زد که مغز سرش پریشان شد و همانجا جان به جان آفرین تسلیم کرد!

### مالك بن عبد و سيف بن حارث

طبری می نویسد مالك بن عبد و سيف دو برادر مادری و پسر عمو بودند که با شیبب بن حرث به کربلا آمدند و به لشگر حضرت حسین علیه السلام پیوستند.

ابومخنف می گوید: مالك و سيف روز عاشورا در حالی که سیلاب اشك از دیدگان شان جاری بود خدمت حضرت حسین علیه السلام رسیدند.

امام فرمود: شما را چه می شود و برای چه گریه می کنید؟

گفتند: پدر و مادر ما فدایتان باد، گریه ما نه برای خود ماست که اینک کشته می شویم بلکه برای غربت و تنهایی توست که در محاصره دشمن قرار گرفته اید و کاری از دست ما برای نجات شما از حلقه این محاصره ساخته نیست.

حضرت فرمود: من امیدوارم پس از ساعت دیگر دیده‌های شما روشن و به نعیم ابد نایل گردد، خدا شما را پاداش خیر عنایت کند، شما با این مواساتی که نسبت به من دارید و به سبب سعی و کوششتان در راه خدا شایسته پاداش نیک هستید.

سپس با یکدیگر به میدان شتافتند و در جنگ با دشمن پشتیبان هم بودند.

آنگاه برای این که به فیض زیارت و دیدار حضرت حسین علیه السلام نایل شوند. به سوی خیمه برگشتند و به این گونه به امام سلام دادند:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ!

حضرت پاسخ داد:

با کاروان نور، ص: 127

وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

پس از آن به میدان بازگشتند و آن چنان کوشیدند تا شربت شهادت نوشیدند.

مسلم بن عوسجه

کتاب‌های رجال اهل سنت مانند اصابه، استیعاب، اسدالغابة، وطبقات و کتاب‌های رجال شیعه اتفاق دارند که مسلم از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. او را مردی شب‌زنده‌دار، قاری قرآن، شجاعی شیرافکن برشمرده‌اند و نامش را در کتاب فتوحات ذکر کرده‌اند.

او از خواص اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام و ملازم رکاب حضرت در جمل و صفین و نهروان بود، و به روایت مهیج الاحزان چندین بار قرآن را از نظر امیرالمؤمنین گذرانید.

در زمانی که مسلم بن عقیل به کوفه آمد، مسلم وکیل آن حضرت در قبض اموال و خرید اسلحه و گرفتن بیعت از مردم بود. امام عصر علیه السلام در زیارت ناحیه مقدسه بر او سلام کرده است.

مامقانی در کتاب رجالش می‌نویسد: قلم از بیان جلالت قدر و عدالت و قوت ایمان و شدت تقوای مسلم بن عوسجه عاجز و زبان ناتوان است.

هنگامی که حضرت حسین علیه السلام در شب عاشورا اجازه انصراف اصحاب را داد و فرمود: من بیعت خود را از همه شما برداشتم راه بیابان را پیش گیرید و به خانه و دیار خود بازگردید. مسلم بن عوسجه از جای برخاست و گفت:

ای سید و مولای ما! آیا ما شما را تنها بگذاریم؟ اگر چنین کنیم فردای قیامت در محضر عدالت جواب جدت پیامبر را چه بگوییم و چه عذری بیاوریم؟ به خدا سوگند از شما جدا نخواهم شد تا نیزه‌ام را در

### با کاروان نور، ص: 128

سینه این کافران بشکنم و تا قبضه شمشیر در دست من است با این گروه جهاد خواهم کرد. و اگر برای من اسلحه‌ای نماند که به جهاد ادامه دهم با سنگ می‌جنگم. به خدا سوگند دست از یاری تو برندارم تا معلوم شود که تا زنده بودم ذریه پیامبر را حفظ کردم. به خدا سوگند اگر بدانم کشته می‌شوم و دوباره زنده می‌گردم، سپس مرا می‌کشند و به آتش می‌سوزانند و تا هفتاد مرتبه با من اینگونه رفتار می‌شود هرگز از تو جدا نشوم!

مسلم، روز عاشورا چون شیر غزان و همچون برق خاطف و صرصر عاصف بر آن سپاه خون آشام زد و جنگی نمایان کرد، و پنجاه تن سوار را به خاک هلاک انداخت تا از کثرت زخم و جراحت به زمین افتاد. حضرت حسین علیه السلام با حبیب بن مظاهر بر بالین او آمد و فرمود:

يَرْحَمُكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ! «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ حُبَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» «1».

### هفهاف بن مهند راسبی

هفهاف، بنا به نوشته دانشمندان رجالی مردی تهمتن، شیرافکن، کوه‌کن، نیکوسیرت و از شجاعان بصره و از مخلصین جماعت شیعه است.

هفهاف در عشق‌ورزی به امیرمؤمنان علیه السلام و محبت شاه ولایت و اطاعت از اهل بیت علیهم السلام گوی سبقت از دیگران روده بود و در جنگ صفین ملازم رکاب آن حضرت بود.

(1) - احزاب (33): 23.

با کاروان نور، ص: 129

پس از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام روزگارش را در خدمت حضرت مجتبی علیه السلام به سر رسانید و پس از شهادت آن حضرت ساکن بصره شد. تا این که شنید حضرت حسین علیه السلام از مکه عازم سفر عراق گردیده.

هفهاف - در عین این که بیرون رفتن از بصره سخت بود و فضای جاسوسی و رعب و وحشت بر آن دیار حکومت داشت - از بصره بیرون تاخت تا عصر عاشورا خود را به کربلا رسانید.

بر لشگر عمر سعد وارد شد و پرسید: مولایم حسین کجاست؟

گفتند تو کیستی و کجا بودی؟

گفت: من هفهاف بن مهند راسبی بصری هستم، برای یاری حسین آمده‌ام.

گفتند: ما حسین را کشتیم و از اولاد و اصحاب او جز بیماری و جماعتی از زنان و دختران را باقی نگذاشتیم، اکنون گروهی از لشگر عمر سعد به غارت خیمه‌های حسین هجوم برده‌اند!

دنیا در نظر هفهاف تاریک شد و آه از نهادش برآمد ولی نگفت اکنون که حسین علیه السلام شهید شده جایی برای مبارزه من نیست، بلکه او مبارزه را اصلی اصیل برای دفاع از حق می‌دانست، و ادامه راه حسین علیه السلام را بر خود از واجب‌ترین امور به شمار می‌آورد؛ به همین خاطر با ایمانی استوار و اخلاصی بی‌نظیر برای دفاع از دین و ملحق به حضرت حسین علیه السلام هم چون پلنگ بر آن لشگر بی‌نام و پر ننگ حمله برد و از چپ و راست سر و دست پرانید و بسیاری را به دوزخ رسانید، تا از همه طرف به دستور عمر سعد به او حمله شد و در محاصره قرار گرفت تا اسبش از پای درآمد و پیاده ماند. او پیاده به جنگ ادامه داد تا بر اثر کثرت جراحت نزدیک گودال قتلگاه به خاک افتاد و با به سر بردن پیمان به حضرت حسین علیه السلام پیوست.

اینان اصحاب و یاران امام بودند که قلم و بیان از توصیف شخصیت آنان تا ابد

با کاروان نور، ص: 130

عاجز است، چه رسد به بیان شخصیت‌هایی هم چون قمر بنی هاشم، علی اکبر، و سایر جوانان بنی هاشم و به خصوص سالار شهیدان حضرت سید الشهداء علیه السلام.

### قمر بنی هاشم

از آنجا که قلم شکسته این عاجز از وصف شخصیت با عظمتی چون قمر بنی هاشم ناتوان است به ناچار به زیارت‌هایی که نسبت به وجود مقدس او از معصومین علیهم السلام رسیده متوسل شده و نکات آن زیارات را برای شناخت دورنمایی از شخصیت آن حضرت یادآور می‌شوم.

سلام خدا و سلام همه فرشتگان مقرب و انبیای الهی و عباد شایسته حقّ و همه شهدا و صدیقین و نفوس پاکیزه و پاک در آنچه صبح و شام است بر تو ای فرزند امیرالمؤمنین!

گواهی می‌دهم که حضرت تو مقام تسلیم به حقّ و تصدیق به واقعیات و وفاداری و خیرخواهی نسبت به سالار شهیدان را در حدّ کمال داشتی.

برترین جزا، به خاطر مقام صبر و استقامت و خلوص نیت و کمک بر برادر مظلومت، برای تو باد.

سلام بر تو ای عبد صالح! ای مطیع فرامین خدا و رسول حقّ و امیرالمؤمنین و امام مجتبی و حضرت حسین!

گواهی می‌دهم در راه حقّ سستی نکردی، و در احیای دین کوتاهی نداشتی، عمر بابرکت خود را در بصیرت گذراندی، به صالحین اقتدا کردی، و از جمیع انبیا متابعت نمودی. تو در صبر و جهاد و یاری امام معصوم و دفاع از برادرت و در پاسخ گویی به دعوت حقّ و طاعت رب انسانی نیکو و بزرگوار بودی «1».

---

(1) - عن أبي حمزة الثمالي قال: قال الصادق عليه السلام: إذا أردت زيارة قبر العباس بن علي وهو على شط الفرات بجذاء الحير فقف على باب السقيفة وقل:

سلام الله وسلام ملائكته المقربين وأنبيائه المرسلين وعباده الصالحين وجميع الشهداء والصدّيقين والزكيات الطيبات فيما تغتدي وتروح عليك يا ابن أمير المؤمنين أشهد لك بالتسليم والتصديق والوفاء والنصيحة لخلف النبي صلى الله عليه وآله المرسل والسبط المنتجب والدليل العالم والوصي المبلغ والمظلوم المهتضم فجزاك الله عن رسوله وعن أمير المؤمنين وعن الحسن والحسين صلوات الله عليهم أفضل الجزاء بما صبرت واحتسبت وأعنت فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ لعن الله من قتلك ولعن الله من

جهل حَقِّكَ واستخف بجرمتك ولعن الله من حال بينك وبين ماء الفرات أشهد أنك قتلت مظلوما وأن الله منجز لكم ما وعدكم جنتك يا ابن أمير المؤمنين وافدا إليكم وقلبي مسلم لكم وتابع وأنا لكم تابع ونصرتي لكم معدة حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ فمعكم معكم لا مع عدوكم إني بكم وبإيابكم من المؤمنين وبمن خالفكم وقتلكم من الكافرين قتل الله أمة قتلتمكم بالأيدي والألسن. ثم ادخل فانكب على القبر وقل:

السلام عليك أيها العبد الصالح المطيع لله ولرسوله ولأمير المؤمنين والحسن والحسين السلام عليك ورحمة الله وبركاته ومغفرته ورضوانه على روحك وبدنك أشهد وأشهد الله أنك مضيت على ما مضى به البديرون والجاهدون في سبيل الله المناصحون له في جهاد أعدائه المبالغون في نصرته أوليائه الذابون عن أحبائه فجزاك الله أفضل الجزاء وأكثر الجزاء وأوفر الجزاء وأوفى جزاء أحد من وفي بيعته واستجاب له دعوته وأطاع ولاة أمره أشهد أنك قد بلغت في النصيحة وأعطيت غاية المجهود فبعثك الله في الشهداء وجعل روحك مع أرواح السعداء وأعطاك من جنانه أفسحها منزلا وأفضلها غرنا ورفع ذكرك في عليين وحشرك مع النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا أشهد أنك لم تكن ولم تنكل وأنك مضيت على بصيرة من أمرك مقتديا بالصلحين ومتبعا للنبيين فجمع الله بينا وبينك وبين رسوله وأوليائه في منازل المختبين فإنه أرحم الراحمين.

تهذيب الأحكام: 65 / 6، باب 18، حديث 1؛ كامل الزيارات: 256، باب 85، حديث 1؛ بحار الأنوار: 98 / 277، باب 20، حديث 1.

باكاروان نور، ص: 131

امام سجّاد عليه السلام فرمود:

برای عموم قمر بنی هاشم نزد خداوند در قیامت منزلتی است که جمیع شهدا به آن غبطه می‌خورند، و همه شهدا را آرزوی آن مقام است! «1»!

(1) - عن ثابت بن أبي صفية الثمالي قال: نظر علي بن الحسين ... وإن للعباس عند الله عزوجل منزلة يغبطه بها جميع الشهداء يوم القيامة.

خصال: 68 / 1، حديث 101؛ أمالي صدوق: 462، المجلس السبعون، حديث 10؛ بحار الأنوار: 298 / 44، باب 35، حديث 4.

باكاروان نور، ص: 132

یاد تو تسبیح و مناجات ما	ای حرمت قبله حاجات ما
دست علی ماه بنی هاشمی	فخر شهیدان همه عالمی
ساقی عشاق و علمدار عشق	هم قدم قافله سالار عشق
داد سر و دست به راه حسین	سرور سالار سپاه حسین
حضرت عباس علیه السلام	عمّ امام و اخ و ابن امام
درس الفبای تو صدق و صفاست	مکتب تو مکتب عشق و وفاست
روح ادب را ادب آموخته	شمع شد و آب شد و سوخته
موج زند اشک به چشم فرات	آب فرات از ادب تست مات
وان لب خشکیده طفلان او	یاد حسین و لب عطشان او
ای جگر آب برایت کباب	تشنه برون آمدی از موج آب
دست سپر کردن و سر باختن	مزد تو زین سوختن و ساختن
خطّ تو شد خطّ امان خدا	دست تو شد دست گواه خدا
دست علم گیر تو بوسیده‌اند	چار امامی که تو را دیده‌اند
وین ادب آمدن و رفتنت	ای به فدای سر و جان و تنت
وقت شهادت قدمی پیشتر	وقت ولادت قدمی پشت سر

حجّت حقّ مالك ملك جهان

مدح تو این بس که امام زمان

جان برادر به فدای تو باد

گفت به تو گوهر والا نژاد

کیست ریاضی که فدایش شود

او که به قریان برادر شود

با کاروان نور، ص: 133

حضرت حسین علیه السلام

نسبت به سالار شهیدان نیز نکاتی از زیارت حضرت را یادآور می‌شوم باشد که در آئینه این نکات بتوانیم گوشه‌ای از شخصیت حضرت را که دریایی بی‌ساحل است تماشا کنیم.

سلام بر تو ای خازن و نگهبان علوم و اسرار کتاب مسطور! ای وارث علوم تورات و انجیل و زبور!

سلام بر تو ای امین رحمان! ای شریک قرآن! ای نگهبان دین! ای باب حکمت خداوند علمیان!

سلام بر تو ای باب تواضع و طاعت! که هرکه از آن وارد شود از هر بلا ایمن است.

درود بر تو ای صندوق علم خدا! ای محل سرّ حقّ! ای خون خدا و پسر خون خدا!

یا ابا عبدالله! چون خون پاکت به زمین ریخت سراق عرش و ارواح خلائق به لرزه آمد، و آسمان و زمین و ساکنان بهشت و موجودات دریا و خشکی برایت گریه کردند.

گواهی می‌دهم وجودت در منت‌های پاکی و از ریشه طهارت و پاکیزگی است.

تو امر به قسط و عدل فرمودی، و به آن دو حقیقت دعوت کردی «1».

---

(1) - قال المفید والسید ابن طاوس رحمة الله علیها وغیرهما زیارة اول یوم من رجب ولیلته لیلة النصف من شعبان فإذا أردت



زیارته علیه السلام في الأوقات المذكورة فاغتسل والبس أظهر ثيابك وقف على باب قبته مستقبل القبلة وسلم على سيدنا رسول الله صلى الله عليه و آله وعلى أمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمة صلوات الله عليهم أجمعين ثم ادخل على ضريحه وكبر الله مائة مرة وقل السلام عليك يا ابن رسول الله السلام عليك يا ابن خاتم النبيين السلام عليك يا ابن سيد المرسلين السلام عليك يا ابن سيد الوصيين السلام عليك يا أبا عبد الله السلام عليك يا حسين بن علي السلام عليك يا ابن فاطمة سيدة نساء العالمين السلام عليك يا ولي الله وابن وليه السلام عليك يا صفى الله وابن صفيه السلام عليك يا حجة الله وابن حجته السلام عليك يا حبيب الله وابن حبيبه السلام عليك يا سفير الله وابن سفيره السلام عليك يا خازن الكتاب المسطور السلام عليك يا وارث التوراة والإنجيل والزبور السلام عليك يا أمين الرحمن السلام عليك يا شريك القرآن السلام عليك يا عمود الدين السلام عليك يا باب حكمة رب العالمين السلام عليك يا باب حطة الذي من دخله كان من الآمنين السلام عليك يا عيبة علم الله السلام عليك يا موضع سر الله السلام عليك يا ثار الله وابن ثاره والوتر الموتور السلام عليك وعلى الأرواح التي حلت بفنائك وأناخت برحلك بأبي أنت وأمي ونفسي يا أبا عبد الله لقد عظمت المصيبة وجلت الرزية بك علينا وعلى جميع أهل الإسلام فلعن الله أمة أسست أساس الظلم والجور عليكم أهل البيت ولعن الله أمة دفعتكم عن مقامكم وأزالتكم عن مراتبكم التي رتبكم الله فيها بأبي أنت وأمي ونفسي يا أبا عبد الله أشهد لقد اقشعرت لدمائكم أظلة العرش مع أظلة الخلائق بكتكم السماء والأرض وسكان الجنان والبر والبحر صلى الله عليك عدد ما في علم الله لبيك داعي الله إن كان لم يجبك بدني عند استغاثتك ولساني عند استنصارك فقد أجابك قلبي وسمعي وبصري سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبَّنَا لَمَفْعُولًا أشهد أنك طهر طاهر مطهر من طهر طاهر مطهر طهت وطهت بك البلاد وطهت أرض أنت بما وطهر حرمك أشهد أنك قد أمرت بالقسط والعدل ودعوت إليهما وأنت صادق صديق فيما دعوت إليه أنك ثار الله في الأرض وأشهد أنك قد بلغت عن الله وعن جدك رسول الله وعن أبيك أمير المؤمنين وعن أخيك الحسن ونصحت وجاهدت في سبيل الله وعبدته مخلصا حتى أتاك اليقين فجزاك الله خير جزاء السابقين وصلى الله عليك وسلم تسليما اللهم صل على محمد و آل محمد وصل على الحسين المظلوم الشهيد الرشيد قتيل العبرات وأسير الكريات صلاة نامية زاكية مباركة يصعد أولها ولا يفند آخرها أفضل ما صليت على أحد من أولاد أنبيائك المرسلين يا إله العالمين ثم قبل الضريح وضع خدك الأيمن عليه والأيسر ودر حول الضريح وقبله من أربع جوانبه.

إقبال: 712؛ بلد الأمين: 281؛ بحار الأنوار: 336/98، باب 26، حديث 1.

باكاروان نور، ص: 134

سلام بر تو ای بزرگ جوانان اهل بهشت! ای آن که رضا و خوشنودی تو و سخط و غضبت از خشنودی و غضب خداست!

سلام بر تو ای امین خدا! حجت حق! ای باب الله! ای دلیل به سوی خدا و دعوت کننده به الله! ای آن که حلال خدا را حلال دانستی، و حرام حق را حرام

با کاروان نور، ص: 135

حساب کردی، نماز برپا داشتی و زکات پرداختی، و امر به معروف نمودی و نهی از منکر کردی، و بر اساس حکمت و موعظه حسنه به راه خدا دعوت نمودی «1»!

سلام بر تو ای ابا عبدالله! ای حجت خدا در روی زمین و شاهد و گواه حق بر خلق! درود خداوند بر امام شهید و کشته ستم و پیشوای اهل زهد و عبادت.

سلام بر امام نیکوکار، امام راضی به قضای حق، امام پاکیزه و باتقوا، هادی و مهدی، اسیر رنج و مصائب.

گریه بر حضرت حسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ ذَكَرَ الْحُسَيْنَ عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ مِنَ الدَّمْعِ مِقْدَارُ جُنَاحِ ذُبَابٍ كَانَ ثَوَابَهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ «2».

آن که حسین را نزد او یاد کنند، از دیدگانش به اندازه بال مگس اشک بیاید ثوابش بر خداوند عز و جل است، و کمتر از بهشت برای او رضایت نمی دهد.

(1) - عن أبي عبد الله عليه السلام قال: تقول إذا أتيت إلى قبره:

السلام عليك يا ابن رسول الله السلام عليك يا ابن أمير المؤمنين السلام عليك يا أبا عبد الله السلام عليك يا سيد شباب أهل الجنة ورحمة الله وبركاته. السلام عليك يا من رضاه رضا الرحمن وسخطه من سخط الرحمن. السلام عليك يا ابن الله وحجة الله وباب الله والدليل على الله والداعي إلى الله، أشهد أنك قد حللت حلال الله وحرمت حرام الله وأقمت الصلاة وأتيت الزكاة وأمرت بالمعروف ونهيت عن المنكر ودعوت إلى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة...

کامل زیارات: 222 حدیث 13.

(2) - کامل زیارات: 100، باب 32، حدیث 3؛ وسائل الشیعة: 507 / 14، باب 66، حدیث 19703؛ بحار الأنوار: 291 / 44، باب 34، حدیث 33.

با کاروان نور، ص: 136

راوی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

... مَنْ انْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ بَيْتًا فَبَكَى وَاطْمَأَنَّ قَالَ أَوْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ «1».

آن که برای حسین علیه السلام شعری بگوید، پس گریه کند، و گمان کنم حضرت فرمود یا خود را شبیه گریه کننده سازد، مزدش بهشت است.

امام ششم علیه السلام در روایتی فرمود:

مَنْ ذَكَرَهُ فَبَكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ «2».

آن که حسین علیه السلام را یاد کند و گریه کند مزدش بهشت است.

زیارت حضرت حسین علیه السلام

راوی می گوید از حضرت صادق علیه السلام شنیدم:

قَبْرُ الْحُسَيْنِ... رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، مِنْهُ مِعْرَاجٌ إِلَى السَّمَاءِ فَلَيْسَ مِنْ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ وَلَا نَبِيٍّ مُرْسَلٍ إِلَّا وَهُوَ يَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَزُورَ الْحُسَيْنَ فَمَوْجٌ يَهْبِطُ وَمَوْجٌ يَصْعَدُ «3».

قبر حسین باغی از باغهای بهشت است، از آنجا محل عروج به آسمان است، ملک مقرب و نبی مرسل نیست مگر این که از خداوند زیارت حسین را می خواهد، پس دسته ای برای زیارت فرود می آیند، و گروهی بعد از زیارت بالا می روند.

(1) - کامل زیارات: 106، باب 33، حدیث 7؛ بحار الأنوار: 289 / 44، باب 34، حدیث 29.

(2) - کامل زیارات: 106، باب 33، حدیث 5؛ بحار الأنوار: 287 / 44، باب 34، حدیث 25.

(3) - کامل زیارات: 114، باب 39، حدیث 4؛ بحار الأنوار: 60/98، باب 9، حدیث 33.

با کاروان نور، ص: 137

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و امامان علیهم السلام برای زائر حسین علیه السلام دعا می کنند.

امام ششم علیه السلام به معاویة بن وهب فرمود:

... وَمَنْ يَدْعُو لِزُورِهِ فِي السَّمَاءِ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَدْعُو لَهُمْ فِي الْأَرْضِ «1».

... و آنان که برای زائران حسین در ملکوت دعا می کنند، بیش از دعا کنندگان در زمین هستند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

چهار هزار ملک غبار آلوده کنار قبر حسین هستند، تا قیامت بر او گریه می کنند، سرپرست آنان فرشته ایست بنام منصور، زائری به جانب زیارت نمی رود مگر این که او را استقبال می کنند؛ و وداع کننده ای با او وداع نمی کند مگر این که او را مشایعت کنند؛ بیمار نمی شود مگر این که او را عیادت می نمایند؛ نمی میرد مگر این که بر جنازه اش نماز می خوانند و پس از مرگ او برایش استغفار می کنند «2».

(1) - کافی: 4/582، باب فضل زیارة أبي عبدالله الحسين عليه السلام، حدیث 11؛ ثواب الأعمال: 94؛ وسائل

الشيعة: 14/411، باب 37، حدیث 19482.

(2) - قال أبو عبد الله عليه السلام: إن أربعة آلاف ملك عند قبر الحسين عليه السلام شعثا غربا يبكونه إلى يوم القيامة رئيسهم ملك يقال له منصور فلا يزوره زائر إلا استقبلوه ولا يودعه مودع إلا شيعوه ولا يمرض إلا عادوه ولا يموت إلا صلوا على جنازته واستغفروا له بعد موته.

کافی: 4/581، باب فضل زیارة أبي عبدالله الحسين عليه السلام، حدیث 7؛ ثواب الأعمال: 88؛ کامل زیارات:

128، باب 119، باب 41، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 62/98، باب 9، حدیث 42..

## با کاروان نور، ص: 138

روایات و احادیث در رابطه با گریه بر حضرت و زیارت وجود مقدّس و مبارك او از طریق پیامبر و ائمه به اندازه ایست که بیش از چند جلد کتاب است. روایات ذکر شده در این نوشتار نمونه‌ای از آن روایات است که از معتبرترین و پاکیزه‌ترین کتاب یعنی کامل الزیارات نقل شد.

در خاتمه لازم است خوانندگان عزیز را به بیست و شش امتیاز از قول امامان معصوم علیهم السلام در رابطه با اصحاب حضرت سید الشهداء علیه السلام که در کتاب‌های زیر به آن اشاره شده توجه دهم.

بجار الأنوار - کنز کراچکی - زیارت ناحیه - لهوف - امالی صدوق - تهذیب - مناقب ابن شهر آشوب - مروج الذهب - رجال کشی - معانی الاخبار - کامل الزیارات - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید - تفسیر ثعلبی - خرائج راوندی - علل الشرایع - دار السلام - تذکره ابن جوزی و شرح شافیه ابن فراس.

1- آنان با همه وجود از خداوند راضی بودند و حضرت حقّ هم از آنان راضی بود.

2- باوفا تر و بهتر از اصحاب تمام انبیا و ائمه بودند.

3- نامشان از ازل در لوح محفوظ، بدون کم و زیاد شدن ثبت بود.

4- احدی در گذشته بر آنان سبقت نگرفت، و يك نفر بعد از آنان به مقام آنان نمی‌رسد.

5- درجه آنان از همه شهدای اولین و آخرین بالاتر است.

6- در اوج مقام زهد و عبادت بودند.

7- در بلندی همّت و رفعت شأن، نمونه نداشتند.

8- دین حقّ تا قیامت به آنان نصرت یافت.

## با کاروان نور، ص: 139

9- عاشق‌ترین عاشقان نسبت به حضرت حسین علیه السلام بودند.

- 10- خاکی که در آن دفن شدند خاک مقدّس و مبارک و پاک قلمداد شد.
- 11- پیش از اتفاق افتادن حادثه کربلا، انبیا و اولیا از آن حادثه و برپاکنندگان خبر دادند و از یاران حضرت تعبیر به برادران خود نمودند.
- 12- سادات شهدا در دنیا و آخرتند.
- 13- شهیدان کوی حسین گوی شهید با همه انبیای خدا هستند.
- 14- در قیامت کنار مولایشان حضرت سید الشهداء قرار دارند.
- 15- از اولیاء اللّه و اصفیاء اللّه و اودّاء و طاهرون و ابرار و مهدیون می باشند.
- 16- معروف و شناخته شده در ملکوتند، چنان که ستاره‌های آسمان معروف اهل زمینند.
- 17- اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را در زمان خود می یافت دهانشان را می بوسید، و در کنار خود به عنوان بهترین انسان‌ها می نشانند.
- 18- از شدت عشق و شوق به شهادت از اسم تیر و نیزه و شمشیر تو گویی غافل بودند.
- 19- خود حضرت حقّ به وقت شهادتشان متولّی قبض روحشان بود، ملائکه آنان را به آب بهشت شستند، و به طیب بهشتی حنوط کردند و بر آنان نماز گذاردند.
- 20- پیش از شهادت به اعجاز حسینی جایگاه خود را در بهشت دیدند.
- 21- به محض شهادت به جنّت خاص حقّ «و ادخلی جنّتی» وارد شدند.
- 22- به وقت شهادت از دست رسول حقّ صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علی علیه السلام آب بهشتی نوشیدند.

با کاروان نور، ص: 140

- 23- قسمتی از خون شریفشان به هنگام شهادت به وسیله رسول الهی برای عرضه در قیامت ضبط شد.

- 24- مباشر حفر قبور دفن اجساد مطهرشان روح باعظمت رسول الهی بود.
- 25- به توسط حضرت حسین علیه السلام به نعیم دائمه بشارت داده شدند.
- 26- از شدت شهامت و شجاعت، صدق و کرامت، درستی و فضیلت، مورد مدح دشمن قرار گرفتند.
- «والفضل ما شهدت به الاعداء»

با کاروان نور، ص: 141

فهرست‌ها

فهرست آیات 143

فهرست روایات 145

فهرست انبیاء و معصومین 149

فهرست اعلام 153

فهرست قبایل، بیوتات، مذاهب 161

فهرست کتاب‌ها 163

فهرست مکان‌ها 167

فهرست اشعار 169

فهرست منابع و مأخذ 171

فهرست تألیفات استاد 177

با کاروان نور، ص: 143

فهرست آیات

آیه سوره صفحه

«اصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ...» ابراهیم: 24- 39 25

«انَّ الَّذِيْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمْ...» فصلت: 30 54

«انَّ الَّذِيْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ...» احقاف: 13 54

«انَّ اللّٰهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اَنْفُسَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ...» توبه: 111 44

«انَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا وَالَّذِيْنَ هُمْ مُحْسِنُوْنَ» نحل: 128 9

«انَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا...» انفال: 55 65

«انَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ...» انفال: 22 65

«بِقَضَلِ اللّٰهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوْا» يونس: 58 91

«ثُمَّ اتَّقَوْا وَاَحْسِنُوْا وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ» مائده: 93 47

«خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِيْنُ» حج: 11 28

«فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَجْبَةً وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ...» احزاب: 23 128

«كَيْفَ يَكُوْنُ لِلْمُشْرِكِيْنَ عَهْدٌ عِنْدَ اللّٰهِ...» توبه: 7 54

«هَلْهُمْ قُلُوْبٌ لَا يَفْقَهُوْنَ بِهَا...» اعراف: 179 40

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» شوری: 11 39

«مَنْ كَانَ يُرِيْدُ الْعِزَّةَ فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَمِيْعاً...» فاطر: 10 41



«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَاهُمْ كَسْرَابٍ بِقَيْعَةٍ...» نور: 39-40 30

با کاروان نور، ص: 144

آیه سوره صفحه

«وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا...» توبه: 34 55

«وَلَكِنَّ مَن شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا» نحل: 106-109 31

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» توحيد: 4 38

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...» طه: 124-127 32

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...» نساء: 69 53

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ...» صف: 10-11 76

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ...» صف: 8 43

«يَعْرِفَرُ لَكُمْ دُئُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ...» صف: 12-13 78

با کاروان نور، ص: 145

فهرست روایات

روایت معصوم صفحه

اتعلمون ما رأيت في منامي الساعة؟ ... سيد الشهداء عليه السلام \*20

اثني على الله احسن الثناء واحمده على السراء ... سيد الشهداء عليه السلام \*59، 56

الا ترون الحق لا يعمل به والباطل لا يتناهى عنه ... سيد الشهداء عليه السلام \*82

أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَيَكْرَهُ سَفْسَافَهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ 42

أَنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحَ الْهُدَى وَسَفِينَةَ النَّجَاةِ قَدْسِي 70

أَنَّ سَلْمَانَ مِمَّا أَهْلَ الْبَيْتِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ 63

إِنِّي قَدْ هَمَمْتُ أَنْ الْحَقِّ بِأَصْحَابِي وَكَرِهْتُ ... سيد الشهداء عليه السلام 101

إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً ... سيد الشهداء عليه السلام 82

إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي ... سيد الشهداء عليه السلام \*59

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مِنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى الرَّجُلِ الْفَقِيهِ حَبِيبِ بْنِ مَظَاهِر ... سيد الشهداء عليه السلام 116

تَرَكْتُ الْخَلْقَ طُرًّا فِي هَوَاكَ سَيِّدَ الشَّهَدَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ 46

ذَكَرْتُ الصَّلَاةَ جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الذَّاكِرِينَ ... سيد الشهداء عليه السلام 100

رَأَيْتُ كَأَنَّ كَلَابًا قَدْ شَدَّتْ عَلَيَّ لِتَنْهَشَنِي وَفِيهَا كَلْبٌ ... سيد الشهداء عليه السلام \*20

سَلْمَانُ عَلِيمُ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ جَعْفَرُ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ 63

شَكَرَ اللَّهُ سَعْيَكَ يَا شَيْخَ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ 111

باکاروان نور، ص: 146

روایت معصوم صفحه

شَهَدَاءٌ لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ ... امیرالمؤمنین علیه السلام 41

عَبْدِي اطْعَنِي حَتَّى اجْعَلَكَ مِثْلِي قَدْسِي 43

فَأَنَّ الْقَوْمَ يَطْلُبُونَنِي وَلَوْ اصَابُونِي هُوَ عَنْ طَلَبِ غَيْرِي سيد الشهداء عليه السلام \*59

فاني لا اعلم اصحاباً خيراً من اصحابي سيد الشهداء عليه السلام 107

فَأَنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَلَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي سيد الشهداء عليه السلام 35، 39

فدنوت منه لأسمع ما يقول لهم ... زين العابدين عليه السلام \*48

قَبْرُ الْحُسَيْنِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ ... جعفر صادق عليه السلام 136

قد نزل ما ترون من الأمر وإن الدنيا قد تغيرت ... سيد الشهداء عليه السلام \*82

لِلَّهِ دَرْكٌ يَا حَبِيبَ لَقَدْ كُنْتُ فَاضِلاً ... سيد الشهداء عليه السلام 118

لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ مِائَةَ عَامٍ بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ ... جعفر صادق عليه السلام 69

مَنْ انْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ بَيْتاً فَبَكَى ... جعفر صادق عليه السلام 136

مَنْ ذَكَرَ الْحُسَيْنَ عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ مِنَ الدُّمُوعِ ... جعفر صادق عليه السلام 135

مَنْ ذَكَرَهُ فَبَكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ جعفر صادق عليه السلام 136

الْمُؤْمِنُ اعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ 12

الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ 12

وَاصْلِكَ اللَّهُ كَمَا وَاصَلْتَنَا بِنَفْسِكَ سيد الشهداء عليه السلام 121

وَاعْرِضْتَاهُ وَأَقِلَّهُ نَاصِرَاهُ وَوَاوَحَدَاتَاهُ ... سيد الشهداء عليه السلام 108

وَإِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى ... اميرالمؤمنين عليه السلام 22

وَإِنِّي قَدْ اذْنُتُ لَكُمْ جَمِيعاً فَانْظُرُوا فِي حِلِّ ... سيد الشهداء عليه السلام \*59

وإِنِّي لِأُظَنُّ أَنَّ آخَرَ يَوْمٍ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ 67

وَاهَا لَكَ أَيُّهَا التَّرْتِبَةُ ... اميرالمؤمنين عليه السلام 42

باكاروان نور، ص: 147

روایت معصوم صفحه

وَمَنْ يَدْعُوا لِزُورِهِ فِي السَّمَاءِ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَدْعُو هُكُمُ ... جعفر صادق عليه السلام 137

وَهُوَ يَوْمَئِذٍ فِي عُصْبَةِ كَانَتْهُمْ بُحُومُ السَّمَاءِ ... فاطمه زهرا عليها السلام 33

هَذَا اللَّيْلُ قَدْ عَشَيْتُكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا ... سيد الشهداء عليه السلام \*59

هل من ناصر ينصرني و هل من معين يعينني سيد الشهداء عليه السلام 104

يا بني! أنت شهيد آل محمد وقد استبشر بك أهل السماوات ... رسول الله صلى الله عليه و آله \*20

يَزْتَجِلُّ إِلَى أَرْضٍ مَقْتَلِهِ وَمَصْرَعِهِ ... رسول الله صلى الله عليه و آله 37

يَزَحْمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمٍ ... سيد الشهداء عليه السلام 128

باكاروان نور، ص: 149

فهرست انبياء و معصومين

ابا عبدالله سيد الشهداء حسين بن علي عليهما السلام

ادم، 54

اميرالمؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام، 22، 41، 62، 64، 71، 78، 81، 83، 97، 112، 113، 114،  
115، 127، 128، 130، 132، 133، \*135، \*137، 139

پسر پیامبر سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام

پسر دختر پیغمبر سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام

پیامبر اکرم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله

پیامبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله

جعفر صادق علیه السلام، 63، 69، 74، 80، 135، 136، 137

حسن مجتبی علیه السلام، 64، 71، 97، 102، 106، 113، 129، 130، 133\*

حسین بن علی سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام

حضرت حسین سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام

حیدر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

خاتم پیامبران محمد رسول الله صلی الله علیه و آله

خیر البشر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله

دختر پیامبر فاطمه زهرا علیها السلام

با کاروان نور، ص: 150

ذریه پیامبر سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام

رسول اسلام محمد رسول الله صلی الله علیه و آله

رسول حق محمد رسول الله صلی الله علیه و آله

رسول خدا محمد رسول الله صلی الله علیه و آله

سالار شهیدان سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام

سجاد علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام

سرور شهیدان سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام

سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام، 9، 10، 12، 14، 15، 17، 18، 19، 20، 21، 24، 25، 26،  
29، 30، 33، 34، 35، 36، 37، 38، 41، 42، 43، 44، 45، 46، 47، 48، 49، 50، 51، 52،  
53، 54، 55، 56، 57، 58، 60، 61، 65، 66، 67، 68، 69، 70، 71، 72، 73، 74، 75، 77،  
78، 81، 82، 83، 85، 87، 89، 90، 91، 92، 93، 95، 96، 97، 99، 100، 101، 103، 104،  
105، 106، 107، 108، 109، 110، 111، 112، 113، 115، 116، 117، 118، 119، 120،  
121، 122، 123، 124، 125، 126، 127، 129، 130، 132، 133، \*135، \*136، 137، 138،  
140، 139

شاه ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام، \*48، 56، \*59، \*60، 106، 131

علی بن موسی الرضا علیه السلام، \*70

علی مرتضی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

فاطمه زهرا علیها السلام، 18، 33، 71، 74، 78، 89، \*133، 137

فرزند امیرالمؤمنین سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام

فرزند رسول خدا سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام

باکاروان نور، ص: 151

محمد باقر علیه السلام، 9، 41، 63

محمد رسول الله صلى الله عليه و آله، 9، 12، 14، 15، 19، 20، 21، 33، 34، 37، 46، 48، 49، 50،  
53، 54، 55، 56، 58، 60، 61، 62، 63، 64، 69، 74، 77، 78، 80، 83، 88، 95، 97، 101،  
102، 105، 108، 110، 111، 112، 113، 115، 116، 121، 122، 124، 125، 127، 130،  
133\*، 137، 138، 139

مهدی آل محمد علیه السلام، 90، 113

نوح علیه السلام، 119

باکاروان نور، ص: 153

فهرست اعلام

ابلیس شیطان

ابن ابی الحدید، 15\* 138

ابن اثیر، 19\*، 59\*، 98

ابن بشیر حضرمی، 58

ابن جوزی، 138

ابن شهر آشوب، 19، 59\*، 82، 138

ابن عساکر، 112

ابن فراس، 138

ابن مسعود، 112

ابن نما، 59\*

ابو الاسود دوئلی، 90

ابوالحتوف بن حرث، 29، 104

ابو الفضل العباس (قمر بنی هاشم) علیه السلام، 38، 57، 113، 130، 131، 132

ابوجعفر طبری، 93

ابو حمزه ثمالی، 130\*

ابوذر غفاری، 62

باکاروان نور، ص: 154

ابو مخنف، 81، 101\*، 118، 120، 126

ابونعیم اصفهانی، 106

ابی الفرج اصفهانی، 59\*

ادهم بن امیّه، 91

اریاب حاج آقا رحیم، 27

اسلم بن عمرو، 106

اعمش، 49، 50\*

الهی قمشه‌ای، 24

امین وحی (جبرئیل)، 113

ایت الله صدر، 22\*



بریر، 38، 115

بشر بن عمرو حضرمی، 123

بکیر بن حر، 74

پسر سعد عمر بن سعد

پسر سمیه زیاد بن أبیه

پسر هند یزید بن معاویه

ثابت بن أبی صفیة ثمالی، \*131

ثعلبی، 138

جابر بن حجاج، 110

جابر بن عبدالله انصاری، 49، \*50

جابر بن عروه غفاری، 111

باکاروان نور، ص: 155

جعفری، \*23

جمال الدین گلپایگانی، 27

جنادة بن حرث انصاری، 112، 113

حافظ، \*46

حبيب بن مظاهر، \*14، 38، 87، 89، 100، 114، 116، 118، 128، 113، 114

حجاج بن مسروق، 71

حجر بن عدی، 17

حذیفه بن اسید، 102، 103

حر بن یزید، 29، 38، 70، 71، 72، 73، 74، 75، 82، 112

حسین انصاریان، 10

حسین بروجردی، 27

حسین بن علی بغدادی، \*75

حصین بن نمیر، 101

حنظله بن اسعد شباسی، 119، 120

خوارزمی، \*20، 81، 111

دختر علی زینب علیها السلام

ذبیح الله محلاتی، 81

رسا، 78

رشید هجری، 114

ریاضی، 132

زن نصرانیه هند جگر خوار

زهیر بن قین، 16، 17، 18، 19، 29، 38، 58، 121

زیاد بن أبیه، 17، 18

زید بن ورقا، 123

زینب علیها السلام، 88، 117

راوندی، 41، 138

سعد بن حرث، 29، 104

سعد (پدر ماریه سعدیه)، 90

سعد مولی عمرو بن خالد، 113

سعید بن جبیر، 38

سعید بن عبداللہ حنفی، 122

سلمان فارسی (محمدی)، 62، 63

سلیمان بن صرد، 97

سمیه، 18

سوید بن عمرو، 123

سید بن طاووس، \*59، 73، \*133

شمر بن ذی الجوشن، 18، 20، 84، 85

شوذب، 95

شیخ ابوعلی فرزندی شیخ طوسی، 49

شیخ صدوق، 42\*، 59\*، 69، 107، 131\*، 138

شیخ طوسی، 49، 113، 123

شیخ عباس قمی، 60\*

با کاروان نور، ص: 157

شیخ مفید، 59\*، 81، 85، 98، 133\*

شیطان، 25، 34، 36، 43، 44، 54، 65

طبری، 81، 99، 123

طریحی، 107، 113

طوعه، 98

عباس بن شیب، 93، 94، 95، 97

عباس بن علی ابوالفضل العباس

عبدالله بن عمیر، 97، 124

عبدالله بن یزید عبقرسی، 91

عبدالله رضیع، 60

عبیدالله بن زیاد، 16، 17، 35، 36، 40، 41، 42، 46، 64، 90، 91، 98، 105، 124

عبیدالله بن یزید عبقرسی، 91

عروة بن بكار، 123

عطیة بن سعد عوفی جدلی، 49، 50\*

عقیل بن أبی طالب، 57

علامه كمره‌ای، 81

علامه سماوی، 123

علامه مجلسی، 59\*

علی اکبر، 107، 130

عماد الدین ابوالقاسم طبری آملی، 49

باكاروان نور، ص: 158

عمر بن جناده، 97

عمر بن سعد، 15\*، 46، 84، 85، 96، 99، 104، 105، 109، 110، 111، 119، 120، 129

عمرو بن خالد، 113

عمرو بن عبد الله (ابو ثمامه) صائدي، 97، 98، 99، 101

عمرو عاص، 37

فتال نیشابوری، 107

فرزند برادر حذیفة بن اسید غفاری، 102، 103

فضل بن شاذان، 62

فضیل بن زبیر، \*14، \*68، 114

قاسم بن الحسن، 60

قاضی طباطبائی، \*50

کثیر بن عبدالله شعبی، 99

کشی، \*14، \*62، \*63، \*68، 81، 114، 115، 138

لقمان حکیم، 66

مادر وهب بن وهب، 109

ماریه سعدیه، 90، 91

مامقانی، 81، 104، 110، 124، 127

جمع بن عبدالله، 112، 113

محتشم کاشانی، 52

محدث سماوی، 96

باکاروان نور، ص: 159

محدث قمی، 106، 107

محسن جبل عاملی، 115

محمد بن حسن صفار قمی، 102

محمد بن یوسف گنجی شافعی، 106

محمد جواد هاشمی، 10

مختار، 93، 95

مدرس، 27

مرتضی طالقانی، 27

مرتضی علم الهدی، 13

مسعودی، \*60

مسلم بن عقیل، 57، 81، 93، 94، 95، 97، 98، 110، 112، 127

مسلم بن عوسجه، 38، 57، 116، 118، 117، 127

مسیب بن نجبة فزاری، \*63

معاوية بن ابی سفیان، 97، 102

معاوية بن وهب، 137

معلی بن خنیس، 69

مقداد بن اسود، 62

مقرم، \*89

ملا محمد کاشی، 27، 28

مولوی، \*44، \*55

میثم تمار، 114

با کاروان نور، ص: 160

نافع بن هلال، 81، 82، 84، 85، 86، 87، 88، 112

نصر بن مزاحم، 112

وهب بن عبدالله، 29

وهب بن منبه، 80

وهب بن وهب، 107، 108، 109

هانی بن عروه، 17، 95

هفهاف بن مهند راسبی، 128

هلال بن نافع، 86، 87

هند جگر خوار، 40

یزید بن ثبیط، 90، 91

یزید بن معاویه، 16، 18، 21، 25، 26، 33، 36، 37، 40، 41، 42، 44، 55، 64، 65، 78، 100،

105

یسار (آزاد کرده پدر ابن زیاد)، 124

با کاروان نور، ص: 161

فهرست قبایل، بیوتات، مذاهب

ال الله، 89



ال محمد، 20\*، 81

اهل بیت، 13، 34، 36، 46، 52، 55، 56، 57، 59، 63، 72، 103، 104، 89، 108، 109، 111،  
119، 123، 128

امویان بنی امیه

اهل سنت، 49

بنی امیه، 16، 36، 40، 42، 43، 45، 47، 48، 49، 73، 109

بنی ریاح، 74\*

بنی نمرین، 124

بنی هاشم، 57، 87، 88، 113، 130، 131، 132

تمیم، 98

ثمود، 119، 122

حزب اموی بنی امیه

خزیمه، 120

خوارج نهروان، 104

شامیان، 44

باکاروان نور، ص: 162

شیعه، 62، 90، 93، 97، 102، 103، 110، 112، 122، 128

عاد، 119، 122

کوفیان، 44

نصرانی، 107، 110

همدان، 97، 98، 124

یهود، 110

با کاروان نور، ص: 163

فهرست کتابها

ابصار العين، 35، 39، 81، 112، 123، 125

اختصاص، \*62، \*63

اربعین، \*50

ارشاد، \*35، \*39، \*48، \*59، \*67

ارشاد شیخ مفید، \*59، 81، 98

استیعاب، 127

اسدالغابة، 127

اصابه، 127

اعلام الوری، \*35، \*39، \*48، \*67

اعیان الشیعه، 81، 104، 115

اقبال، \*133

امالی صدوق، 42\*، 59\*، 107، 131\*، 138

انجیل، 133

بحار الأنوار، 12\*، 14\*، 20\*، 34\*، 35\*، 39\*، 41\*، 42\*، 46\*، 48\*، 50\*، 51\*، 59\*، 62\*، 63\*،

67\*، 69\*، 82\*، 130\*، 131\*، 133\*، 135\*، 136\*، 137\*، 138

بحر اللغالی، 106

بحر المعارف، 81\*

باکاروان نور، ص: 164

بشارة المصطفى، 49، 50\*

بصائر الدرجات، 81، 102، 103\*

بلد الأمين، 133\*

تاریخ ابن عساکر، 112

تاریخ طبری، 81

تحف العقول، 82\*

تحفة الحسينیه، 114

تذکره ابن جوزی، 138

تفسیر ثعلبی، 138

تفسیر فرات، 34\*

تورات، 133

تهدیب، 138

تهدیب الأحكام، \*51، \*130

ثواب الأعمال، \*137

ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، \*69

جعفریات، \*42

الجواهر السنیه، \*43

جوهر الثمین، \*75

حدائق الوردیه، 104

خرائج، \*41

خرائج راوندی، 138، 41

خصال، \*12، \*131

دار السلام، 138

باکاروان نور، ص: 165

رجال طوسی، 113، 123

رجال کشی، \*14، \*62، \*63، \*68، 81، 114، 115، 138

رجال مامقانی، 81، 104، 110، 127

روضه الاحباب، 106

روضه الواعظین، 12\*، 59\*، 107

زبور، 133

زیارت ناحیه، 138

شرح شافیه، 111

شرح شافیه ابن فرّاس، 138

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، 15\*، 138

شرح نهج البلاغه جعفری، 23\*

طبقات، 127

علل الشرایع، 138

عنصر شجاعت، 15\*، 36\*، 37\*، 48\*، 74\*، 81

عوالی الآلی، 42\*

عیون اخبار الرضا علیه السلام، 70\*

فتوحات، 127

فرسان الهیجاء، 60\*، 81، 106

قرآن، 10، 16، 17، 21، 29، 31، 32، 33، 36، 39، 46، 48، 54، 55، 56، 59\*، 61، 77، 81،

106، 115، 118، 119، 123، 127، 133

کافی، 137\*

کامل ابن اثیر، 19\*، 59\*، 98

کامل الزیارات، 34\*، 130\*، 135\*، 136\*، 137\*، 138

با کاروان نور، ص: 166

کشف الغمه، 59\*

کنز العمال، 12\*

کنز کراچکی، 138

الکفی واللقاب، 104

لهوف، 14\*، 59\*، 138

مثیر الأحزان، 37\*، 48\*، 59\*

محاسن، 69\*

مروج الذهب مسعودی، 59\*، 138

مصباح الشریعه، 80

معانی الاخبار، 138

مقاتل الطالبین، 59\*

مقتل ابو مخنف، 81، 101\*، 118، 120

مقتل الحسین مرقم، 89\*

مقتل خواریزمی، 20\*، 81، 111

مناقب، 82\*

مناقب ابن شهر آشوب، 19، \*59، 138

منتخب طریحی، 107، 113

منتهی الآمال، 119

مهیج الاحزان، 118، 127

نفس المهموم، \*60، 107

نهیج البلاغه، \*22

وسائل الشیعة، \*42، \*69، \*135، \*137

وقعه صفین، 112

باکاروان نور، ص: 167

فهرست مکان‌ها و صنفهان، 27

بئر الجعده، 124

باب السقیفة، \*130

بدر، 111

بصره، 90، 91، 129

بهشت، 17، 21، 31، 34، 42، 44، 45، 58، 60، 73، 79، 102، 108، 110، 117، 120، 121،

123، 125، 133، 134، 135، 136، 139

تهران، 9

جنت بهشت

جنة بهشت

جهنم، 21، 40، 43، 105، 106، 119، 121، 129

دار الاماره، 98

دوزخ جهنم

رکن، 69، 89

زمزم، 89

شام، 56

صحرای محشر، 119

با کاروان نور، ص: 168

صفا، 89

صفین، 83، 112، 115، 127، 128

طف، \*15

طور، 25

عراق، 63، 90، 129

عرصه محشر، 105

فرات، 132، \*130، \*50



کربلا، 11، 12، 13، 15، 21، 26، 29، 30، 37، 41، 49، 50، 53، 56، 61، 63، 65، 78، 82،  
85، 89، 99، 103، 104، 106، 110، 111، 114، 115، 116، 117، 119، 124، 126، 129،  
139

کرب و بلا کربلا

کعبه، 12، 77، 89

کوفه، 16، 46، 72، 81، 90، 93، 97، 98، 99، 110، 112، 114، 115، 116، 119، 121، 124،  
127

مدائن، 63

مدینه، 73، 102، 106

مقام، 69

مکه، 73، 91، 95، 106، 129

منی، 89

نخروان، 83، 104، 115

نینوا، 12، 89

هاویه، 97، 105

باکاروان نور، ص: 169

فهرست اشعار

مصرع سراینده صفحه از خدا جویم توفیق ادب مولوی 55

- از منای کعبه گر امروز رخ برتافتیم؟ 89
- اسیر لذت تن گشته‌ای و گرنه ترا؟ 80
- ای حرمت قبله حاجات ماریاضی 132
- ای دل و دلداری و دل آرای من‌الهی قمشه‌ای 24
- باور از بخت ندارم که تو مهمان منی سعدی 92
- تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود حافظ 46
- ترسم جزای قاتل او چون رقم زنده‌مختمش کاشانی 52
- در نبرد حق و باطل سرفراز آمد حسین‌دکتر قاسم رسا 77
- دگر تا جهان هست بزمی چنین‌دکتر محمد علی احسانی 11
- ذره ذره کاندرا این ارض و سماست مولوی 44
- سر غیرت فرو نازند مردان پیش نامردان؟ 93
- صفات کبریایی را ز مردان خدا آموز؟ 29
- لنعم الحرّ حرّ بنی رباح؟ \*72
- لهم نفوس علی الرضاء مهملة سید مرتضی \*14
- مرد باید که گیرد اندر گوش سعدی 66

با کاروان نور، ص: 171

- 2- نهج البلاغه
  - 3- ابصار العين، محمد بن طاهر سماوی.
  - 4- اختصاص، شیخ مفید، کنگره شیخ مفید «قم 1413 هـ. ق».
  - 5- اربعین، شیخ بهایی.
  - 6- ارشاد القلوب، شیخ مفید، کنگره شیخ مفید «قم 1413 هـ. ق».
  - 7- استيعاب، يوسف بن عبدالله بن عبدبر.
  - 8- اسدالغابة، علی بن محمد ابن اثیر.
  - 9- اصابة
  - 10- اعلام الوری، فضل بن حسن طبرسی.
  - 11- اعیان الشیعة، آغا بزرگ طهرانی.
  - 12- اقبال الاعمال، سید بن طاووس، دار الکتب الاسلامیه، «تهران 1367 هـ. ق».
  - 13- الجواهر السنیه، شیخ حر عاملی.
- با کاروان نور، ص: 172
- 14- الکنی والالقباب، شیخ عباس قمی.
  - 15- امالی، شیخ صدوق، کتابخانه اسلامیة «1362 هـ. ش».
  - 16- انجیل برنابا
  - 17- بحار الانوار، علامه مجلسی، الوفاء «بیروت 1404 هـ. ق».

- 18- بحر اللغالی، علی اکبر بن نقیب (بسمل شیرازی).
- 19- بحرالعارف، ملا عبدالصمد همدانی.
- 20- بشارةالمصطفی، ابی جعفر محمد بن محمد طبری.
- 21- بصائر الدرجات، محمد بن حسن بن فروخ صفار، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی 2 «قم 1410 هـ. ق».
- 22- بلد الامین، ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، چاپ سنگی.
- 23- تاریخ ابن عساکر
- 24- تاریخ طبری محمد بن جریر طبری.
- 25- تحف العقول، حسن بن شعبه بحرانی، جامعه مدرسین «قم 1404 هـ. ق».
- 26- تحفة الحسینیه، فاضل بسطامی.
- 27- تذکره ابن جوزی
- 28- تفسیر ثعلبی، (کشف البیان) احمد بن محمد ثعلبی (ابواسحاق).
- 29- تفسیر فرات، فرات کوفی.
- 30- تورات
- با کاروان نور، ص: 173
- 31- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، دارالکتب الاسلامیه «تهران 1365».
- 32- ثواب الاعمال، شیخ صدوق، شریف رضی «قم 1364».
- 33- جعفریات، عبدالله حمیری.

- 34- جوهر الثمین، ابراهیم بن محمد بن دهقان.
- 35- حدائق الوردیة، عبد المحمد بن محمد خانی.
- 36- خرائج راوندی، قطب‌الدین راوندی.
- 37- خصال، شیخ صدوق، جامعه مدرسین «قم 1403 هـ. ق».
- 38- دار السلام
- 39- رجال طوسی
- 40- رجال کشی، محمد بن عمر کشی، دانشگاه مشهد «1348».
- 41- رجال مامقانی
- 42- روضة الاحباب، عطاء الله بن فضل شیرازی.
- 43- روضة الواعظین، محمد بن حسن فتال نیشابوری، رضی «قم».
- 44- زیور
- 45- شرح شافیه ابی فراس، محمد بن امیر حسینی.
- 46- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید.
- 47- شرح نهج البلاغه جعفری، علامه جعفری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- 48- طبقات، ابن سعد.
- با کاروان نور، ص: 174
- 49- علل الشرایع، شیخ صدوق، سید الشهداء «قم 1366».

- 50- عنصر شجاعت، حاج میرزا خلیل کمره‌ای.
- 51- عوالی الآلی، ابن ابی جمهور احسائی، سیدالشهداء «قم 1405 هـ. ق».
- 52- فتوحات، محیی‌الدین عربی.
- 53- فرسان الهیجاء، حاج شیخ ذبیح‌الله محلاتی.
- 54- کافی، شیخ کلینی دار الکتب الاسلامیه «1365 هـ. ش».
- 55- کامل ابن اثیر
- 56- کامل الزیارات، ابن قولویه قمی، مرتضویه «نخف 1356».
- 57- کشف الغمّة، علی بن عیسی ارلی، مکتبه بنی هاشمی «تبریز 1381».
- 58- کنز العمال، علی المتقی الهندی، التراث الاسلامی «بیروت 1389 هـ. ق».
- 59- لهوف، سید ابن طاووس، نشر اسوه.
- 60- مثیرالاحزان، ابن نما.
- 61- محاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، دار الکتب الاسلامی «قم 1371».
- 62- مروج الذهب، مسعودی.
- 63- مصباح الشریعه، امام صادق علیه السلام، الاعلمی للمطبوعات «1400 هـ. ق».
- 64- معانی الاخبار، شیخ صدوق، جامعه مدرسین قم.
- 65- مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی.

66- مقتل ابو مخنف

67- مقتل الحسين مكرم، عبدالرزاق بن محمد مكرم.

68- مقتل خوارزمی

69- مناقب ابن شهر آشوب، ابن شهر آشوب، مطبعه العلمیه «قم».

70- منتخب طریحی

71- منتهی الامال، حاج شیخ عباس قمی.

72- مهیج الاحزان، حسن بن محمد علی یزدی.

73- نفس المهموم، حاج شیخ عباس قمی.

74- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، آل البيت «قم 1409».

با کاروان نور، ص: 177

فهرست تألیفات دانشمند معظم استاد حسین انصاریان

75- عرفان اسلامی ج 1، حالات عارفان و صفات حق

76- عرفان اسلامی ج 2، قلب و عقل

77- عرفان اسلامی ج 3، نیت و ذکر و شکر

78- عرفان اسلامی ج 4، آداب ظاهری

79- عرفان اسلامی ج 5، نماز و قرآن

80- عرفان اسلامی ج 6، روزه و دعا

- 81- عرفان اسلامی ج 7، در آداب حج
- 82- عرفان اسلامی ج 8، آداب سلوک
- 83- عرفان اسلامی ج 9، معاصی و آداب معاشرت
- 84- عرفان اسلامی ج 10، آداب باطنی
- 85- عرفان اسلامی ج 11، در آداب فتوی و شناخت اهل بیت
- 86- عرفان اسلامی ج 12، یقین و اخلاص و معرفت
- 87- تفسیر صحیفه سجاده ج 1، توحید
- 88- تفسیر صحیفه سجاده ج 2، شناخت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- 89- تفسیر صحیفه سجاده ج 3، ملائکه
- 90- تفسیر صحیفه سجاده ج 4، دعاهاى مربوط به امور دنیایی
- 91- تفسیر صحیفه سجاده ج 5، دعاهاى مربوط به امور معنوی
- با کاروان نور، ص: 178
- 92- تفسیر صحیفه سجاده ج 6، دعاهاى مکارم الاخلاق
- 93- تفسیر صحیفه سجاده ج 7، دعاهاى مناجاتی
- 94- شرح دعای کمیل، شرح دعای کمیل
- 95- توبه، آغوش رحمت حق، بررسی تحلیلی موضوع توبه از دیدگاه آیات و روایات
- 96- نظام خانواده در اسلام، بررسی جامع مسائل خانواده از دیدگاه اسلام



- 97- سیمای نماز، بحثی تحلیلی پیرامون مسأله نماز
- 98- چهل حدیث حج، تفسیر چهل حدیث پیرامون موضوع حج
- 99- چهره‌های محبوب و منفور در قرآن، چهره‌های محبوب و منفور در قرآن
- 100- ترجمه قرآن کریم، ترجمه
- 101- ترجمه و بازنویسی مفاتیح الجنان، ترجمه
- 102- ترجمه نهج البلاغه، ترجمه
- 103- ترجمه صحیفه سجادیه، ترجمه
- 104- ولایت و رهبری از دیدگاه نهج البلاغه، ولایت و رهبری از دیدگاه نهج البلاغه
- 105- بسوی قرآن و اسلام، قرآن‌شناسی و اسلام‌شناسی
- 106- راهی بسوی اخلاق اسلامی، مباحثی پیرامون اخلاق
- 107- در بارگاه نور، مناسک عرفانی حج
- 108- حج وادی امن، بررسی حج از دیدگاه روایات
- 109- عبرت‌های روزگار، سلسله مباحث اخلاقی
- 110- نسیم رحمت، تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم
- 111- اخلاق خوبان، اخلاق
- 112- لقمان حکیم، نگرشی به شخصیت و گفته‌های لقمان

- 113- اسلام و کار و کوشش، بررسی مسأله کار و کوشش از دیدگاه اسلام
- 114- اسلام و علم و دانش، اسلام و علم و دانش
- 115- امام حسن بن علی را بهتر بشناسیم، شخصیت‌شناسی امام مجتبی
- 116- معنویت اساسی‌ترین نیاز عصر ما، بررسی نیازهای معنوی عصر ما
- 117- فروغی از تربیت اسلامی، بررسی وجوه تربیت اسلامی
- 118- باکاروان نور، شخصیت‌شناسی اصحاب سید الشهداء
- 119- مجموعه مقالات، مختلف
- 120- زیبایی‌های اخلاق، مباحثی پیرامون اخلاق
- 121- فضل و رحمت، بررسی این دو موضوع از منظر قرآن و روایت
- 122- اهل بیت، شخصیت‌شناسی اهل بیت
- 123- از انسان چه می‌خواهند؟، بحثی در وظایف انسان
- 124- مونس جان، مناجات نامه
- 125- مرز روشنائی، دیوان اشعار
- 126- مناجات عارفان، دیوان اشعار
- 127- چشمه سار عشق، دیوان اشعار
- 128- گلزار محبت، دیوان اشعار
- 129- مجموعه غزلیات (مخطوط)، دیوان اشعار

- 130- تفسیر بسم الله، تفسیر بسم الله
- 131- عبودیت (در حال چاپ)، بررسی موضوع از منظر قرآن و روایت
- 132- معاشرت (در حال چاپ)، بحثی تحلیلی پیرامون معاشرت
- 133- مهر و محبت (در حال چاپ)، بررسی موضوع از دیدگاه قرآن و روایت
- با کاروان نور، ص: 180
- 134- شفا در قرآن (در حال چاپ)، بررسی موضوع از دیدگاه قرآن و روایت
- 135- نفس (در حال چاپ)، بحثی تحلیلی پیرامون نفس
- 136- عرفان (در حال چاپ)، بررسی مبانی عرفانی
- 137- اولیاء الله (در حال چاپ)، دوستان خدا
- 138- سیر الی الله (در حال چاپ)، بحثی جامع در مسأله سلوک
- 139- تقریرات درس آیت الله میرزا هاشم آملی (خطی)، تقریر اصول فقه
- 140- تقریرات درس آیت الله ابوالفضل خوانساری (خطی)، تقریر فقه بحث صلاة
- 141- تفسیر گلشن راز شبستری (خطی)، عرفان
- 142- ترجمه اخلاق شبر (خطی)، اخلاق نظری
- 143- تاریخ حیات امام هشتم (خطی)، تاریخ
- 144- تحقیق و مقدمه مدخل التفسیر، تفسیر قرآن

